

آنهایی که به زنان پاکدامن تهمت می‌زنند و می‌گویند:
او دوست دارد، او رفیق دارد، او با فلان مرد آشناست، آنهایی که به زنان آبرومند
تهمت می‌زنند، در دنیا و آخرت از رحمت حق به دور هستند.

قرآن کریم، سوره نور، آیه ۲۳

آفتاب

نشریه فرهنگ اجتماعی

دوستان عزیز شما می توانید برای ارتباط با ما و یا دادن آگهی از ایمیل abtabjournal@gmail.com استفاده کنید و یا با شماره تلفن ۰۹۳۸۱۹۶۰۴۹۲ تماس حاصل فرمائید. همچنین، می توانید مقالات خود را به ایمیل abtabarticle@gmail.com ارسال کنید. هر یک از شما دوستان عزیز در ایران و حتی دور از مرزهای سرزمین مادری، می توانید خبرنگار افتخاری ما باشید. مطالب شما پس از بررسی توسط کارشناسان آبتاب به نام نویسنده ی آن چاپ خواهند شد. لطفا نظرات، پیشنهادات و راهکارهای سازنده خود را از ما دریغ نفرمائید. ماهنامه آبتاب هر ماه به بهترین پیشنهادها، راهکارهای سازنده و مقالات هدیه ای به رسم یادبود اهداء خواهد کرد. از اینکه همراه و یاور ما در راه اعتلای فرهنگ کشور عزیزمان ایران هستید، صمیمانه سپاسگزاریم.

استفاده از مطالب با ذکر منبع بلامانع است.

نشریه الکترونیکی آبتاب

دوره انتشار: ماهنامه

موضوع: فرهنگی-اجتماعی

زبان: فارسی

شروع انتشار: ۳۰ آذر ماه ۱۳۹۴

صاحب امتیاز، مدیر مسئول و سردبیر: فاطمه مهسا کارآموزیان

رئیس شورای سیاست گذاری: مرتضی رجائی خراسانی

مشاور حقوقی: سید جمال موسوی

مدیر فنی: شارا سرکیسیان

طراح گرافیک و صفحه آرا: عادل خداوردی، استودیو گرافیک زیگورات

مدیر اجرایی: آذر سعیدلونیا

آدرس: تهران، شهرک غرب، خیابان گل افشان.

آدرس پایگاه خبری: www.abtaab.ir

ضریب کیفی نشریه فرهنگی اجتماعی آبتاب براساس جلسه مورخ ۳/۱۰/۹۵ معاونت امور مطبوعاتی و اطلاع-رسانی برابر با ۷۳ اعلام شده است.




سخن سردبیر

فاطمه مهسا کارآموزیان

یکی از موضوعاتی که جوامع را به شدت درگیر می کند، موضوع فقر است. فقر به معنای نداشتن پول کافی برای تأمین نیازهای اساسی مانند غذا، لباس و مسکن است. سازمان بانک جهانی فقر را چنین تعریف می کند: "فقر، گرسنگی است. فقر، فقدان پناهگاه است. فقر، بیماری است که نمی تواند به پزشک مراجعه کند. فقر، کودکی است که نمی تواند به مدرسه برود. فقر، فردی است که خواندن و نوشتن بلد نیست. فقر، بیکاری است. فقر، ترس از آینده است. فقر، زندگی در یک روز و در یک زمان است."

فقر، چهره های بسیاری دارد که از یک مکان به مکان دیگر و در طول زمان قابل تغییر است. اکثر مردم می خواهند از فقر فرار کنند. آنها دوست دارند به اندازه کافی بخورند، جای مناسب برای خوابیدن داشته باشند، دسترسی به آموزش و بهداشت داشته باشند، و از خشونت به دور باشند. می توان گفت که همه خواستار تغییر وضعیت جهان هستند. فقر همیشه فقدان پول نیست. گاهی فقر در عدم توانایی شرکت در فعالیت های تفریحی، یا عدم توانایی بردن فرزندان به سفر، حتی در گرفتن یک جشن تولد ساده برای کودک و یا ناتوانی در پرداخت هزینه های دارو برای بیمار در خانواده هم تعریف می شود. توجه داشته باشید که وقتی شرایط زندگی برای قشری از افراد جامعه سخت می شود، عواقب منفی آن متوجه همه اقشار جامعه خواهد شد. بدانیم که هزینه های فقر برای جامعه سنگین است. لازم است که ابعاد فقر در جامعه به درستی سنجیده شود و بدون پنهان کاری و فارغ از هرگونه شعارهای زیبا و پوچ به دور از سوء استفاده افراد فرصت طلب و سیاسی کار با تمام توان برای رفع آن تلاش شود تا دیگر احساس میان فقیر و غنی در جامعه وجود نداشته باشد و این مرز ناخوشایند برداشته شود و همگی از حداقل رفاه برخوردار باشند. درست است که موضوع فقر یک مسئله اجتماعی بسیار پیچیده ای است، اما باید گفت وقتی که همه افراد جامعه با هم کار کنند تا فرصت های خود را برای سایرین هم فراهم کنند، فقر از جامعه برچیده می شود. بیایید دست در دست هم برای کمک به یکدیگر گام برداریم تا ایرانی عاری از فقر بسازیم.

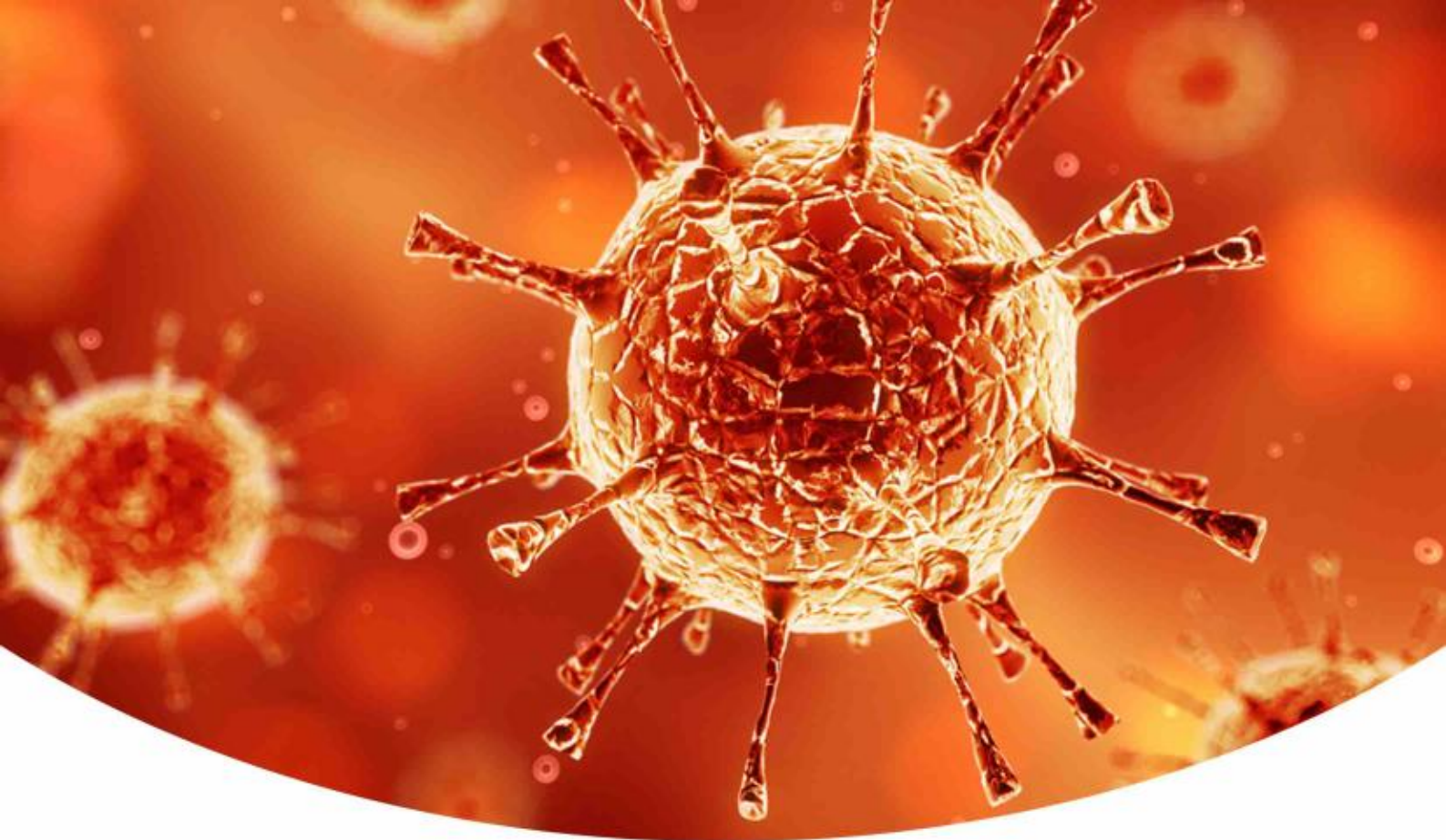


بخشی از بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با معلمان و فرهنگیان

بنده اهل تعارف نیستم؛ آنچه بنده سالهای متمادی درباره‌ی نقش معلم و دانشجومعلم و آموزش و پرورش اظهار کرده‌ام، برخاسته‌ی از این احساس است؛ برخاسته‌ی از این باور است که معلم یک چنین نقشی دارد. در واقع، پایه‌ریز تمدن نوین، شما هستید؛ چون نیروی انسانی شایسته اگر نباشد، تمدنی به وجود نخواهد آمد. شما جهادگرانی در میدان کارزار با جهل و بی‌سوادی هستید. ببینید! یک جوان را، یک کودک را، یک نوجوان را شما از وادی بی‌سوادی و ظلمات می‌آورید به وادی نور و علم، با جهاد؛ کار سختی هم هست. شما در واقع هویت‌سازی فرهنگی می‌کنید. هویت‌سازی خیلی مهم است؛ هویت‌سازی برای انسانها در یک جامعه خیلی مهم است؛ [انسانها باید] احساس هویت کنند. هویت انسان به فرهنگ او است، به دانسته‌های او است، به سبک زندگی او است. تمدن، متکی به فرهنگ است؛ اگر فرهنگ قوی و غنی وجود نداشته باشد، تمدن به معنای مصطلح و رایج خودش به وجود نمی‌آید. فرهنگ چیست؟ مجموعه‌ی عناصر سازنده‌ی فکر و عمل انسان؛ این فرهنگ است. این از کجا ناشی می‌شود؟ فرهنگ به نوبه‌ی خود متکی است به فکر، اندیشه و جهان‌بینی؛ [یعنی] نوع تلقی انسان و مجموعه‌ی انسانی از جهان و عالم وجود و هستی و آفرینش و مانند اینها؛ این است که پایه‌ی اصلی فرهنگ است و پایه‌ی اصلی تمدن است.

۱۱/۰۲/۱۳۹۸

قشر معلم واقعاً یک قشر شریف و محترمی است؛ علت هم این است که برای یک کشور، برای یک تمدن، برای یک ملت، مهم‌تر از همه‌ی سرمایه‌ها، سرمایه‌ی انسانی است؛ یعنی اگر شما پول داشته باشید اما سرمایه‌ی انسانی درست و حسابی نداشته باشید، به جایی نمی‌رسید؛ مثل همین کشورهای پول‌داری که می‌بینید پولهایشان کجاها خرج می‌شود، دست چه کسانی می‌رود؛ جیبهای گشاد پر پولشان به صورت بسیار سفاهت‌آمیز در اختیار دستهای خائن به بشریت قرار می‌گیرد؛ خوب این در نتیجه‌ی چیست؟ [چون] پول دارند، انسان ندارند؛ پول دارند، اندیشه‌ورز ندارند، نیروی انسانی ندارند، سرمایه‌ی انسانی‌شان ضعیف است. اگر منابع زیرزمینی فراوانی داشته باشیم، [اما] نیروی انسانی نداشته باشیم، فایده‌ای ندارد. کشور ما روی دریای نفت خوابیده بود؛ [اولی] نه خبر داشتیم، نه بلد بودیم؛ نتیجه چه شد؟ نتیجه این شد که آنهایی که خبر داشتند و بلد بودند، آمدند مسلط شدند به نفت ما، نفت ما را می‌بردند، تمدن خودشان را می‌ساختند، کارخانه‌های خودشان را راه می‌انداختند و در دوران جنگی که بود، از این نفت برای پیروزی خودشان استفاده می‌کردند و یک چیز مختصری هم به ما می‌دادند؛ زمان طاغوت این جور بود؛ [این] نتیجه‌ی سرمایه‌گذاری نکردن بر روی منابع انسانی است. خوب، این منابع انسانی را شما الان دارید تولید می‌کنید؛ ببینید اهمیت کار کجا است! شما دارید پرورشش می‌دهید، شما دارید [آن را] پردازش می‌کنید.



۸۵ درصد از مبتلایان به ایدز مرد هستند

رئیس اداره میانسالان وزارت بهداشت با اشاره به اینکه ۹۰ درصد حوادث شغلی برای مردان اتفاق می‌افتد گفته است، «۸۵ درصد موارد ایدز نیز در مردان دیده می‌شود. «ربابه علامه»، رئیس اداره میانسالان وزارت بهداشت همچنین با اشاره به مشکل عفونت‌های آمیزشی گفت: «باید بدانیم که عفونت‌های آمیزشی در مردان بسیار بی‌سر و صدا ایجاد می‌شود. پرداختن به این مسائل در سیستم بهداشتی و درمانی باعث می‌شود که موانع فرهنگی برای رفع آنها حل شود و ما به طور فعال بتوانیم در این حوزه‌ها اقدام کنیم.»

براساس آخرین آمار منتشر شده ۵۲ از مبتلایان به ایدز را افراد ۲۱ تا ۳۵ سال تشکیل می‌دهند. نزدیک به ۶۶ درصد از طریق سرنگ آلوده، حدود ۲۰ درصد روابط جنسی و ۱۵ درصد از طریق مادر به فرزند به این ویروس آلوده شده‌اند.

یک روز جهانی به نام مریم میرزاخانی



۲۲ اردیبهشت (۱۲ می) سالروز تولد پرفسور مریم میرزاخانی، ریاضیدان ایرانی است. این روز، سال گذشته از سوی اتحادیه بین‌المللی انجمن‌های ریاضی جهان، روز «زنان در ریاضیات» نام گرفت. این ریاضیدان به عنوان یکی از ۱۰ ذهن جوان برگزیده سال ۲۰۰۵ از سوی نشریه «پاپیولار ساینس» در آمریکا و به عنوان «ذهن برتر» در رشته ریاضیات تجلیل شد. او نخستین ایرانی و نخستین زنی بود که موفق به دریافت «مدال فیلدز» اتحادیه جهانی ریاضیات (IMU) شد. مریم میرزاخانی ۴۲ سال پیش در چنین روزی به دنیا آمد و دو سال قبل، پس از چهار سال مبارزه با بیماری سرطان، در سن ۴۰ سالگی از دنیا رفت.

باید برای بانوان در انتخابات مجلس سه‌میه تعیین شود



«غلامعلی جعفرزاده ایمن‌آبادی»، عضو کمیسیون اقتصادی مجلس شورای اسلامی، روز پنجشنبه ۵ اردیبهشت درباره اصلاح قانون انتخابات انتقاد کرد که «قانون اساسی به تبعیض ایراد نگرفته است». این عضو فراکسیون «مستقلین ولایی» با بیان اینکه «قانون اساسی به تبعیض ایراد نگرفته بلکه به تبعیض ناروا ایراد گرفته است»، گفت: «باید برای بانوان در انتخابات مجلس سه‌میه تعیین شود و به دلیل اینکه ما در گذشته به مردها امتیازات بیشتری داده‌ایم باید جبران مافات برای خانم‌ها داشته باشیم». جعفرزاده ایمن‌آبادی موضوع سه‌میه بندی جنسیتی برای ورود به مجلس را «موضوع متداول در دیگر کشورها» دانست و گفت که حتی بسیاری از کشورهای عربی هم امروز، اکثر کرسی‌های پارلمانی خود را به خانم‌ها اختصاص می‌دهند. در سه‌میه‌بندی جنسیتی حداقل درصدی برای حضور زنان در کرسی‌های سیاسی در نظر گرفته می‌شود تا تعداد زنان که برای مشارکت‌های سیاسی با چالش‌های مختلفی مواجه‌اند در این مناصب از رقم مشخصی کم‌تر نشود.

تصویب یک فوریت طرح تشدید مجازات اسیدپاشی

نمایندگان مجلس شورای اسلامی با یک فوریت طرح تشدید مجازات اسیدپاشی و حمایت از قربانیان موافقت کردند. در جلسه علنی روز دوشنبه ۲۳ اردیبهشت، مجلس یک فوریت طرح تصویب مجازات اسید پاشی و حمایت از قربانیان اسیدپاشی در مجلس تصویب شد. در جلسه روز دوشنبه مجلس برخی نمایندگان با اشاره به اینکه در قانون فعلی به جنبه عمومی جرم توجه نشده و امکان اجرای قصاص وجود ندارد، به لزوم اصلاح این قانون تأکید کردند.



دختران مجرد در صف مادر شدن



دختران مجرد ایرانی بالای ۳۰ سال از سال ۱۳۹۲ و براساس تصویب لایحه «حمایت از کودکان و نوجوانان بی سرپرست و بدسرپرست» معروف به قانون «فرزندخواندگی» سازمان بهزیستی می توانند مادر شوند. براساس اعلام سازمان بهزیستی تا کنون نزدیک به ۲۰۰ دختر ایرانی از همین مسیر دارای فرزند شده‌اند. با اینکه ۵ سال از تصویب این قانون زمان می گذرد، اما هنوز برخی از جزئیات آن بی اطلاع اند. در این گزارش نگاهی تاریخی داشته‌ایم به تغییرات ایجاد شده در قانون معروف به فرزندخواندگی و اینکه چطور زنان مجرد بالای ۳۰ سال از این پس می توانند کودکی را به فرزندگی قبول کنند. در بند ۵ ماده ۵ قانون فرزندخواندگی آمده است «دختران و زنان بدون شوهر، در صورتیکه حداقل سی سال سن داشته باشند، منحصراً حق سرپرستی اناث را خواهند داشت». همچنین، براساس تبصره ۳ همین ماده «اولویت در پذیرش سرپرستی به ترتیب با زن و شوهر بدون فرزند، سپس زنان و دختران بدون شوهر فاقد فرزند و در نهایت زن و شوهر دارای فرزند است». نکته دیگر اینکه به زنان مجرد کودک زیر ۲ سال داده نمی‌شود و آنها باید برای فرزندخواندگی کودک بالای ۲ سال اقدام کنند.

سال ۱۳۸۸ مرکز پژوهش‌های مجلس در نقد لایحه فرزند خواندگی و به ویژه آنچه به موضوع دختران مجرد مربوط می شد گفته بود: «واگذاری طفل به زنان و دختران مجرد موجب می شود سنت نکاح مورد تشویق و ترغیب قرار نگیرد». این لایحه شهریور سال ۸۸ در کمیسیون اجتماعی مجلس تصویب شد و در ۱۵ مهر ۱۳۸۸ در صحن علنی مجلس با اصلاحاتی رأی آورد و جهت تأیید به شورای نگهبان ارسال شد.

لایحه‌ای در کش و قوس اداری: تصویب لایحه فرزند خواندگی در کش و قوسی چند ساله بالاخره مصوب شد تا با توجه به نیازهای روز ایران اصلاحاتی در قانون ۱۷ ماده‌ای سال ۵۳ فرزند خواندگی در ایران به وجود بیاورد. این تغییر گام مثبتی در حوزه حقوق زنان به شمار می رود. ۴۴ سال پیش بود که برای نخستین بار قانون حمایت از کودکان بی سرپرست در ایران تصویب شد، اما از بعد از انقلاب عملاً اجرا نمی شد تا اینکه در سال ۸۷ این قانون اصلاح شد، اما از سوی مجلس تصویب نشد. بالاخره پنج سال بعد پس از اظهارنظرهای مختلف کارشناسان و البته تغییرات زیاد سال ۹۲ به تصویب رسید. تغییر در لایحه فرزند خواندگی موجب شد این امکان به دختران مجرد بالای ۳۰ سال ایرانی داده شود تا از تجربه مادری بهره‌مند شوند.

۹۳ دختر مجرد ایرانی مادر شده‌اند: آبان ۹۶ اما احمد خاکی، معاون اجتماعی بهزیستی تهران خبر داده بود: «۴۳۵ دختر برای فرزنددار شدن برگه تقاضا پر کردند که از این تعداد ۱۳۴ دختر مجرد توانستند حس مادری را تجربه کنند و در روزهای آینده هم ۱۸ دختر دیگر به کمک بهزیستی مادر و فرزنددار می شوند». تیرماه ۹۷ محمد نفریه، مدیرکل امور کودکان و نوجوانان سازمان بهزیستی کشور آمار واگذاری کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست به دختران مجرد بالای ۳۰ سال در سال ۹۶ را اعلام کرد. به گفته او «۹۳ دختر مجرد ایرانی در سال گذشته مادر شده‌اند». گرچه هنوز آمار دقیقی از تعداد دختران مجرد مادر شده در سراسر ایران به دست نیامده، اما بر اساس آمار رسمی منتشر شده از سازمان بهزیستی طی سال‌های ۹۶ و ۹۷ می توان به این جمع بندی رسید که نزدیک به ۲۰۰ دختر مجرد ایرانی مادر شده‌اند و بیش از ۴۰۰ تقاضای فرزند خواندگی از سوی زنان مجرد ایرانی مطرح شده است.

شغل ثابت و بیمه: پنج سالی می شود که زنان مجرد نیز می توانند سرپرستی فرزندان دختر سازمان بهزیستی را عهده دار

شوند، اما اغلب این سؤال برای افراد مطرح می شود که شرایط دختران متقاضی بالای ۳۰ سال برای فرزند خواندگی چیست. نفریه در همین زمینه گفته است: «عدم سوء پیشینه و نداشتن محکومیت کیفری، عدم اعتیاد، دریافت تأییدیه جسمی و روانی از مراجع مربوطه، داشتن تمکن مالی، ادای فرائض دینی و شرایطی از این دست از جمله شرایط مورد نیاز دختران مجرد برای تقاضای فرزندخواندگی است». دختران متقاضی بالای ۳۰ سال از آنجا که باید از عهده تأمین مخارج نگهداری و نیازهای فرزند خوانده برآیند، باید شغل ثابت و بیمه داشته باشند و در صورتی که شغل آزاد داشته باشند نیز با ارائه جواز کسب و تحقیق بازرسان بهزیستی و تأیید آن‌ها در سایر موارد، مراحل اعطای فرزند به آنها صورت می‌گیرد. بازرسان و ناظران کلینیک‌های مددکاری سازمان بهزیستی دست کم دو بار در سال از فرزند و شرایط زندگی فرزندخوانده بازدید می کنند.

فرزند خواندگی سه ماه زمان می برد: انوشیروان محسنی بندپی، رئیس پیشین سازمان بهزیستی کشور نیز از راه اندازی سامانه فرزند خواندگی به صورت پایلوت خبر داده بود. این سامانه برای سه گروه افراد ره‌اندازی شده است «افرادی که صاحب فرزند نمی‌شوند، خانواده‌هایی که یک فرزند دارند و در مرحله سوم نیز دختران مجرد بالای ۳۰ سال می توانند برای ثبت نام و تقاضای فرزند خواندگی در این سامانه اقدام کنند. واگذاری فرزند به خانواده‌های متقاضی سه ماه زمان می‌برد». در این سایت اطلاعات مختلف اولیه درباره مراحل و شرایط فرزند خواندگی توضیح داده شده که شامل تعاریف قوانین و بررسی اجمالی قوانین، آموزش گام به گام و توضیح قانون فرزندخواندگی می شود. آمار درباره تعداد کودکان تحت مراقبت در بهزیستی متفاوت است. برای نمونه «مصطفی پورمحمدی» وزیر وقت دادگستری در سال ۹۵ گفته بود: «در کل کشور حدود ۱۰ هزار کودک بی‌سرپرست و بدسرپرست در مراکز تحت نظارت بهزیستی نگهداری می‌شوند». در همین حال براساس آمارهای اعلام شده از سوی سازمان بهزیستی در حال حاضر ۲۱ هزار کودک تحت پوشش هستند که ۸۵ درصد از مجموع کودکان یاد شده، بدسرپرست و ۱۵ درصد نیز بدون سرپرست هستند. با توجه به تعداد قابل توجه کودکانی که در مراکز بهزیستی نگهداری می‌شوند تسهیل قوانین فرزند خواندگی می‌تواند گامی در کاهش تعداد کودکان پذیرش شده در این مراکز باشد.

مادرم ایرانی است، من هم ایرانی‌ام

شهرزاد همتی

در ایران متولد شده، بوجود آمده‌اند.

۵- کسانی که در ایران از پدری که تبعه خارجه است، بوجود آمده و بلافاصله پس از رسیدن به سن هیجده سال تمام لاقلاً ۱ سال دیگر در ایران اقامت کرده باشند والا قبول شدن آنها به تابعیت ایران بر طبق مقرراتی خواهد بود که مطابق قانون برای تحصیل تابعیت ایران مقرر است.

۶- هر زن تبعه خارجی که شوهر ایرانی اختیار کند.

۷- هر تبعه خارجی که تابعیت ایران را تحصیل کرده باشد.

۸- لذا در ۳ سال گذشته، زنان مجلس در تلاش بودند تا بتوانند معضل این کودکان را که با چالش‌های گوناگونی مواجه بودند را حل کنند. وقتی لایحه جدید از طرف دولت مطرح شد، ما حتی برای آن فوریت هم در نظر گرفتیم و اعلام کردیم که چرا این لایحه با فوریت ارائه نشده است، اما خوشبختانه کلیات آن تصویب شد.

نگرانی‌هایی مبنی بر این وجود دارد که مبدا این لایحه به امنیت ضربه بزند. ما می‌گوییم چرا همین احتمالات در نظر گرفته شده برای تابعیت از سمت مادر، برای اعطای تابعیت از سمت پدر هم در نظر گرفته نمی‌شود؟ الان هم همان اتفاقاتی را در پیش داریم که عیناً در حوزه اعطای تابعیت از سمت پدر هم در پیش داریم. من پیش از نماینده شدن با این بچه‌ها کار کرده بودم و در واقع، این لایحه دغدغه کسانی بود که مشکلات این کودکان را با گوشت و پوست و استخوان حس کرده بودند. حالا با اعطای هویت به این کودکان امیدواریم که عمده مشکلات آن‌ها حل شود و خودشان را متعلق به این خاک احساس کنند.

مادر ایرانی‌ها بالاخره ایرانی شدند. جزئیات لایحه‌ی انتقال تابعیت ایرانی از طریق مادر بدون هیچ تغییری در مجلس تصویب شد. طیبه سیاوشی، عضو فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی، در این باره گفت: "اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زن ایرانی با مردان خارجی در سال‌های گذشته با چالش‌های فراوانی مواجه بود. سال‌هاست که نمایندگان ادوار مختلف مجلس شورای اسلامی به دنبال تعیین وضعیت تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان غیرایرانی هستند. اوج تلاش‌ها در سال ۱۳۸۵ بود که منجر به تصویب ماده واحد سال ۸۵ شد که عملاً باعث بی‌هویتی فرزندان مادر ایرانی تا حداقل سن ۱۸ سالگی شد، لذا تعیین راهکاری برای اعطای تابعیت ایرانی از طریق تفسیر بند ۴ ماده ۹۷۶، اصلاح بندهای ۲ و ۶ ویا لاقلاً اعطای برخی امتیازات ضروری، مانند برخورداری از یارانه، تحصیل رایگان و داشتن شناسنامه ایرانی پیش از حصول ۱۸ سال تمام می‌تواند به حل مسأله کمک قابل توجهی کند." ماده ۹۷۶ بیان می‌کند: اشخاص ذیل تبعه ایران محسوب می‌شوند:

۱- کلیه ساکنین ایران به استثنای اشخاصی که تبعیت خارجی آنها مسلم باشد تبعیت خارجی کسانی مسلم است که مدارک تابعیت آنها مورد اعتراض دولت ایران نباشد.

۲- کسانی که پدر آن‌ها ایرانی است، اعم از اینکه در ایران یا در خارجه متولد شده باشند.

۳- کسانی که در ایران متولد شده و پدر و مادر آنان غیر معلوم باشد.

۴- کسانی که در ایران از پدر و مادر خارجی که یکی از آنها



ازدواج عروسک به دست ها پدیده ای رو به افزایش نیالا وفائیان، فعال اجتماعی

شاید بتوان به "کودک همسری" به عنوان یکی از معضلات اجتماعی نگاه کرد. به ازدواج رسمی یا غیر رسمی قبل از سن قانونی «کودک همسری» می‌گوییم که در نگاه اول شاید فقط معضلی برای دختران باشد، ولی پسرها نیز گاهی قربانی این رسم یا معضل می‌شوند. طبق آمار مربوط به سال ۹۵ بیش از ۶۰ میلیون دختر در سراسر دنیا درگیر کودک همسری بودند و در آفریقا بیشترین آمار ثبت شده است. در ایران نیز در سال ۹۵، ۵/۵ درصد از کل ازدواج‌های ثبت شده مربوط به کودکان بوده است.

با اینکه فرهنگ و آداب و رسوم یک جامعه یا یک قوم می‌تواند دلیلی بر ازدواج زود هنگام باشد، اما دلیل اصلی این ازدواج‌ها معمولاً فقر می‌باشد و عامل اقتصادی را اولین دلیل در این نوع ازدواج‌ها می‌دانند. در این قبیل ازدواج‌ها، بیشتر مواقع یکی از زوجین بزرگسال است. لازم به ذکر است که ازدواج در سنین پائین برای دختران می‌تواند مشکلاتی مانند مرگ هنگام زایمان، سرطان دهانه رحم و ابتلاء به بیماری‌های مقاربتی، مرگ نوزادان، خشونت‌های فیزیکی و جنسی و همچنین افسردگی و انزوا به همراه داشته باشد که با توجه به ناآگاهی در زمینه‌های مختلف در این سنین دور از ذهن نیست.

شاید نتوان کاملاً این پدیده را متوقف کرد و آمار ازدواج کودکان را به صفر رساند، ولی می‌توان با دادن آموزش‌هایی در رابطه با مسائل جنسی و رفتارهای پرخطر جنسی و یا فراهم کردن برنامه‌های خدمات سلامت باروری و آموزش به خانواده‌ها، بار مشکلات و معضلات ازدواج کودکان را کمتر کرد. از طرفی شکسته شدن چرخه فقر و بهبود شرایط اقتصادی نیز می‌تواند در کاهش این ازدواج‌ها دخیل باشد.

در فجایع طبیعی از زنان قربانی صرف نسازیم

سیمین کاظمی

در واقع، در هنگام فجایع طبیعی زنان بیش از وضعیت عادی، از فقدان حمایت اجتماعی در مقابل خشونت های جسمی و جنسی رنج می برند. همچنین نیازهای بهداشتی خاص، همچون مراقبت های بارداری، پیشگیری از بارداری ناخواسته، و مشکلات دوره قاعدگی از جمله مسائلی هستند که ممکن است کمتر جدی گرفته شوند. برای آنکه فجایع طبیعی در زمینه نابرابری جنسیتی منجر به تثبیت و تقویت فرودستی زنان نشود، لازم است رویکرد مبتنی بر جنسیت تغییر کند و به سمت برابری جنسیتی میل کند. از طرفی ضروری است زنان در برنامه های پیشگیری، تصمیم گیری و مدیریت در سطوح ملی و محلی مشارکت کنند و از طرفی لازم است نیازهای مبتنی بر جنس هم برای زنان و هم مردان در نظر گرفته شوند. در هنگام فجایع طبیعی بنا بر تجربیات جهانی، باید امداد رسانی صرفاً مردانه تعدیل شود و در تیم های امداد و نجات، پرسنل زن به اندازه پرسنل مرد یا به قدر کفایت حضور داشته باشند تا زنان مناطق فاجعه دیده به خصوص زنان روستایی بتوانند، به دور از شرم و ملاحظات فرهنگی از خدمات ارائه شده استفاده کنند. حضور زنان امدادگر، روانشناس، مددکار، پرستار و پزشک و مهندس و ... هم به تسهیل امداد و خدمت رسانی به فاجعه دیدگان کمک می کند و هم تصویری توانمند از زن در اذهان جامعه ی محلی و دختران جوان حک می کند. در جوامعی در انزوای فرهنگی نسبی هستند، لازم است علاوه بر آنکه ارتباط از طریق نیروهای امدادی محلی برقرار شود، نیازسنجی نیز بر اساس نظرات و اظهارات زنان آسیب دیده انجام شود تا نیازهای واقعی زنان و کسانی که تحت مراقبت آنها هستند (کودکان و افراد کم توان و ناتوان) شناسایی شود. علاوه بر این، از توانایی های زنان محلی در مدیریت منابع و توزیع امکانات استفاده شود و به مشارکت آنها در هنگام بازسازی و ترمیم ویرانی ها به عنوان یک منبع و فرصت نگریسته شود. سخن آخر اینکه زنان واقعاً آسیب پذیر شامل زنان باردار، زنان با فرزندان کوچک و زنان کم توان و نیز زنان تنها را دریابیم، اما از تعمیم نقش قربانی صرف به همه زنان بپرهیزیم، تا فجایع طبیعی در زمینه نابرابری های اجتماعی به فرودستی بیش از پیش زنان نینجامد.

در هنگام فجایع طبیعی مثل زلزله و سیل، زنان در هر سن و سال و با هر سطح از توانایی جسمی، اجتماعی و اقتصادی در کنار کودکان، سالمندان و افراد کم توان، به عنوان جمعیت آسیب پذیر شناخته می شوند و نقشی بیش از قربانی نصیب آنها نمی شود. وقتی زلزله یا سیل اتفاق می افتد، عموماً تصاویر زنانی منتشر می شود که در حال ضجه زدن و مویه کردن هستند و یا بر خانمانی ویران شده می گریند. چنین تصاویری اگر چه ممکن است همدردی عمومی با مصیبت دیدگان را برانگیزد اما به طور کلی، آسیب پذیری اجتماعی و فرهنگی زنان را بیشتر می کند و به تصویر زن توانمند مستقل که در دو قرن اخیر برای شکل گرفتنش تلاش های بسیار شده است ضربه می زند، اغلب این واقعیت نادیده گرفته میشود که همه زنان آسیب پذیر نیستند و آنچه زنان را در میان گروه های آسیب پذیر قرار می دهد، نقش مادری آنهاست. بدیهی است که زنانی که باردار هستند به لحاظ جسمی آسیب پذیر هستند و نیازمند مراقبت های جدی و اختصاصی اند؛ یا زنانی که فرزندان کوچک دارند برای مراقبت از کودکان شان با سختی و دشواری مواجه هستند، اما این وضعیت آسیب پذیری قابل تعمیم به همه زنان نیست. تعمیم نقش قربانی آسیب پذیر به همه زنان، باعث به حاشیه رانده شدن آنها و تقویت انگاره های مردسالارانه می شود. قربانی پنداری زنان، مانع از شناسایی ظرفیت ها و توانایی های زنان در پیشگیری و مدیریت بحران در سطح ملی و محلی می شود. عدم حضور زنان در صحنه های مدیریت و تصمیم گیری در مواقع بحران موجب نادیده گرفته شدن نظرات آنها و نیز نیازهای مبتنی بر جنس در نیازسنجی ها و ارزیابی خطرات و پیامدها می شود و به این ترتیب زنان خواه ناخواه به درجه دوم اهمیت رانده میشوند. وقتی زنان به طور کلی برچسب آسیب پذیر می خورند و به حاشیه رانده می شوند، آسیب پذیری واقعی آنها هم ممکن است به درستی شناخته نشود و در مجموع محافظت و حمایت اجتماعی مؤثری دریافت نکنند. مثلاً تجربیات جهانی در فجایع طبیعی نشان می دهد که آنچه به زنان در هنگام فجایع طبیعی آسیب می زند، افزایش خشونت های جسمی و جنسی است.



زنان جانباز بعد از جنگ هشت ساله

الناز مرادی

وجود ندارد و اگر زن جانباز کسی را نداشته باشد که از او نگهداری کند باید به خانه سالمندان برود، این در حالی است که مراکز مشابه برای مردان جانباز وجود دارد. زنان جانباز می گویند، تعداد زیادی از مردانی که با این زنان ازدواج کرده اند به دلیل تسهیلاتی است که درصد جانبازی برای زنان جانباز داشته، این کار را کرده اند و تعدادی از آنها ازدواج دوم کرده و دچار طلاق عاطفی با همسران اولشان شده اند. یکی از این زنان می گوید که همسرش اجازه نداده است که وی برای پای قطع شده اش، پروتز بگذارد و او زنانی را دیده که همسر یا فرزندانشان، لوله پولیکا را داغ کرده و وارد پاهای آنها کرده اند که بتوانند راه بروند. به گفته این زنان، زنان زیادی در سال های جنگ و بعد از آن به این دلیل که اعضای کمیسیون پزشکی بنیاد شهید و امور ایثارگران، مرد بوده اند، به دلیل خجالت یا فشارهای خانواده هایشان، محل مجروحیت شان را نشان نداده و متأسفانه، هیچ وقت درصد جانبازی نگرفته اند.

براساس آمار بنیاد شهید، زنانی که در بمباران ها، جبهه ها و پشت جبهه ها مجروح شدند، پنج هزار و سیصد و هفتاد و پنج نفرند که از این تعداد، ۳ هزار و ۷۵ نفر بالای ۲۵ درصد جانبازی دارند. در جنگ ایران و عراق، ۶۴۲۸ زن شهید شدند و تفاوت برخوردی که با زنان جانباز و نام زنان شهید با مردان با شرایط مشابه، بسیار است. در همه این سالها تعداد خیابان ها و کوچه هایی که در تهران و دیگر شهرها به نام زنان شهید زده شده به انگشتان دست هم نمی رسد و این کمترین تفاوتی است که بین زنان و مردان جانباز و شهید وجود دارد.

زنان جانباز می گویند، تعداد زیادی از آنها هیچ وقت نتوانسته اند ازدواج کنند و هیچ وقت آنطور که در ایران زنان را به ازدواج با مردان جانباز تشویق کرده اند و گفتند «ایثار» کنید، مردان را به این موضوع تشویق نکرده اند. از طرفی مردانی که با زنان جانباز ازدواج کرده اند بعد از مدتی آنها را رها کرده اند. در ایران حتی یک آسایشگاه برای زنان جانباز

تصمیمات خوب اقدامات خوب

فریبا نظری



که ۲۱ تن مواد غذایی از چرخه مصرف خارج شد که متعاقب این اقدامات تا کنون هیچ همه گیری ناشی از مسمومیت غذایی و یا مصرف آب آلوده نداشته باشیم. به منظور پیشگیری از انتقال بیماریهای واگیر، بیماریابی فعال در مناطق سیل زده بخصوص در کمپ های اسکان توسط تیم های سلامت انجام می شود. خدمات روانشناسی در کمپ های اسکان به سیل زدگان، و نیز برگزاری ۴۲۰ جلسه بازی درمانی جهت کودکان مقیم کمپ ها، خدمات بهداشتی درمانی به کلیه بانوان مستقر در کمپ ها براساس نیازهای بهداشتی تشخیص داده شده و ویزیت های پزشکی تیم های سلامت ارائه می شود. نجات جان مادران باردار از ابتدای سیل تا کنون به صورت جابجایی به مناطق امن و یا انتقال با بالگرد فوریتها، آموزش چهره به چهره به سیل زدگان عزیز استان در خصوص رعایت مسایل بهداشتی بعد از سیل در جهت پیشگیری از بیماریها در کمپ های اسکان سیل زدگان با موضوعات اولویت دار بهداشتی از قبیل پیشگیری از بیماریهای روده ای و ضد عفونی منازل. از مهمترین برنامه های پیش رو در روزهای آتی میتوان به سم پاشی ماندآبهای مناطق سیل زده به منظور سترون سازی و ضد عفونی این مناطق بدنبال فروکش کردن حجم آب نام برد.

حوزه بهداشت دانشگاه گلستان، از ابتدای بارشهای سیل آسا در استان تا تاریخ ۱۶ فروردین تمام توان خود را برای ارائه خدمات سلامت به مردم به کار گرفته و تا آخر بحران پای کار است. از جمله این اقدامات می توان به این موارد اشاره کرد: استقرار گروه های سلامت شامل: (پزشک، ماما، بهورز، مراقب سلامت، روانشناس، پرستار، کارشناس مراقبت بیماریها به صورت ثابت، مستقر در کمپ و سیار) در کمپ های کم جمعیت، از ۸ صبح تا ۸ شب، به گونه ای که کلیه خدمات بهداشتی درمانی در تمامی محل های اسکان به صورت روزانه ارائه می شود. این خدمات شامل: ثبت اطلاعات جمعیتی، شناسایی بیماران نیازمند مراقبت ویژه (قلبی-فشارخون - دیابت - اختلالات روانپزشکی و...) و ارائه مراقبت های بهداشتی درمانی می باشد. ارائه خدمات سرپایی به سیل زدگان با استقرار تیم های سلامت بخش بهداشت در ۶۷ روستای آسیب دیده. خدمت دندانپزشکی رایگان به سیل زدگان با تجهیز واعزام کلینیک سیار دندانپزشکی در مناطق مختلف سیل زده. در راستای نظارت بر تأمین و توزیع آب ومواد غذایی سالم به سیل زدگان، کلر سنجی آب مصرفی و بازدید بهداشتی از محل پخت غذا جهت کمپ ها و بازدید



جنین زن

نرگس عابدین زاده

عرضه می نمودند. آری زنان، آگاهی ناب را از طبیعت سیال اتخاذ می نمایند و آن را با لایه های مختلف روح خود، با خلاقیت ماریچی خود ممزوج و ترکیب می نمودند و آنچه که بعد از آن عرضه می نمودند، بودن جدیدی و نوع جدیدی از زندگی از دنیا برای مردمان بود. آنچه که به عنوان سمبلیک در قصه شهرزاد قصه گو از شهرزاد به عنوان زن تغییر دهنده سرنوشت عنوان می گردد. زنان روح سیال و روح وحشی و اصیل طبیعت و ذات یگانه هستی هستند که بسان پلی بین ذات بدوی و ذات مدنی و چارچوب یافته در حرکت می باشند و ای کاش قدر این ذات اصیل و بدوی خود را به نیکی بدانیم. آری آنچه که نگاشته ام تنها گوشه ای بود از غلیان کلمات در افکارم، اما گویی اجازه جاری شدن بر روی کاغذ را به من نمی دهند و مرا در این ابهام باقی می گذارند. در این ابهام می مانم تا در زمان لازم این راز سر به مهر نیز برایم مکشوف گردد.

پنجم اسفند، روز عشق ایرانی یا روز بزرگداشت زن و زمین. نیاکان ما اسفند را که نماد بیداری زمین و آغاز رویش و پرورش و زایش و تحول بوده گرامی می داشتند و آئین های بس نیکو و زیبا جهت پاسداشت آن برگزار می کردند. این روز، روز زن و زمین بوده است. در اندیشه فرو می روم که زن قرار است غیر از جنین خود چه چیزی را در رحم و بطن روح خود پرورش دهد؟ زن قرار است چه قابلیت را دارا باشد تا بتواند نطفه ای بسیار کوچک را از کائنات دریافت نماید و آن را با مواد مختلف روح خود تغذیه نماید و در بطن های روح خود پرورش دهد و آن هنگام که جنین اش کامل شد آن را زایمان نماید و خارج نماید. آری این جنین چیست؟ و قرار است چه چیزی را به جهان و جامعه خویش عرضه نماید؟ آیا آن هنگام که آیین های الهه و خدایانوها محترم بوده است و جامعه هنوز بر پایه جنگهای قدرت و سقف های شیشه ای شکل نگرفته بود، چه بسا زنان فلسفه و معنای زندگی را در درون خود پرورش می دادند و در زمان مقتضی به جامعه

چرا فقط در

سیل؟

مصطفی داننده



هولناکی از رفتار خود بودیم. رفتاری که هشدار می داد وجدان در ایران در حال قربانی شدن است. همه آدم‌های خوبی که می شناسیم در کتاب‌ها هستند و از کودکی به عنوان قصه برای ما تعریف شده‌اند، اما هرچه آدم بد می شناسیم در جامعه کنار ما زندگی می کنند و کارهای آن‌ها را به چشم می بینیم. حالا اما داستان فرق کرده است. در زمانه سیل آدم‌های خوب از کتاب‌ها بیرون آمده‌اند و در حال خودنمایی هستند. آن روزها از خود می پرسیدیم چرا به اینجا رسیده‌ایم؟ چرا بسیاری از مردم در حال تاختن هستند؛ بدون این که توجه کنند کسی در غبار تاختن آنها در حال خفه شدن است. بسیاری از ما در حال گل کردن آب بودیم بدون این که توجه کنیم، در فرودست انگار، کفتری می خورد آب. واقعا اگر هوای هم را داشتیم شاید گرانی و تورم اینقدر خودنمایی نمی کرد. شاید اینقدر خنده مستانه نمی زند. شاید اینقدر حس فتح ایران را نداشت. سیل زشتی بسیاری داشت. غم فراوان داشت، اما وجدان‌های بسیاری را بیدار کرد. بیاییم در دوران پساسیل به هم یادآوری کنیم که کم فروشی، گران فروشی، پارتی بازی دست کمی از سیل ندارند. بیاییم به هم یادآوری کنیم اینها در زمان‌های نه چندان دور در همین جامعه زشت و پلید بود. خانواده‌های سعی می کردند پول کم فروشی به سر سفره نیاید. در هر شرایطی هوای همدیگر را داشته باشیم که هیچکس در این دنیا هوای ما را ندارد.

در بازی عمو زنجیرباف، کودکان دست به دست هم می دهند و تبدیل به یک زنجیر می شوند و می خوانند: «عمو زنجیر باف/بله/ زنجیر منو بافتی؟/بله/ پشت کوه انداختی؟...» رفتار امروز مردم ایران با سیل هم مثل همین بازی است. دست به دست هم دادند، زنجیری شدند برای حمایت از سیل‌زدگان، گلستان، لرستان و خوزستان. مردم شعر سیمین بهبهانی را فریاد می زنند که: «دوباره می‌سازمت وطن! اگر چه با خشت جان خویش/ ستون به سقف تو می زنم/ اگر چه با استخوان خویش.»

چقدر خوب است در شرایط سخت به فکر هم هستیم. چقدر خوب است وقتی زمینی لرزه می آید یا سیل جاری می شود، دست به دست هم می دهیم تا غم به چهره ی هم وطن مان ننشیند. می خواهیم بگوییم، چرا فقط در این زمان ها به فکر هم هستیم. از هر چه داریم می گذریم تا لبخند به لب کودکی بیاید که خانه شان را سیل با خود برده است. تا حالا با خود فکر کرده ایم که گرانی چه فرقی با سیل دارد؟ هیچ. گرانی هم سقف خانه‌ها را خراب می کند. غم به چهره مردم می نشاند. چرا موقع گرانی به فکر هم نیستیم؟ چرا در آن زمان بدو بدو، به خرید می رویم و فکر نمی کنیم شاید دیگران هم به این کالاها نیاز داشته باشند. الان به راحتی دل از پوشک‌ها می بریم تا کودکان مناطق سیل زده، سختی نکشند، اما همین چند ماه پیش، ۱۰ تا ۱۰ می خریدیم تا از قافله پوشک خران عقب نیفتیم. هرچقدر الان تصاویر امیدوار کننده از ایرانی‌ها می بینیم، چند ماه پیش شاهد تصاویر



محمد رضا جلائی پور

۱۲ نکته و پیشنهاد برآمده از مشاهداتم در مناطق سیل زده لرستان و خوزستان

جریان است. تنها مناطقی که در آنها نارضایتی عمومی قابل توجهی مرئی بود، چند محله‌ی محروم اهواز بود که در معرض آب‌گرفتگی است.

۳- مدت‌ها بود چنین جلوه‌ای از همبستگی ملی مان ندیده بودم. در مناطق سیل زده به معنای کامل کلمه «یک ملت» ایم. از همه جای ایران آمده‌اند و تعلق ملی و ایران دوستی در فضا موج می‌زند. داوطلبان مردمی از نظام آباد تهران و بیرجند و مشهد و تبریز تا کرمانشاه و سنندج و شیراز و اصفهان کنار هم بیل می‌زنند و گل خانه‌های هم وطنانشان را بی‌مزد و بی‌منت تخلیه می‌کنند. از اقصا نقاط ایران وانت و کامیون کمک‌های ارسالی می‌رسد. بسیجی مذهبی نیشابوری و طلبه‌ی همدانی در کنار مهندس کامپیوتر غیرمذهبی کرجی و موبایل فروش ماهر در رقص رشتی فرغون گل حمل می‌کنند، پسر و دختر عشق آفرود تهرانی و بوشهری و زیپ‌لاین‌باز کرد اهل تسنن به روستاهایی که جاده‌هایشان خراب شده کمک می‌رسانند، پزشک شیرازی و پرستار مشهدی با هلیکوپتر ارتش که خلبان اردبیلی دارد به روستایی در معمولان لرستان که سیل نابودش کرده می‌روند و شب کنار سیل زده‌گان می‌خوابند و با آنها غذایی که هم وطن هیئتی کرمانی‌شان برایشان پخته می‌خورند. تعلق ملی سیل زده‌گان بعد از این سیل افزایش پیدا می‌کند، چون با چشمان خودشان امداد رسانی‌های وسیع دولتی و مردمی از اقصاء نقاط ایران را می‌بینند. سیل‌زدگانی که دیدم بیش از قبل، ایران و هم وطنانشان را دوست داشتند. بارها از سیل زده‌گان شنیدم که این روزها حس می‌کنند کل ایران پشت

۱- وضعیت امداد رسانی‌های داوطلبانه‌ی مردمی، دولت، هلال احمر، گروه‌های جهادی، ارتش و سپاه در مناطقی که بیشترین آسیب را از سیل دیده‌اند بسیار بهتر از تصویری بود که قبل از مشاهده‌ی حضوری از طریق شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ها داشتم. در چند روز حضور در آسیب‌دیده‌ترین مناطق سیل‌زده‌ی پلدختر، معمولان و اهواز شخصاً هیچ سیل‌زده‌ای را گرسنه و بدون پوشش کافی و اسکان موقت امن ندیدم. به تعبیر دیگر خوشبختانه نیازهای اولیه‌ی اکثر سیل‌زده‌گان توسط کمک‌های مردمی و نهادهای امداد رسان به میزان قابل قبولی تأمین شده بود.

پیشنهاد: برای پلدختر، معمولان و مناطق سیل زده‌ی لرستان کمک‌های ارسالی‌تان را بیشتر معطوف به نیازهای غیراولیه (از قبیل: کفش و لباس و سیگار، هزینه‌ی تعمیر یا ساخت خانه و وسایل ضروری خانگی از جمله: تشک، پتو، گاز و یخچال) و کمک‌های فرهنگی (از جمله: اسباب بازی و کتاب کودک) کنید. نیازهای اولیه‌ی بهداشتی و آب و غذا تا حد قابل توجهی توسط امداد رسان‌های کنونی در حال تأمین است.

۲- بر خلاف آن چه از دور و از طریق شبکه‌های اجتماعی به نظر می‌رسد، فضای عمومی اغلب مناطق سیل‌زده ملت‌هپ نیست. علی‌رغم خسارت‌های سنگین و خرابی‌های سهمگین، اغلب سیل‌زده‌ها و داوطلبان کمک در لرستان خنده بر لب دارند و فضای گرمی که کمک‌ها و غمخواری‌ها و همدلی‌ها و قدرت همبستگی ایجاد کرده دیدنی است. زندگی عادی و آرام در محلاتی از اهواز که آب نگرفته هم در



محمد رضا جلائی پور

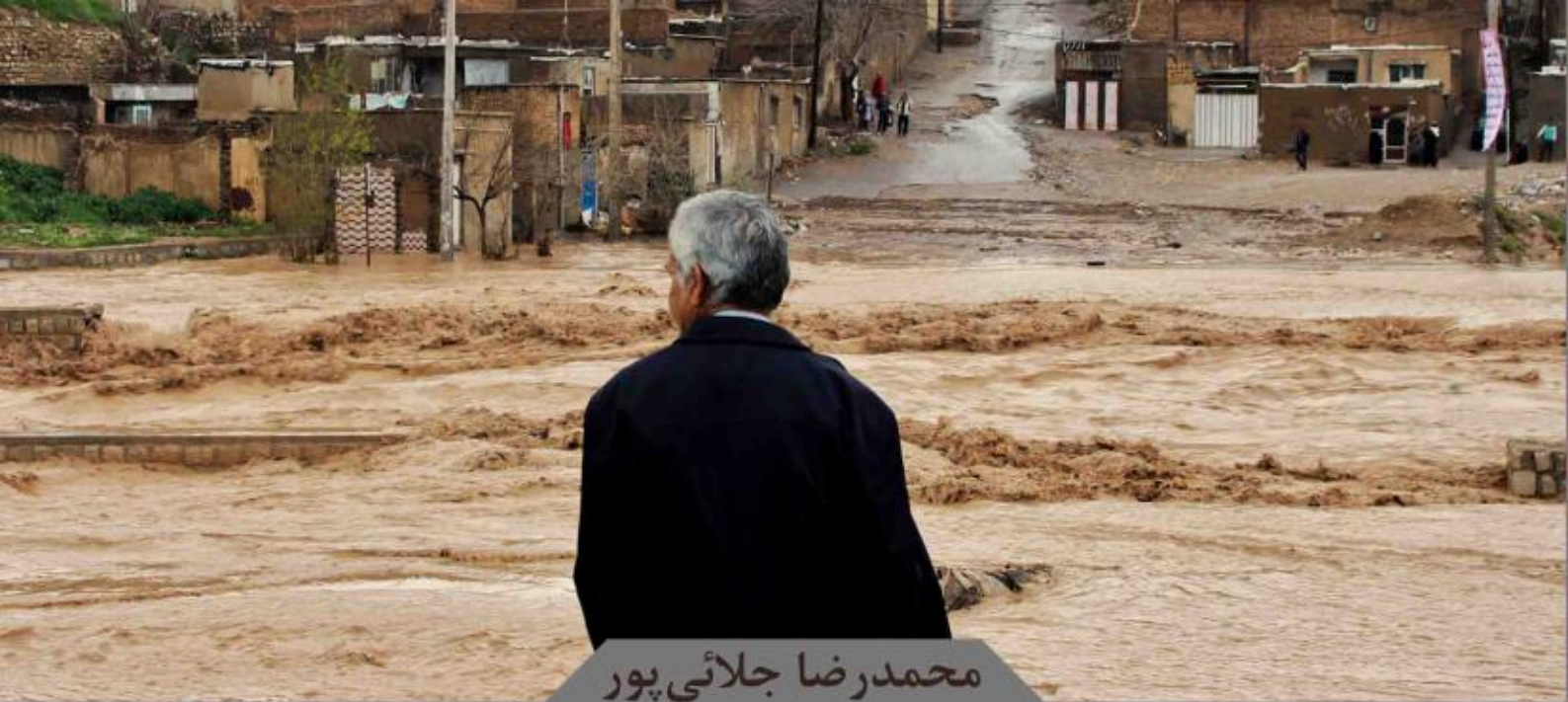
بسته ی کمک‌های بهداشتی، خوراکی و آب برای هر خانوار آسیب دیده را خانه به خانه پخش می‌کند. ابعاد کمک‌های سایر نهادهای غیردولتی و خیریه‌ها اساساً قابل قیاس با مجموع موکب‌ها نبود.

۶- بار اصلی کار پر زحمت تخلیه‌ی خانه‌ها از گل با بیل را عمدتاً گروه‌های جهادی، بسیجی و طلبه‌هایی که عمده هایشان را در نیاورده بودند، برمی‌داشتند و تعدادشان قابل قیاس با سایر داوطلب‌های مردمی نبود. شخصاً از نظر سیاسی و فکری اختلاف نظرهای پرشماری با اعضای این گروه‌های جهادی دارم، اما انصاف است بگویم حجم و ابعاد کمک داوطلبانه‌ی پر زحمتی که این گروه‌ها می‌کردند از هر گروه دیگری به مراتب بزرگ‌تر بود و فضای باصفا، دیگردوستانه و پرشور جبهه‌گونه‌ای ساخته بودند که سیل زدگان و هر ناظری را تحت تأثیر قرار می‌داد. مثلاً فقط در یکی از خانه‌ها ۱۸ داوطلب جهادی در حال بیل زدن بودند و روز پنجمی بود که بیش از ۱۲ ساعت بیل زده بودند. کار سختی است. اغلب خانه‌ها توسط همین گروه‌ها از گل تخلیه شده است و احتمالاً در روزهای آینده کاملاً تخلیه خواهند شد. دوست داشتم در کنار نیروهای جهادی اصولگرا، از تشکل‌های دانشجویی، انجمن‌های اسلامی دانشجویان، سازمان‌های مردم‌نهاد، اساتید دانشگاه، هنرمندان و نیروهای اصلاح‌طلب داوطلبان و نمایندگان پرشماری را بیل به دست و کنار مردم سیل‌زده ببینم، اما در حد مطلوب ندیدم. پیشنهاد به گروه‌های داوطلب مردمی و جهادی: جای شما باشم در روزهای آینده تمرکز را روی کمک به حاشیه نشین ها و محله‌های عرب نشین اهواز و سوسنگرد و بستان می‌گذارم. متأسفانه هنوز کمک‌های مردمی از اقصا نقاط ایران به این هم‌وطنان عرب مان محدود است و کمک‌های مردمی بیشتر به آن‌ها، علاوه بر آن که ضروری و انسان دوستانه است، برایشان بسیار دل گرم کننده است و تعلقات ملی شان را تقویت می‌کند.

آن‌ها است. شاید به همین دلیل با این که سیل خانه خرابشان کرده، اغلب خوش روحیه و خنده بر لب می‌دیدشمان. علی‌رغم هزینه‌های سهمگینی که سیل به آن‌ها تحمیل کرده بود، اغلب از این که این همه هم وطن «خوب» به کمک‌شان آمده بودند به وجد آمده بودند. من و دوستان هم سفرم هم بیش از قبل به آینده‌ی ایران امیدوار شدیم از بس در این سفر هم وطن دیگر دوست خوب دیدیم. چهره‌ها و زیبایی حضور مؤثر و کمک‌های بی‌دریغ شان را فراموش نمی‌کنیم.

۴- سرعت پل سازی، راه سازی، برق کشی و احیای ارتباطات تلفنی و اینترنت در آسیب دیده‌ترین شهرها و روستاهای سیل زده چشم‌گیر است و شاید نوعی رکورد در ایران و منطقه باشد. ده‌ها کیلومتر راه در مسیرهایی که سیل کاملاً جاده را خراب کرده بود، در همین چند روز ساخته شده بود. ده‌ها پل بلند و کوتاه نصب یا ساخته شده بود، با بالن‌های سیار وزارت ارتباطات تلفن و اینترنت پرسرعت در پل‌دختر و معمولان هم برقرار بود، اغلب دکل‌های برقی که سیل انداخته بوده دوباره افزاشته شده بودند و به اغلب مناطق سیل‌زده با سرعتی قابل توجه برق‌کشی دوباره شده بود.

۵- سازمان یافته و متشکل ترین امداد رسانی مردمی در مناطق سیل زده را ده‌ها موکب اربعین که بین مناطق سیل زده تقسیم شده‌اند، انجام می‌دهند. موکب‌های اربعین با کمک‌های مردمی تغذیه می‌شوند و دولتی نیستند. برای این که ابعاد کمک‌های موکب‌ها برایتان روشن‌تر شود شاید این مقایسه کمک کند: مجموع کمک‌های ارزشمند همه‌ی سمن‌ها و خیریه‌هایی که در مناطق سیل‌زده دیدیم روی هم شاید به اندازه‌ی یک موکب هم نباشد. مثلاً فقط یکی از موکب‌های تهرانی با مدیریتی کارآمد و اشراف قابل توجه به نیازهای سیل‌زدگان روزی پنج‌هزار غذای گرم را به خانه‌های سیل‌زدگان معمولان و پل‌دختر تحویل می‌دهد و سه



محمد رضا جلائی پور

نیروهای مردمی گل‌هایی که از خانه‌ها با بیل و فرغون بیرون ریخته شده بودند را جمع می‌کنند، وزارت راه و سپاه و ارتش جاده و پل می‌سازند، وزارت نیرو بر برق‌رسانی و آب‌رسانی متمرکز است، هلال احمر نیازهای اولیه‌ی بهداشتی و امدادرسانی به سیل‌زده‌هایی که به آن‌ها دسترسی با جاده نیست را تأمین می‌کند و بسیاری از داوطلبان مردمی که به این مناطق می‌آیند نیازهای پاسخ داده نشده‌ای اولیه را شناسایی و تأمین می‌کنند.

۱۰- در محله‌های عین‌دو، گل‌دشت و ملاشیه در اهواز که ساکنانش ایرانیان عرب‌اند، مناطق شهری محروم‌اند و در معرض آب‌گرفتگی قرار دارند، وضعیت نگران‌کننده است و بیش از صد خانه زیر آب رفته است. ساکنان این محله‌ها با دستان خالی و بدون امکانات یک شاهکار جمعی کرده‌اند و تنها با بیل و گونی و در چند روز چند کیلومتر سیل‌بند ساخته‌اند. اینجا به این که سیل‌بندسازی در این محلات انتخاب کارشناسانه و کارسازی است یا نه کاری ندارم. درباره‌ی شکوه تلاش جمعی‌شان حرف می‌زنم. در روزهای گذشته فقط در دو محله‌ی عین‌دو و ملاشیه بیشتر از پنج هزار نفر از اهالی به شکل تمام وقت مشغول پرکردن گونی‌ها و ساختن سیل‌بند بوده‌اند و تنها از سه‌سبب پیش در محله‌ی عین‌دو کمک‌های مردمی از بقیه مناطق کشور و ماشین‌آلات ارتش و سپاه و شهرداری به کمک‌شان آمده است. وقتی در عین‌دو شروع به سیل‌بندسازی کردند نیروی انتظامی متفرق‌شان می‌کرد و به آن‌ها اجازه‌ی ساختن سیل‌بند نمی‌داد اما آنقدر مقاومت و اصرار کردند که حالا خود ارتش و هلال احمر و سپاه و شهرداری هم به کمک‌شان آمده است، البته در محله‌ی گل‌دشت و ملاشیه هنوز هم نهادهای حکومتی به کمک‌شان نیامده‌اند.

۱۱- مسأله‌ی محله‌های عرب‌نشین اهواز ریشه‌هایی فراتر از سیل اخیر دارد. دولت تقاضای تخلیه‌ی خانه‌های در معرض آب‌گرفتگی در این محلات را کرده، ولی اهالی‌شان

۷- بار اصلی امدادرسانی و تأمین نیازهای اولیه‌ی روستاهایی که با جاده در دسترس نبودند را هلال احمر و ارتش با هلیکوپترهایشان برمی‌داشتند و حتی نیازهای اولیه‌ی غذایی و بهداشتی و اسکان موقت در روستاهای غیر قابل دسترس با ماشین هم به طور منظم و روزانه با این هلیکوپترها تأمین می‌شد. کوهنوردان داوطلب متخصص در احداث زیپ‌لاین و رانندگان آفرود داوطلب هم با ماشین‌های شاسی‌بلند شخصی‌شان بخشی از بار کمک به روستاهایی که مسیرهای صعب‌العبور داشتند بر دوش گرفته بودند. این که به بعضی روستاهایی که مسیر صعب‌العبور دارند، هیچ‌گونه کمکی نرسیده دروغ بود. از افرادی که اشراف کامل به وضعیت روستاهای معمولان و پلدختر داشتند جو‌یای نام و آدرس روستایی بودیم که مطلقاً به آن‌ها هیچ‌گونه کمک‌رسانی نشده باشد و چنین روستایی وجود نداشت، گرچه به بعضی روستاهایی که با ماشین در دسترس نبودند کمک کمتری رسیده بود.

۸- بیشترین آسیب را خانه‌هایی دیده بودند که در فاصله‌ی غیرمجاز از رود بنا شده بودند و با رعایت اصول شهرسازی و روستاسازی ایمن و عدم تجاوز به حریم رودخانه، حتی با همین میزان بارش و سیل، بخش قابل توجهی از خسارات سنگین‌تر قابل پیشگیری بود. خانه‌هایی که از رودخانه فاصله‌ی بیشتری داشتند پر از گل شده بودند، اما اغلب سالم مانده بودند.

۹- نوعی تقسیم کار نسبتاً کارآمد میان نهادهای امدادگران مردمی، دولتی و ارتش و سپاه ایجاد شده است. موبک‌های مردمی اربعین با مدیریت کارآ و تجربه‌ای که در پخت غذا دارند هزاران غذای گرم می‌پزند، نیروهای نوپو امنیت ماشین‌های حامل غذا و کمک به سیل‌زدگان را تأمین می‌کنند، نیروهای جهادی و بسیجی و داوطلبان مردمی خانه‌ها را با بیل و فرغون از گل خالی می‌کنند، باب‌کت‌ها و بولدورها و کامیون‌های دولت، هلال احمر، ارتش، سپاه و



محمد رضا جلائی پور

می‌گویند تحت هیچ شرایطی تخلیه نمی‌کنند. دولت می‌گوید مانع آب‌گیری هور العظیم نشده است، ولی اهالی این محلات باور نمی‌کنند. دولت می‌گوید اگر تخلیه کنید خسارت سیل و هزینه‌ی جابجایی تان را می‌دهیم، ولی اهالی باور نمی‌کنند. دولت می‌گوید برای پیشگیری از افزایش ارتفاع آب مجاور این محلات نهایت تلاش را می‌کند، ولی اهالی این محلات چنین باوری ندارند. ساکنان این محلات می‌گویند همان‌طور که در جنگ هشت ساله در برابر آتش دشمن ایستادیم و خانه‌هایمان را تخلیه نکردیم، در برابر آب هم می‌ایستیم و تا اینجا هم انصافاً آب را به زانو درآورده‌اند. خلاصه، مسأله‌ی اصلی در این محلات، اعتماد به دولت و احساس تبعیض است. راه حل بلند مدتش فقرزدایی از محله‌های عرب‌نشین و فرودست اهواز و کاهش انواع تبعیض و احساس تبعیض در میان عرب‌های ایرانی و افزایش اعتمادشان به دولت است. عرب‌های خوزستان سی درصد جمعیت استان و پنجاه درصد جمعیت اهوازند، ولی تنها سه درصد مدیریت‌های استانی به آن‌ها تعلق گرفته است و سهمشان در اقتصاد استان هم متناسب با جمعیت‌شان نیست. انتقاداتشان هم به عدم لایروبی کارون، ضعف و مشکلات فاضلاب شهری اطراف این محلات، آسیب‌های کارخانه‌های نیشکر به محیط زیست اطرافشان، توسعه‌ی نامتوازن شهر و حضور نداشتن و ارتباط ناکافی نمایندگان شهرداری و دولت در میانه‌ی این بحران در این محله‌ها تا حد زیادی وارد است. در بلندمدت تنها با کاهش فقر، بهبود آموزش و بهداشت با کیفیت رایگان در این مناطق و توجه ویژه به توسعه‌ی این محله‌های محروم می‌توان از امثال چنین بحرانی پیشگیری کرد. اگر جای دولت یا کمیته‌ی ملی ارزیابی سیل نوروز ۹۸ یا معاون اول رئیس‌جمهور بودم در روزهای بعد از این بحران برای محرومیت‌زدایی و توسعه‌ی مناطق عرب‌نشین اهواز و اقدامات ریشه‌ای برای افزایش ادغام اجتماعی ساکنان این محلات و افزایش اعتمادشان به

نهادهای حکمرانی و تقویت نهادهای نمایندگی‌شان و کاهش احساس تبعیض‌شان به قید فوریت برنامه‌ی ملی و جدی را ارائه و اجرا می‌کردم، اما برای مدیریت کوتاه مدت بحران پیشنهاد کردنی است که بلافاصله بازداشت شدگان فعال در سیل بندسازی در این مناطق آزاد شوند. فرمان آب‌گیری کامل و دائم تالاب هورالعظیم صادر شود که علاوه بر پیشگیری از آب‌گرفتگی محلاتی از اهواز مشکل ریزگردها را هم تا حد زیادی برطرف می‌کند و لازمه‌ی صیانت از محیط زیست و حیات وحش خوزستان است. تأسیسات نفتی باید در ارتفاعی ساخته شود که در صورت آب‌گیری کامل و دائم هورالعظیم هم بتواند کارایی داشته باشد. نمایندگان متنفذ اهالی این مناطق را در کنار متخصصان آب به بازدید از هورالعظیم ببرند تا با چشمان خود ببینند بخش زیادی از هور را آب گرفته است و وزارت نفت برای نجات چاه‌های نفت مانع آب‌گیری هور نشده است. اگر سیل‌بند می‌تواند مانع آب‌گیری خانه‌های اهالی این مناطق شود، فوراً ماشین‌آلات سنگین دولت و ارتش و سپاه و توان مهندسی‌شان برای کمک به ساخت و تقویت سیل‌بندها عازم این محلات بشوند. کمک مالی کافی دولت برای جبران کامل خسارت بیش از صد خانه‌ی آب‌گرفته‌ی این محلات بلافاصله و بدون تشریفات طولانی اداری به اهالی این خانه‌ها داده شود تا میان شبکه‌ی اهالی این مناطق اعتماد به دولت و نظرات کارشناسان دولت را افزایش دهد، احتمال پذیرش تخلیه‌ی خانه‌ها در صورت ضرورت را بیشتر کند و دیگر این جمله‌ی ترسناک را از بعضی از اهالی این مناطق نشنویم که «هیچ کس جز خودمان به فکر ما نیست». در چند مورد شخصاً از اهالی این محله‌ها شنیدم که بعد از اعزام اخیر کمک‌های نهادهای دولتی و مدنی به این مناطق گفتند: «فکر می‌کردیم کسی به فکر ما نیست و حالا که این کمک‌های حکومتی و هم‌وطنانی مثل شما را می‌بینیم دلگرم شده‌ایم.» سرمایه‌گذاری فوری استانی و ملی برای محرومیت‌زدایی از



محمد رضا جلائی پور

مناطق عرب‌نشین خوزستان سرمایه‌گذاری به‌صرفه‌ای روی امنیت و اقتصاد ملی است. در صورت درایت دولت و نهادهای حکمرانی و توجه فوری و ویژه‌ی سمن‌ها و شهروندان مستول در روزهای پیش رو می‌توان کاری کرد که عرب‌های ایرانی که ساکن این محلات محروماند بیش از قبل احساس تعلق ملی کنند. اکنون بهترین وقت است برای این که عرب‌های ایرانی که احساس تبعیض شدیدی دارند، به چشم ببینند و باور کنند که دولت ایران و سایر شهروندان ایران پشت آن‌ها هستند. شخصاً هم هر کمک نقدی‌ای که بتوانم به سیل زدگان خوزستان بکنم و کمک‌های نزدیکانی که گوش‌شان به پیشنهادم شنوا است را صرف کمک به ایرانیان عرب‌خانه‌های آب‌گرفته‌ی اهواز می‌کنم.

۱۲- اجازه می‌خواهم گزارش مشاهده‌ام را با یک آرزو تمام کنم و آن این که روزی برسد که مهم‌ترین کار بسیج همین کمک‌های مردمی کارساز شود و مهم‌ترین کار روحانیان نشر اخلاق و معنویت و همین خدمات مردمی شود و خواستار حق ویژه در سیاست نباشند، هیأت و نهادهای مذهبی روی همین نوع خدمات اجتماعی مستقل از دولت متمرکز شوند، اصلاح طلبان و نیروهای نوگرا و فعالان و نهادهای مدنی در هنگامه‌ی چنین بحران‌هایی حضور سازمان یافته‌ی مؤثرتر و گسترده و ارتباط بهتری با عموم شهروندان آسیب دیده داشته باشند، دولت پیشنهادهای گزارش ملی کارشناسانه‌ی سیل نوروز ۹۸ برای اصلاح سیاست‌ها و صیانت مؤثرتر از محیط زیست و پیشگیری از چنین خساراتی را در عمل جدی بگیرد، محله‌های عرب‌نشین و محروم ملاشیه، عین‌دو و گلدشت میزبان توسعه‌ی شهری سریع و عادلانه و غیرمخرب محیط زیست شوند، خیریه‌ها و سمن‌ها قدرت

سازمان‌دهی مؤثر بیشتری در چنین امدادرسانی‌هایی پیدا کنند، بهبود مدیریت سازمان بهزیستی در اولویت باشد و بودجه‌ی تهادهای امدادگران و کیفیت و شفافیت مدیریت‌شان ارتقاء بیابد، فعالان محیط زیست به جای زندان رهبران جنبشی اجتماعی و مؤثر برای منع دولت و شهروندان از تخریب محیط زیست ایران باشند، ارتباط میان نهادهای حکمرانی به اندازه‌ای که در روزهای بعد از سیل در این مناطق دیدیم کارآمد بماند، و این همه هم‌وطن خوب و دیگر خواه را بقیه‌ی هم‌وطنانم هم ببینند و غوغای شبکه‌های اجتماعی و ویدیوهای گزینش شده و جنگ‌های روانی رسانه‌ای باعث نشود جملاتی بگویند که با «ما ایرانی‌ها» شروع می‌شود و با سرکوفت زدن و خودزنی و تعمیم‌های بی‌جا نسبت به همه‌ی هم‌وطنان ادامه پیدا می‌کند. اگر فکر می‌کنید مدتی است احساس خوبی به کشور و هم‌وطنانتان ندارید چند روزی از فضاهای گلخانه‌ای اطرافتان و شبکه‌های اجتماعی آنلاین بیرون بیایید و همین روزها به مناطق سیل‌زده‌ی کشور سری بزنید و به هم‌وطنتان کمک کنید، ولو در حد چند ساعت بیل زدن برای خالی کردن خانه‌اش از گل یا تحویل لباس و کفش و لوازم خانگی و کتاب و کمک مالی و حتی چند بسته سیگار به هم‌وطن سیگاری‌ای که همه‌ی زندگی‌اش را سیل برده و در این روزها یک نخ سیگار هم برای کشیدن نداشته. شک ندارم که بعد از سفر ایران و هم‌وطنان‌تان را بیشتر دوست خواهید داشت. ضمناً از مسیر سفر هم لذت خواهید برد. بارش‌های کم‌سابقه‌ی اخیر مناظر کم‌نظیری در دشت‌ها و کوه‌های پرگل و سبزه و رنگارنگ لرستان و خوزستان و گلستان ساخته است که بعید است قبلاً در جاده‌های ایران دیده باشید.

مروری کوتاه بر زندگینامه‌ی دکتر سعید رجائی خراسانی سفیر و نماینده‌ی دائم ایران در سازمان ملل

مرتضی رجائی خراسانی
قسمت هفتم

ردیف اول، سمت چپ، نفر دوم
دکتر سعید رجائی خراسانی

مراوده اطلاع داشتند و مخالفتی هم نداشتند چون در آن
مراوده جز سلامت و عفت چیزی سراغ نداشتند. پدر در ادامه
می گفتند که ایشان سالها بعد از انقلاب ۵۷ در سفری که به
شیراز داشتند به حافظیه رفته بودند که مقبره دکتر مهدی
حمیدی را در آنجا می بینند و بسیار ناراحت و متأثر میشوند.
پدر می گفت: "وقتی مقبره استاد را دیدم، به سالهایی
برگشتم که سر کلاس ایشان می نشستم و از صحبت ایشان
لذت می بردم. خدا او را قرین رحمت کند که انسان بسیار
خوش صحبت و خلیقی بود." ایشان مجموعه ای به نام
«بهشت سخن» تدوین کرده بودند، که قبل از اینکه پدر به
دانشگاه بروند آماده شده بود. در این مجموعه تقریباً آثار همه
شعرای فارسی به خوبی بررسی شده بود و در واقع، یک استاد
زنده - دکتر حمیدی - بهترین های آنها را به انتخاب خودش
به عنوان نمونه انتخاب نموده و جمع آوری کرده بودند. یک
دو بیتی در آخر این کتاب آمده بود که سراینده اش مشخص
نبود و احتمال می رفت از اشعار دکتر حمیدی باشد و یا
شاید هم این دو بیتی خیلی قشنگ از دو بیتی هایی که از
«ابوسعید ابوالخیر» باقی مانده باشد. این دو بیتی این است:

گفتم چشمم، گفت به راهش می دار
گفتم جگرم، گفت پر آهش می دار
گفتم که دلم، گفت چه داری در دل
گفتم غم او، گفت نگاهش می دار

پدر این دو بیتی را بسیار دوست می داشتند.

به دوران دانشگاه مرحوم پدر برمی گردم. مرحوم پدر در دوره
لیسانس در رشته علوم معقول و منقول در دانشگاه تهران
تحصیل کردند و پس از اتمام تحصیل به کرمان بازگشتند و
به کار معلمی و تدریس پرداختند، به عبارتی دبیر یکی از
دبیرستان های کرمان شدند. یکی از اساتیدی که پدر همیشه
از ایشان یاد می کردند، آقای دکتر حمیدی شیرازی بودند.
دکتر حمیدی شیرازی، استاد زبان و ادبیات فارسی و به قول
پدر شاعر بسیار برجسته ای در عصر ما هستند که صاحب
چند جلد کتاب می باشند. استاد حمیدی شیرازی ادیب
وارسته ای بودند که در سال ۱۳۶۵ درگذشتند. پدر می
گفتند زمانی ایشان دانشجوی دانشگاه تهران بودند، استاد
فرهیخته آقای دکتر «مهدی حمیدی شیرازی» در دانشکده
معقول و منقول تدریس می کردند و گزیده اشعار شعرای
بزرگ فارسی را آموزش می دادند. شاید بتوان گفت گلچینی
که ایشان انتخاب کرده بودند، بهترین انتخاب محسوب می
شد. علاوه بر «بهشت سخن»، آثاری هم خود ایشان داشتند
که در آن روز خیلی مشهور بود و مردم ایشان را بیشتر با آثار
خودشان می شناختند تا با مجموعه ای که از آثار شعرای
ایرانی جمع آوری کرده بودند. دکتر حمیدی اهل شیراز
بودند و از دوستان معدل شیرازی و همینطور از دوستان
مرحوم دکتر صورتگر و سایر معاصرین و مقارنین خودشان
بودند. ایشان مردی بسیار شریف، سلیم النفس، وارسته و
واقعا ارزشمند بودند. گویا ایشان در جوانی عاشق دختر
خانمی میشوند و این خانم هم تصادفاً اهل شعر و قلم و ادب
بوده اند. اسم آن خانم مشخص نیست، فقط انگار بین این دو
نفر مراوده ادبی برقرار می شود و بعداً همسران آنها هم از این

پدر به خاطر داشت که با ایشان در جلسات شعر شرکت کرده بودند. این جلسات در منزل آقای معدل شیرازی در حول و حوش خیابان انقلاب تهران برگزار می شد. در این جلسات دانشجویانی که تازه شعر گفته بودند، می آمدند و غزل یا قطعه خودشان را می خواندند. خود مرحوم معدل هم ابتدای جلسه مقدمه ای راجع به ادبیات بیان می کردند. مرحوم پدر جلسات شعر خانه آقای معدل شیرازی را ادامه ندادند، زیرا به گفته ی خودش برخی از جوان های دانشکده ادبیات که برای شعرخوانی به آنجا می آمدند به قول قدیمی ها شعرهای "بند تنبانی" می خواندند، و پدر آنها را نمی پسندید و اصلاً حوصله شنیدن آنها را نداشت. به نظر او این گونه شعرها بی محتوا بودند و وقتی آدم می تواند دیوان ناصر خسرو و یا دیوان سنائی را به دست گیرد و از اول تا آخر بخواند و لذت ببرد، یا عطار و یا نظامی بخواند، چه دلیلی دارد در این گونه جلسات شعر شرکت کند و به این اشعار گوش دهد. مرحوم پدر آنچنان به اشعار نظامی علاقه داشت که بارها خمسه نظامی را خوانده بودند. ایشان تعریف می کردند زمانی فاصله تهران تا کرمان را با اتوبوس سفر می کردند و طی این فاصله خمسه نظامی را که همراه داشتند می خواندند. پدر از استاد شهریار هم یاد می کردند و از علاقه خودشان و مرحوم پدر بزرگ به ایشان سخن گفتند. پدر می گفتند که اولین بار با اسم شهریار و اشعار شهریار در مصاحبت با پدرشان آشنا شدند و پدر بزرگ برای استاد شهریار احترام خاصی قائل بودند.

بنا به گفته ی پدر در آن زمان صحبت هایی در دانشکده پخش شده بود که بین شهید استاد مطهری با بعضی اساتید دانشکده الهیات اختلافاتی وجود داشت. شاید بیشتر بین دانشجویان از این اختلافات بین استاد مطهری و استاد آریان پور صحبت می شد و گفته می شد بین این دو استاد اختلاف سلیقه هایی بود. استاد آریان پور، استادی فرهیخته و زبان شناسی دانشمند بود که دیکشنری تنظیم و تدوین کرده بودند. ایشان در دانشکده معقول و منقول زبان انگلیسی درس می دادند. پدر به هیچ عنوان بر این اختلاف فکری صحنه نمی گذاشتند. پدر با استاد آریان پور کلاس نداشتیم، ولی ایشان را آدم خوش مشربی که با دانشجویان برخورد دوستانه ای داشتند می دانستند. پدر می گفتند: "من نه دانشجوی ایشان بودم و نه برای من مهم بود که ایشان چرا با شهید مطهری اختلاف دارد، ورود به محتوای این موضوع را هم خلاف رأی خردمندان می دانستم، بنابراین هیچ وقت به این موضوع ورود نکردم." استاد آریان پور برای علم و دانشجو خیلی زحمت کشیدند. از اساتید وقت دیگر که در دانشکده معقول و منقول درس می دادند و پدر از محضر ایشان کسب فیض کرده بودند می توان استاد راشد، استاد سید محمد کاظم عصار، استاد ادیب بجنوردی، استاد کمال نوربخش، استاد ناظرزاده کرمانی، مرحوم دکتر مهدی کی نیا و مرحوم سید جلال الدین حسینی ارموی نام برد که همگی از بزرگان بودند. دکتر ناظرزاده ی کرمانی هنگام تدریس شوخ طبعی خاصی هم داشتند و همیشه کلاس ایشان با نشاط برگزار می شد. پدر خاطره ای از کلاس ایشان به یاد

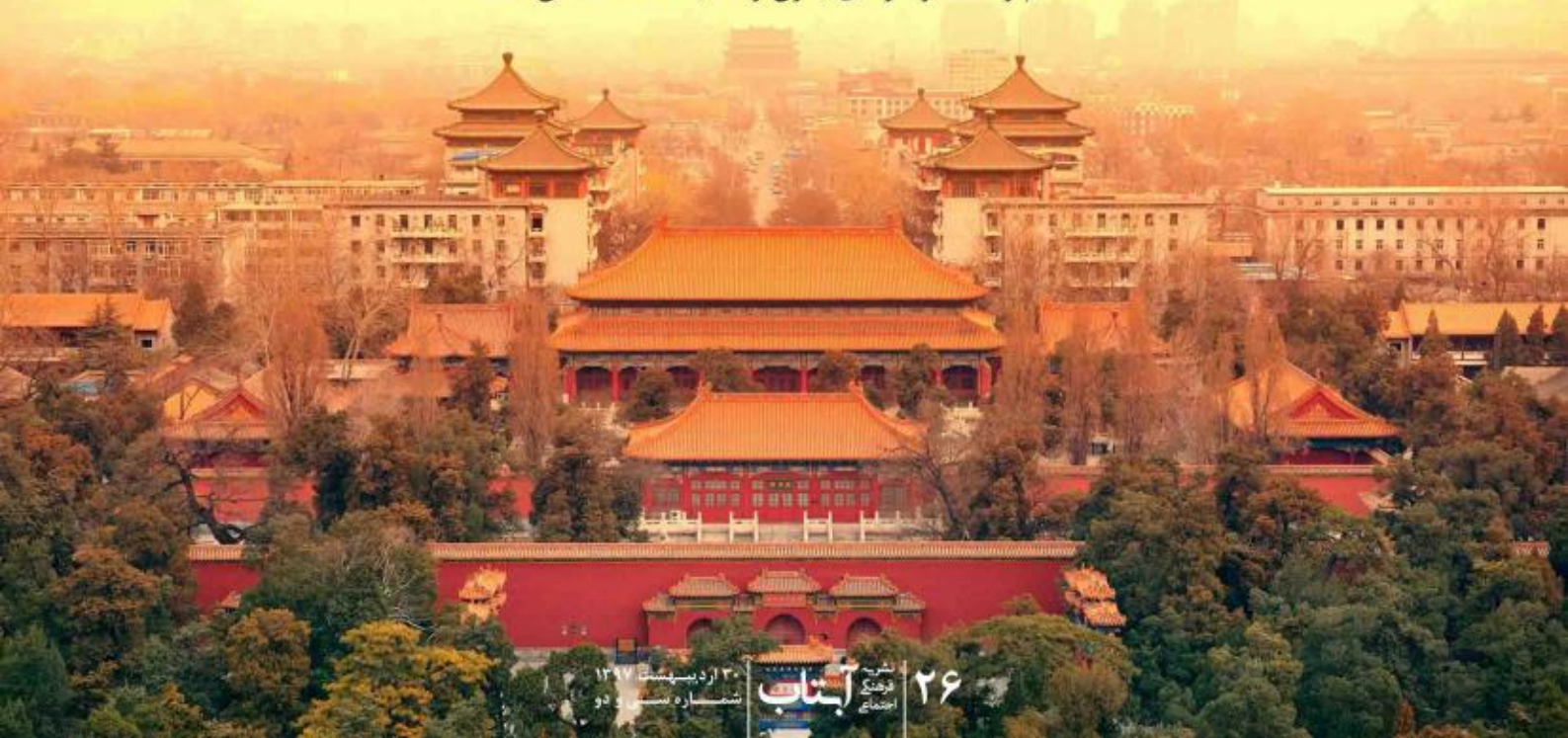
داشتند که: "استاد حین درس نکته ای را مطرح کردند و من داشتم اصل و حاشیه آن را هر چه بود -تمام- یادداشت می کردم و بچه های کلاس به نکته می خندیدند. خنده های بچه ها که تمام شد، نوشتن من تمام شده بود و من شروع کردم به خندیدن. قاه قاه می خندیدم. تماشایی بود. حالا همه به حمایت از خنده های من می خندیدند. طوری شده بود که خود دکتر ناظرزاده کرمانی هم خنده اش گرفته بود و به من گفت، چطور شد همشهری، ترمزت برید؟ گفتم: نه استاد. آن مطلب را وقتی شما می گفتید، من داشتم یادداشت می کردم. آن وقت خنده ام را نگه داشتم، تا الآن. وقتی یادداشتم کامل شد، دیگر نتوانستم خودم را کنترل کنم. مجبور شدم خنده ام را بیرون بریزم. خیلی جالب بود. خدا استاد ناظرزاده کرمانی را رحمت کند که مرد بزرگی بود." دکتر مهدی کی نیا هم حرف های خیلی خوبی سر کلاس می زدند. کلاس های ایشان در دانشکده علوم معقول و منقول همیشه پر بار برگزار می شد. ایشان حقوق بین الملل درس میدادند. در آن زمان یکسری واحدهای اختیاری حقوق گذاشته بودند که شامل حقوق بین الملل، حقوق مدنی، حقوق جزا و آیین دادرسی بود که اگر دانشجویان رشته معقول و منقول می خواستند در دادگستری مشغول به کار شوند، ریز نمرات دروس حقوق شان مؤید صلاحیت آنها برای تصدی پست قضایی می بود. ضمناً آنها اگر بقیه درسها را از دانشکده حقوق بیشتر نمی خواندند، کمتر هم نمی خواندند. پدر این واحدهای اختیاری را اخذ کردند و در محضر استاد کی نیا گذراندند. دکتر کی نیا تحصیل کرده فرانسه و آدم بسیار باکمالی بودند. ضمناً انسان خوش قیافه و استاد بسیار خوش تیپی بودند. ایشان بسیار استاد با معلومات و جرم شناس متبحری بودند. پدر یک سال از محضر ایشان فیض بردند. یکی دیگر از اساتید آقای محمد جعفر جعفری لنگرودی بودند. استاد جعفری لنگرودی در دانشکده معقول و منقول تاریخ و حقوق درس می دادند. پدر همیشه با تأسف می گفتند که خیلی علاقه داشتم ایشان را در آمریکا ملاقات کنند، اما متأسفانه میسر نشد. ایشان در تدوین پیش نویس قانون اساسی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ هم نقش داشتند. در دوره پدر دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران دانشجوی خانم نمی پذیرفت. اما در دوره های بعدی دانشجویهای دختر هم به دانشکده راه پیدا کردند. لازم به ذکر است که مرحوم پدر در ۱۳۳۹ هجری شمسی از دانشگاه تهران در رشته معقول و منقول فارغ التحصیل شدند.

ایشان می گفتند در دوران دانشجویی از طریق شهید علی ایرانمیش و شهید باهنر که هر دو این بزرگواران کرمانی بوده اند، با اندیشه های علامه طباطبایی آشنا شده اند و به خاطر داشتند که هرگاه استاد مطهری در کلاس درس الهیات از استاد بزرگ یاد می کردند منظورشان همان علامه طباطبایی بود. پدر، شهید علی ایرانمیش را بسیار دوست داشتند و او را به عنوان فردی عمیق و کم نمود می شناخت. از شهید باهنر هم همیشه به نیکی یاد می کرد.

پیروزی اندیشه بر عصبانیت!

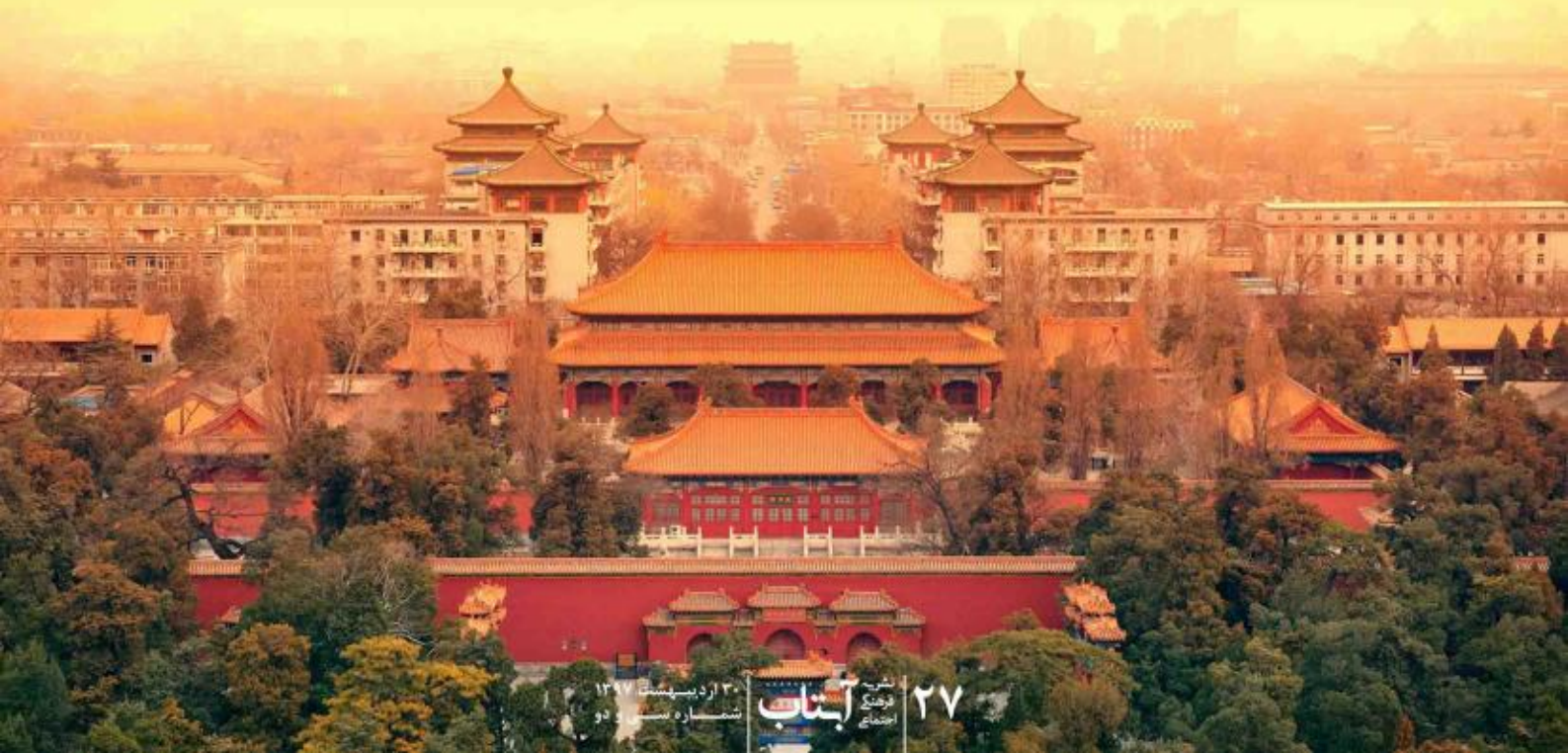
دکتر محمود سریع القلم

اینکه کشوری یا فردی به جمع بندی برسد که باید نزاع کند یا تعامل، کنیار بیاید یا حتی عقب نشینی، میتواند سرنوشت ساز باشد. ملت ها و اشخاصی که این درجه بندی ها را می آموزند و با حوصله آنها را به کار می گیرند، بهتر از زندگی استفاده می کنند. بعضی تصور می کنند معمار چین نوین «دنگ شائو پینگ» است. در حالی که مطالعه دقیق تر تاریخ معاصر چین مشخص می کند که فکر، شخصیت و عملکرد «چوئن لای» از ۱۹۴۹ (زمان پیروزی انقلاب چین) تا ۱۹۷۶ (زمان مرگ او) به مدت ۲۷ سال نه تنها مسیر اقتصادی و سیاسی چین را تغییر داد، بلکه با موقعیت فعلی چین، مسیر تحولات جهانی را رقم زد. «چوئن لای» در ۱۷ سالگی برای تحصیلات دانشگاهی به ژاپن رفت و در آنجا با مارکسیسم آشنا شد، بعد از دو سال عازم فرانسه شد و برای ۵ سال از نزدیک، تحولات فرانسه، آلمان و انگلستان را مشاهده کرد. مائو فقط دو بار به سفر رفت و در این دو بار با استالین و خروشچف ملاقات کرد. «مائو» علاقه ای به یادگیری اصول و متدولوژی آن نداشت و در دوره جوانی و میانسالی به یک فردی با ذهن انتزاعی محض تبدیل شده بود، چوئن لای از اول انقلاب چین، ابتدا وزیر خارجه و سپس نخست وزیر بود و مائو او را در فهم جهان، منحصر به فرد می دانست، زیرا خودش بومی و روستایی بود. مائو غرق در آرزوهای خود بود و مستقیم و غیرمستقیم باعث مرگ میلیون ها چینی شد. «چوئن لای» بدون آنکه با «مائو» درگیر شود و اعتماد او را از دست دهد، با آرامی، قدم به قدم، با حوصله در داخل منظومه جهان بینی «مائو» سیر می کرد و نیازهای روانی او برای تمجید و تأیید را تأمین می کرد، ولی در عین حال او را متوجه می ساخت که قدرت چین، حزب کمونیست و از همه مهم تر، قدرت «مائو» در سایه مستعد کردن محیط بین المللی، حداقل سازی تضادهای خارجی، توازن میان نیروهای متخاصم و گفت و گویای بدون وقفه با همه دشمنان است



یکی از ویژگی‌های چوئن لای که دوست و دشمن، داخلی و خارجی و عموم در مورد او می‌گویند: «ادب، تربیت، عفت کلام، نزاکت و اخلاقی بودن او بود. چوئن لای در شرایطی که در مدیریت و بدنه حزب کمونیست چین، عموماً همه شعارهای ضد آمریکایی می‌دادند، توانست به نوعی آرام آرام اقتناع ایجاد کند تا از سال ۱۹۵۵ و آغاز مشاجرات دو قدرت کمونیستی چین و شوروی، ۱۳۰ ملاقات بین سفرای چین و آمریکا در لهستان را پیش ببرد. «چوئن لای» در سفرها و ملاقات‌های خود هدف چین را صنعتی شدن و رشد اقتصادی اعلام می‌کرد و می‌گفت که یک جهان صلح‌آمیز میتواند چنین هدفی را تحقق بخشد. تمام تلاش او این بود که همه را نسبت به پی آمدهای جنگ هشدار دهد. او با ادبیات آرام و توأم با اعتماد به نفس رسماً می‌گفت که چین در پی جنگ با هیچ کشور دور و نزدیک نیست. او با آرامش توانست مانو را متقاعد کند که برای در امان ماندن از یک دشمن نزدیک، باید با یک دشمن دورتر به ائتلاف و همکاری رسید. از همین بنیان فکری استفاده کرد تا گفت و گو با آمریکا را به عنوان ضرورتی برای جابجا کردن تنظیمات ذهن رهبران کرملین به کار گیرد. کار کردن با ذهن و شخصیت «مانو»، کار سهلی نبود. مردی که محصور بود. جهان را ندیده بود، عطش تمجید داشت. مانند صدام حسین، کسی جرأت نمی‌کرد حتی در ذهن خود، «مانو» را نقد کند. او ظاهر می‌شد و دیگران را توجیه می‌کرد که چگونه مسایل را تعریف و تحلیل کنند، زیرا فقط یک تحلیل وجود داشت!

«چوئن لای» می‌دانست که مهم‌ترین قدرت چانه زنی چین در برابر دشمنان دور و نزدیک، قدرت تسلیحات هسته‌ای است که در سال ۱۹۶۴ رسماً به وقوع پیوست. در تمام مدتی که چین در پی قدرت هسته‌ای بود با جهان، ملایم و آرام تعامل کرد و وقتی آن را بدست آورد به روش اتصال و یا مرتبط کردن متغیرها به یکدیگر متوسل شد. کیسینجر می‌گوید: «مانو» در جلسات متکلم وحده بود، ولی «چوئن لای» می‌گذاشت همه نظر دهند. «مانو» در پی حذف مخالفین خود بود، ولی «چوئن لای» می‌خواست آنها را اقتناع کند. «مانو» زبان تلخی داشت، ولی «چوئن لای» با کلماتش نفوذ می‌کرد. «مانو» خیلی حالات فیلسوفانه داشت، ولی «چوئن لای» خود را مذاکره‌کننده می‌دانست. «مانو» می‌خواست تاریخ را سرعت بخشد، ولی «چوئن لای» به دنبال بهره‌برداری از اوضاع فعلی بود. میراث «چوئن لای» شاید شاهد دیگری بر این ضرب‌المثل اروپایی است که شخصیت سرنوشت ساز است. بدون شخصیت آرام و غیرعصبانی و سنجیده نمیتوان افکار خوب و منطقی را بکار بست. «چوئن لای» یک دشمن را متعادل کرد (شوروی)، با دیگری دوست شد تا از آن بهره‌گیرد (آمریکا). سومی در همسایگی را هم سر جای خودش نشاند (ژاپن). دعوا کردن هم با اصول باشد بهتر است. یک ضرب‌المثل چینی می‌گوید: «به دنبال انتقام گیری از دشمن نباشید. کنار رودخانه بنشینید. آب، جسد او را می‌آورد.»



اعدام سلطان‌ها، بحران اعتبار و خرسندی عمومی

دکتر علی اکبر گرجی از ندریانی، عضو هیئت علمی دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی

۲- تبعیض در محاکمات، مردم باید باور کنند در مبارزه با فساد هیچ استثنایی وجود ندارد. استثنائاتی نظام قانونگذاری ایران را فلج کرده و به نظام نظارتی هم صدمات جدی وارد کرده است. نباید باور مردم این باشد که شاهین‌های وابسته به مراکز قدرت در دام نمی‌افتند و گنجشک‌های بی‌پناه در چنگال عدالت کور گرفتار می‌شوند. این محاکمات برای نابود کردن ریشه‌های تبعیض صورت می‌گیرد، اما اگر مردم احساس کنند، ره‌یافتگان به حلقه‌های اصلی قدرت با غمض عین نهادهای فسادستیز روبرو می‌شوند و صرفاً اخراجی‌ها یا اشخاص درجه‌چندم در تور نظارت و قضاوت می‌افتند، به تدریج مبارزه با فساد نه تنها اعتبار آسیب‌دیده نظام را ترمیم نخواهد کرد، بلکه خود سندی خواهد شد برای اثبات وجود روندها و سازوکارهای ناسالم در ارکان مبارزه با فساد. این تلقی بی‌شک، بحران اعتبار را مضاعف خواهد کرد. از این رو، به نظر می‌رسد که رویکرد و ژرف‌اندیشی رهبری نظام در همدلی با مبارزه با فساد قابل ستایش است. در این زمینه بهتر است، خود قوه قضائیه هم مورد بازرسی‌ها و نظارت‌های سختگیرانه برون‌سازمانی قرار گیرد تا احتمال تبانی و سوء اجرای قانون به حداقل ممکن کاهش یابد. پرسش قابل طرح این است که کشورهای توسعه‌یافته چه راهکارهایی را برای بستن دست دلالان، رانت‌جویان و مفسدین اداری و اقتصادی به کار گرفته‌اند؟ کاهش چشم‌گیر فساد در کشورهای توسعه‌یافته و کشورهای ردیف نخست سازمان بین‌المللی شفافیت با معجزه و تردستی رخ نداده است. آنها برای ریشه‌کن کردن فساد بسته‌های پنج‌گانه‌ای از اصلاحات را اعمال کرده‌اند. این موارد را می‌توان در بسته‌های زیر دسته‌بندی نمود:

۱. اصلاحات نهادی-ساختاری
۲. اصلاحات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی
۳. اصلاحات اقتصادی، مالی، بانکی و مالیاتی
۴. اصلاحات رویکردی در مناسبات بین‌المللی و توسعه تعاملات منطقه‌ای و بین‌المللی

فساد، بویژه از نوع اقتصادی آن به تدریج تعلق خاطر نظام حکمرانی به عدالت را زیر سؤال برده و گاه با شلاق بی‌رحمانه خود موجودیت و مشروعیت تمامیت نظام سیاسی را دچار گندیدگی و بحران اعتبار می‌کند. تاریخ نیز مؤید همین نکته است که فساد گسترده و سیستمی بسیاری از نظام‌های سیاسی پر قدرت، مانند ساسانیان و قاجاریه را به باد فنا داده است و هم‌اکنون، جز نام و لعنتی از آنها باقی نمانده است. رهبری نظام هم به این مقوله مهم عنایت داشته و مکرر به مسأله مبارزه با فساد هشدار داده و حتی امر کرده‌اند. اعدام سلطان‌سکه و محاکمات اخیر که در چهارچوب دستورالعمل جدید رسیدگی فوری به اتهامات اخلاک‌گراان اقتصادی صورت گرفت، با برداشت‌ها، شایعات و ارزیابی‌های گوناگونی در افکار عمومی روبرو شد، به نحوی که شاید بتوان گفت، موجی از خرسندی عمومی را، بویژه در طبقه متوسط به بالا، ایجاد نکرد. این نکته باید توسط قوه قضائیه و نهاد رهبری مورد تأمل و واریسی جدی قرار گرفته و با سنجش‌های بی‌طرفانه میدانی ارزیابی دقیقی از اثربخشی و میزان خرسندسازی آن در جامعه به دست آید. البته ناگفته نماند، قوه مجریه، معاونت حقوقی ریاست جمهوری و معاونت پیگیری اجرای قانون اساسی نقدهای جدی بر دستورالعمل فوق داشتند که احتمالاً به نهادهای مربوطه منعکس شده باشد. در مسأله مبارزه با فساد در نظر داشتن چند نکته مهم است و می‌تواند اثربخشی و کارآمدی مبارزه را افزایش دهد:

۱- قانونمندی اعدام‌ها و مجازات‌ها، در مبارزه با فساد نهایت قانونمندی باید رعایت شود، زیرا با رفتارهای غیرقانونی و عاری از عدالت و انصاف باور مردمان به جدیت مبارزه سست می‌شود. مثلاً توجه کنید که پس از اعدام سلطان‌سکه چه شایعاتی درباره واقعی نبودن اعدام شکل گرفت.

از پوست انسان مصرف زده بیرون بیایید

مصطفی ملکیان

من معتقدم مصرف زندگی سه ویرانگری بزرگ دارد:
۱- یکی آنکه مصرف زندگی فلسفه‌ی وجودی زندگی را می‌گیرد. ما آمده بودیم که زندگی کنیم تا از طریق آن به چیزی ارزشمندتر از زندگی دست پیدا کنیم. آمده بودیم زیستن را مقدمه کنیم برای رسیدن به چیزی مهم‌تر از زیستن؛ اما با مصرف زندگی به خود زیستن مشغول می‌مانیم و هرگز نمی‌توانیم به چیزی بالاتر از زیستن استعلا و ارتقاء پیدا کنیم. به تعبیری دیگر، «پاستور» زیست، اما با چند دهه زندگی خود میلیون‌ها زندگی را نجات داد؛ یعنی به چیزی بزرگتر از زندگی رسید. همه‌ی ما می‌توانیم پاستور شویم، چون همه مان بالقوه پاستوریم، اما برای آنکه این ظرفیت به فعلیت برسد، نباید به خود زندگی بپردازیم؛ بلکه باید به زندگی به چشم نردبانی نگاه کنیم که قرار است از آن بالا برویم و به یک چیز مهم‌تر از زندگی برسیم. مصرف زندگی اما این اجازه را نمی‌دهد، مصرف زندگی ما را به جای بالا رفتن از نردبان، مشغول خود نردبان می‌کند و حتی نمی‌توانیم پا روی نخستین پله اش بگذاریم؛ بلکه تنها دل مشغول آن هستیم که این نردبان را متجملانه تر و زیباتر کنیم و بر زبور آلات اش بیفزاییم.



۲- ویرانگری دوم مصرف زدگی که به نظر من ویرانگری بسیاری دارد، آن است که مصرف زدگی ارزش انسان را در حد جمادات پایین می آورد. شما به یک جماد تنها از یک منظر نگاه می کنید که «این به چه درد زندگی من می خورد»؛ نه بیشتر از آن. چون برای جمادات چیزی جز ابزارنگری در اختیار ندارید و جماد را به چشم ابزار نگاه می کنید. مصرف زدگی انسان‌ها را هم برای ما جماد می‌کند. چون مدام به هر که نگاه می‌کنیم، به این چشم نگاه می‌کنیم که این برای ارضای مصرف زدگی من به چه درد می‌خورد. اگر بخواهم به تعبیر کانتی بگویم، انسان مصرف زده هرگز نمی‌تواند به انسان دیگری به چشم «غایت» نگاه کند؛ بلکه حتماً باید به او به چشم «آلت» نگاه کند. چاره‌ای جز این ندارد، چون غایت‌اش «کالای هرچه بیشتر داشتن است» و آن وقت دیگر به شما هم که نگاه می‌کند، در این فکر است که از شما چه قدر کالا به زندگی‌اش وارد خواهد شد. بنابراین، برای انسان مصرف زده، هر ارزش دیگری جز ارزش اقتصادی صرف برای انسان‌ها؛ بی‌معناست. تنها به ارزش اقتصادی شما نگاه می‌کند و توجه به این که نشست و برخاست و دوستی با شما، از نظر کالایی چه قدر می‌تواند به زندگی‌اش افزوده کند. به نظرم این مورد هم بسیار خطرناک است.

۳- اما ویرانگری سوم مصرف زدگی، پدید آمدن نوعی سنگدلی نسبت به هم‌نوع است و نه تنها نسبت به هم‌نوع؛ بلکه نسبت به عالم حیوانات، نباتات و جمادات نیز این سنگدلی ایجاد می‌شود. مصرف زدگی در من این تصور را

ایجاد می‌کند که من امیرم و جهان اسیرم است و جهان باید در استخدام و خدمت من باشد تا مصرف زدگی‌ام را ارضاء کند. بنابراین، دیگر کاری به این ندارم که بر اثر مصرف زدگی من محیط زیست به چه صورتی درمی‌آید. چون بی‌رحم، سنگدل و قسی‌القلب می‌شوم، یا دست کم به تعبیری معتدل تر نسبت به سرنوشت محیط زیست بی‌اعتنا می‌شوم؛ در حالی که مهم‌ترین اعضای این محیط زیست هم نوعان من هستند. آن‌ها هم اجزای محیط زیست من هستند و من نسبت به سرنوشت‌شان بی‌اعتنایم. پس دیگر هرگز آن چه که از آن به عنوان همدلی، همدردی و شفقت تعبیر می‌کنیم؛ در من پدید نمی‌آید. چون انسان مصرف زده آن قدر به خود مشغول است و به لذت خود می‌اندیشد که امکان التفات به غیر در او روز به روز ضعیف‌تر می‌شود. من وقتی مصرف زده نیستم، التفات‌ام به محیط بیرون و از جمله هم‌نوعان خودم بسیار بیش از وقتی است که تنها غوطه‌ور شده‌ام در جمع‌آوری کالا، به مصرف درآوردن کالا، از دور خارج کردن کالا، وارد کردن کالای جدید، مصرف کردن کالای جدید و دوباره از دور خارج کردن آن کالای جدید و هرچه من مصرف زده‌تر باشم، این بی‌رحمی و سنگدلی در من بیشتر می‌شود. در حالی که اگر انسان نسبت به محیط زیست خود اعتنا ورزد، به چشم یک انسان مصرف زده به محیط زیست نگاه نمی‌کند.

به اعتقاد من این سه پیامد ویرانگر مصرف زدگی، با وجود آنکه روان‌شناختی هستند؛ اما پیامدهای جامعه‌شناختی دارند.





جای خالی احزاب در بحران های ملی

آذر منصوری

باید تحت امر دولت باشند از اقداماتی است که انجام آن از سوی احزاب طلب می شود. وجه مهم تر اما موضوع پیشگیری از وقوع این حوادث با خسارت های کمتر است. اینکه احزاب تا چه حد در برنامه ریزی های کوتاه مدت و بلند مدتی خود موضوع حفاظت از اقلیم ایران، ظرفیت های موجود و فرصت های پیش رو را مد نظر قرار می دهند از اهمیت بالایی برخوردار است. به خصوص با توجه به آسیب هایی که اقلیم کشور را تهدید می کند، احزاب باید بگویند که چه برنامه ای برای بهبود اوضاع و ایجاد ظرفیت های بیشتر با توجه به میزان گستردگی منابع طبیعی در ایران در راستای آمایش سرزمینی، بهبود مشارکت مردم در فرآیندهای پیشگیری و مواجهه با بحران و به خصوص تاب آوری جامعه در برابر آسیب هایی که کشور را تهدید می کند، دارند. این برنامه متأسفانه، تاکنون به صورت عینی در برنامه هیچیک از احزاب گنجانده نشده است، چرا که محیط زیست ایران موضوعی است که نهادهای مدنی هم در پیگیری آن با محدودیت هایی مواجه هستند و به نظر می رسد که به همین دلیل احزاب هم برای ورود به موضوع ملاحظاتی را مدنظر قرار می دهند.

مشکلاتی که در مواجهه با بحران های ناشی از بلایای طبیعی وجود دارد، در دو مرحله نیازمند بررسی است. اول پیشگیری از افزایش خسارات احتمالی ناشی از این بحران ها و دوم نحوه مدیریت آن به این معنی که نیروهای کشور به شکلی بسیج شوند تا از این بحران با مشکلات کمتری عبور کنند. به نظر می رسد که ما در هر دو بخش مسأله به صورت کلان با مشکل مواجه هستیم. البته، مسأله اصلی به فقدان جدی انسجام مدیریت در کشور باز می گردد که برخی آثار و پیامدهای آن را در سیل ویرانگر اخیر هم به وضوح دیدیم و شاهد بودیم نیروهایی که باید هم افزایی داشته باشند، در بخش هایی حتی انرژی همدیگر را خنثی کرده اند. در این میان بخشی که مربوط به احزاب می شود به همین موضوع بر می گردد. اینکه تا چه حد ظرفیت انسجام بخشی بین نیروهایی که در دولت و حاکمیت تعریف میشوند و نیروهای غیردولتی اعم از احزاب و نهادهای مدنی، وجود دارد هنوز مورد بحث جدی است. با توجه به اینکه رویکرد احزاب در سمت و سوی قدرت سیاسی در کشور قرار دارد، کمک به بسیج ظرفیت های کشور در مقطع بحران می تواند از جمله وظایف آنان باشد. اعتماد افزایی، ایجاد انسجام و همدلی بین ظرفیت های موجود اعم از نهادهای دولتی و مجموعه ای که

بوسه‌ای بر کف خیابان

تحلیل کارکرد قانون منع خشونت علیه زنان در تونس
از زمان تصویب تا امروز

ثمین چراغی



حالا بیش از یک سال از آن روز تاریخی می‌گذرد؛ روزی که با تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در تونس، برگ جدیدی در تاریخ این کشور گشوده شد. راه آسان نبود و هنوز هم این کشور در این زمینه در حال آزمون و خطا است؛ طوری که وزیر امور زنان این کشور می‌گوید: "جاده ناهموار پیش‌رویمان برای رسیدن به برابری نیازمند تلاش‌های زیادی است، زیرا بین تئوری و عمل هنوز شکاف زیادی وجود دارد." منظور از این شکاف، خلاءهای فرهنگی است که فعالان مدنی و سیاستمداران تونسی امید دارند با کمک قانون جدید، بتوانند آن را پر کنند. پیش از این در سال ۲۰۱۴ در تدوین قانون اساسی این کشور صراحتاً ذکر شد: "زنان و مردان در حقوق و تکالیف برابرند."

اینگونه بود که تونس به عنوان پایتخت زنان عرب معرفی شد، اما بگذارید کمی به عقب برگردیم و سپس به این سؤال پاسخ دهیم، قانون منع خشونت علیه زنان در تونس با چه فرآیندی تصویب شد و تا امروز چه تغییری در زندگی زنان تونس به وجود آورده است؟ در طول سال‌های دیکتاتوری «زین‌العابدین بن علی» در دهه نود میلادی «أحلام بالحج» تصمیم گرفت برابر مأموران پلیس آزاردهنده‌ای که اطراف خانه امن زنان در شهر تونس حضور داشتند، شجاعت به خرج دهد. این ساختمان ویران شده که فضایی کوچک برای نگهداری از زنان آسیب دیده داشت، همان جایی بود که بالحج و یارانش جمع می‌شدند تا برای قانون مبارزه با خشونت علیه زنان بجنگند. این مبارزه سال‌ها طول کشید تا اینکه بیست و ششم جولای سال ۲۰۱۷ بالحج همزمان با تماشای تصویب قانون منع خشونت علیه زنان در پارلمان به گریه افتاد. در این قانون خشونت‌های فیزیکی، اقتصادی، سوء استفاده روانی علیه زنان و آزار و اذیت در مکان‌های عمومی جرم‌انگاری شد. همچنین با آن، قانونی که اجازه تیرنه متجاوز در صورت ازدواج با قربانی را می‌داد ابطال شد. در کشوری که ۵۳ درصد زنان تجربه خشونت را در اشکال مختلف داشته‌اند، آن هم در حالی که نرخ جهانی خشونت علیه زنان ۳۵ درصد بود، این قانون موفقیت بزرگی برای فعالین حقوق زنان به حساب می‌آمد و حتی یکی از بهترین قوانین در منطقه یا حتی در جهان بود، اما بعد از تصویب آن به رغم آن که نتایج مثبتی به همراه داشت، به صورت درستی اجرا نشد و نتوانست تغییرات مهمی در حفاظت از زنان و برابری ایجاد کند.

مرکز زنان دموکرات: فعالین حقوق زنان که در مرکز زنان دموکرات فعالیت می‌کنند در خط اول این مبارزات هستند. این مرکز نهادی است که در اولین روزهای خود خانه امنی برای زنان تأسیس کرد. بالحج یکی از اعضای فعال این مرکز است که بین کار خود به عنوان یک روان‌شناس کودک و فعالیت در این نهاد تعادلی به وجود آورد. او کار خود را در سال ۱۹۹۵ آغاز کرد. سال‌ها دختران و نوجوانان زیادی را دید که مجبور به ازدواج با متجاوزین خود شدند. آن زمان قانون به متجاوز اجازه می‌داد تا با ازدواج با کودک زیر ۲۰ سالی که به او تجاوز کرده از مجازات زندان اجتناب کند. متجاوز می‌توانست بعد از دو سال آن زن را طلاق دهد. این فشار نه تنها از طرف متجاوز و خانواده او بلکه از طرف خانواده تجاوززده نیز وارد می‌شد، چرا که ازدواج راهی بود که شرمساری از این واقعه را از بین می‌برد. این زن به عنوان عضو و رئیس چند دوره از مرکز زنان دموکرات که برای الغای آن قانون مبارزه کرده است می‌گوید: "وقتی یک ازدواج با تجاوز آغاز می‌شود این نوع خشونت معمولاً در طی ازدواج ادامه می‌یابد." او به تعدادی از پرونده‌های خود اشاره می‌کند و می‌گوید: "یکی از دختران در سن ۱۲ سالگی مجبور به ازدواج با متجاوز خود شده بود. من تا سن ۲۰ سالگی با او کار کردم. خشونت‌هایی که او طی این هشت سال دید وحشتناک بود." ولی قانون جدید تغییرات زیادی را به همراه داشت، یک گام مهم در جهت معرفی رسمی و قانونی انواع سوء استفاده‌ها علیه زنان و راه‌های مبارزه با آن بود.

پلیس و زن خشونت دیده در قانون جدید تونس: در بخش

های دیگر این قانون زنان تونس باز هم نتایج زحمات خود را دیدند. برای مثال پلیس موظف است زنی که خشونت یا آزار را گزارش می‌دهد، به بیمارستان بفرستند تا وضعیت وی به وسیله پزشک پزشکی قانونی بررسی شود. طبق گزارش پزشکان، تعداد زنانی که به آن‌ها ارجاع داده می‌شوند؛ افزایش یافته است. یکی از این پزشکان می‌گوید: "زنانی که در یک هفته به او مراجعه می‌کنند، از دو به شش افزایش یافته است که البته از نظر او این افزایش نشان دهنده افزایش خشونت نیست؛ بلکه نمایانگر آن است که زنان بیشتری این قدرت را در خود می‌بینند که شکایت کنند." به لحاظ تاریخی پلیس تونس یکی از موانع مبارزه علیه خشونت علیه زنان بوده است. در موارد زیادی پلیس قربانی را به پس گرفتن شکایت خود متقاعد می‌کرد یا در موارد خشونت خانگی می‌گفت این امر یک موضوع خصوصی است تا زن با مرد خود کنار آید. طبق قانون جدید در صورتی که یک پلیس از بررسی شکایت امتناع کند، می‌تواند به زندان بیفتد یا مجازات‌های دیگری در انتظار او است. یکی از روان‌شناسان مرکز زنان دموکرات نیز به بهبود عملکرد پلیس اشاره کرده است. به نظر او قانون جدید به زنان اعتماد به نفس بیشتری داده است. طبق گفته او قبلاً قربانیان خشونت در طرح شکایت تعلل می‌کردند، اما قانون جدید به زنان این باور را داده است که این در صلاحیت دیگران نیست که تحت آزار بودن یا نبودن آن‌ها را قضاوت کنند؛ بلکه اگر یک زن احساس کند که آزار دیده خشونت است، پس باید برای حقوق خود مبارزه کند. همچنین، یکی از وکلای حقوق بشر که در این مرکز فعالیت می‌کند می‌گوید: "قبل از تصویب این قانون قضات در بررسی چنین پرونده‌هایی جدیت نشان نمی‌دادند. به ویژه پرونده‌های مربوط به خشونت خانگی می‌گفتند چنین چیزهایی در ازدواج اتفاق می‌افتد و زنان را تشویق می‌کردند تا به همسران خود برگردند. این وکیل اما حالا پیشرفت‌های زیادی را دیده است. امروزه به این پرونده‌ها رسیدگی می‌شود و آزاردیدگان بیش از گذشته (برای احقاق حق خود) اقدام می‌کنند، اگرچه به نظر او هنوز راه درازی پیش رو است تا دستگاه قضایی قانون جدید را به درستی اعمال کند. مشکلات اجرای قانون منع خشونت زنان تونس چه بود؟ در قانون منع خشونت علیه زنان در تونس، برای آموزش‌های مختلف، ایجاد خانه‌های امن، جمع‌آوری گزارش از تمام نهادها و وزارت‌خانه‌ها و گردآوری آنان در وزارت زنان و ... برنامه‌هایی ترتیب داده شده بود که تکلیف بودجه هیچ کدام مشخص نبود. وزیر زنان تونس از نبود بودجه و عدم تأمین مالی از سوی دولت گلهمند است و به تازگی گفته از محل وزارت‌خانه خود، بودجه‌ای در جهت توانمندسازی اقتصادی زنان، منع خشونت و افزایش حضور آنان در فضاهای عمومی اختصاص داده است. مسئله دیگر، تفاوت عمیق زنان روستایی و زنان شهری بود. وزیر زنان تونس در این خصوص معتقد است: "زمانی که قانون را تدوین می‌کردیم، میان این دو تفاوتی نمی‌دیدیم، اما حالا سعی می‌کنیم قانون را برای همه زنان، صرف نظر از محیط زندگی‌شان اجرا کنیم و آموزش‌ها را در شهرهای کوچک و روستاها نیز آغاز کردیم." با این وجود امروزه فعالین حقوق زنان تلاش زیادی می‌کنند

تا با کمک این قانون تغییر مهمی در زندگی زنان ایجاد کنند. بالحج می گوید: «سی سال مبارزه و کمپین زمان برد تا این قانون تصویب شد، اما احتمالاً ۳۰ سال دیگر طول می کشد تا در شرایط زنان تغییری ایجاد کنیم.»

مبارزه پیش رو: به رغم این نشانه‌های پیشرفت و بهبود شرایط، یک سیستم مناسب حامی زنان، هنوز هم یک رویای دور برای آزاردیدگان است. برای اجرای قانون جهت افزایش امنیت زنان از یک سو و ایجاد برابری از سوی دیگر، سرمایه گذاری قابل توجهی لازم است، اما همانطور که گفته شد قانون‌گذار مشخص نکرده که چطور قرار است بودجه‌های پروژه‌های تعریف شده در این قانون تامین شود. اگرچه قانون اساسی و قانون منع خشونت علیه زنان، مقامات را موظف می کند که برای ایجاد برابری قدم بردارند و آستین بالا بزنند، اما همتی در این قضیه دیده نمی شود. برای مثال در قانون منع خشونت ذکر شده در صورت لزوم زنان به خانه‌های امن ارجاع داده شوند، اما بودجه مشخصی برای آن‌ها تعیین نکرده است. اعضای مرکز زنان دموکرات تونس می گویند که همواره از سال‌های دور با کمبود بودجه مواجه هستند، اما این خانه‌های امن و مراکز روزانه که برای زنان، امنیت و حمایت حقوقی و روانی (روانشناسی) برای بازماندگان خشونت فراهم می کنند و حیاتی به شمار می آید. «فاطمه» بعد از سال‌ها آزار فیزیکی از طریق همسایه‌هایش به تازگی با این مرکز آشنا شده است. او از یک خانواده فقیر ساکن در حومه تونس برای گذران زندگی صنایع دستی تولید می کند و می فروشد. او که می خواهد همه داستان‌ش را بشنوند توضیح می دهد که چطور مرتب به پلیس خشونت را اعلام کرده، اما آن‌ها هیچ گاه این مسئله را جدی نگرفته اند تا جایی که بعد از شکایات فراوان، یکی از مأمورین پلیس عصبانی شده و او را کتک زده است. همکاری پلیس برای اجرای قانون منع خشونت علیه زنان نقش اساسی دارد. از نظر تونس‌سی‌ها در کشوری که پلیس، تحت نظام دیکتاتوری برای سال‌ها قدرت زیادی داشته است و تنها در سال ۲۰۱۱ به دنبال اعتراضان گسترده برکنار شده است

این تضاد میان پلیس و جامعه مدنی تا حدی طبیعی است. آموزش به پلیس: یکی از فعالین حقوق زنان به نام «دلنده» که مدیر یک نهاد دولتی به نام «کردیف» است برنامه‌های آموزشی را برای مأموران پلیس که می خواهند فارغ التحصیل شوند، برگزار کرده است. در این برنامه‌ها دانشجویان درباره مفهوم حقوق بشر و به صورت مشخص حقوق زنان بحث می‌کنند. او می‌گوید: «ابتدا ما با مقاومت‌هایی مواجه شدیم. بعضی مأموران می‌گفتند که زنان تونس‌سی همین حالا هم حقوق زیادی دارند، اما در پایان دوره نظر آن‌ها عوض شد و بسیاری از پلیس‌ها گفتند که به آموزش بیشتری در این خصوص علاقه دارند.»

یکی از وکلای این مرکز «کردیف» معتقد است که آموزش پلیس تأثیر مهمی داشته است. طبق گفته او اولویت در حال حاضر تغییر دادن دیدگاه قضات است؛ زیرا برخی از آن‌ها کاملاً مخالف این قانون هستند. این امر به قضات این امکان را می‌دهد که متجاوزان را آزاد کنند. این مرکز و نهادهای حقوق مدنی دیگر هم دوره‌های آموزشی در دستگاه قضایی برگزار کرده‌اند، اما هنوز هم نتوانسته‌اند که دیدگاه فرهنگی را تغییر دهند. در این میان بسیاری از زنان به ویژه خارج از شهرهای بزرگ تونس از حقوق جدی خود بی‌اطلاع هستند. برای افزایش آگاهی، «کردیف و مرکز زنان دموکرات»، کارگاه‌ها، کنسرت‌ها و کارتون‌هایی تهیه کرده‌اند که در سراسر کشور اصطلاحات حقوقی را با زبانی ساده و محلی توضیح می‌دهند. «سلما بالحسن» فعال و دانشجو اپلیکیشنی اواخر سال گذشته طراحی کرد که به زنان امکان گزارش خشونت جنسی به سازمان‌ها و ارگان‌ها را می‌دهد. زنان تونس‌سی اول برای تصویب قانون مبارزه با خشونت علیه بودند و دومین بار برای تصویب قانون مبارزه با خشونت علیه زنان به خیابان‌ها آمدند و این بار نیز مصمم هستند که نقش مهمی در روند برابری خواهی در تونس داشته باشند. آنها اتاق‌های نشیمن را رها می‌کنند تا بوسه‌ای به کف خیابان بزنند.



I My BODY

به من خیره نشوید من بدنم را دوست دارم

جامعه جدی باشد. در واقع ایدئولوژی "سایزگرایی" و دغدغه "اندام استاندارد" بر جامعه ما سایه انداخته است. نکته قابل تأمل آن است که خود زنان نیز زنان دیگر را بر حسب همین "بدن استاندارد سازی شده توسط رسانه ها" ارزیابی می کنند. زنان قبلا از "نگاه خیره مردانه" رنج می بردند و هم اکنون با گسترش ایدئولوژی "سایزگرایی" باید نگران "نگاه خیره زنانه" هم باشند! و باز نکته قابل تأمل آن است که در کشورهای اروپایی و با گسترش جنبش های پذیرش اجتماعی سایزهای متنوع، "دوست داشتن بدن خود" تبدیل به ارزش شده است. در خیابان های کشورهای اروپایی مشاهده زنان چاقی که با نوع لباس هایشان هیچ اصراری بر پنهان کردن چاقی خود ندارند امری عادی است. آنان نگران قضاوت دیگران درباره خودشان نیستند و بدن خود را دوست دارند. گویا این وضعیت هنوز در کشور ما حل نشده است. بسیاری تلاش می کنند تا به هر شکلی به الگوی "بدن استاندارد" برسند. مسأله اینان کمتر سلامتی، بلکه بیشتر کسب پرستیژ اجتماعی و "سرامدی" است. نتیجه محتوم چنین فرایندی؛ یکسانی و تشابه همه چهره ها و رنگ باختن تنوعات اجتماعی خواهد بود.

جامعه شناسی به نام «دیوید رایزمن» فرهنگ ها را به سه دسته تقسیم می کند. نخست «فرهنگ های سنت-راهبر» که در آن هنجارهای سال های بسیار دور به آدم ها می گویند چه کنند. دوم فرهنگ های دیگر-راهبر که در آن "دیگران" به ویژه رسانه های جمعی به آدم ها می گویند که چه رفتاری داشته باشند. سوم فرهنگ های درون-راهبر که در آن آدم ها با توجه به تجارب، موقعیت و شرایط شخصی شان و با تکیه بر تعقل و تشخیص خودشان، راهی را که مناسب شان است برمی گزینند. رایزمن معتقد است که در دنیای جدید، رسانه های جمعی مدام تلاش می کنند انسان دیگر-راهبر بسازند. این رسانه ها مدام برای ما "استاندارد سازی" می کنند که یکی از آنها هم "بدن استاندارد" است. قطعاً ما وقتی اندامی سالم و متناسب (از نظر خودمان) داریم خوشحالیم و این احتمالاً به ما اعتماد بنفس بالایی می دهد. پرسش آن است که آیا ما براساس تصویری که از "بدن استاندارد" داریم درباره دیگران قضاوت نمی کنیم؟ ما چقدر در روابط اجتماعی مان بدن ها را به جنوب یا شمال شهری، تهرانی یا شهرستانی، باکلاس و بی کلاس تقسیم می کنیم و رفتارمان را طبق همین تقسیم بندی تنظیم می کنیم؟

اختلال بدشکلی بدن (BDD) یا خود زشت انگاری وضعیتی است که فرد به شکلی وسواسی از قسمتی؛ یا تمام ظاهر خود ناراضی است و باعث بروز اختلال در روابط اجتماعی او می شود. قضاوت هایی که فرد درباره بدنش دارد و نیز قضاوت هایی که دیگران درباره بدن او دارند از جمله موارد مورد توجه برخی جامعه شناسان است. سؤالهای مطرح در این سنخ مطالعات آن است که قضاوت ما درباره بدنمان چگونه شکل می گیرد؟ چگونه برای بدن "استاندارد سازی" می شود و رسانه ها در این فرآیند چه نقشی دارند؟ طبق تحقیقات، "خود زشت انگاری"؛ در زنان بیشتر مشاهده می شود. آنان عموماً به دلیل "خوش اندام جلوه کردن" نگران وضع بدن خود هستند و به همین دلیل گرفتار رژیم های لاغری متعدد و روش های گوناگون مدیریت بدن می شوند تا مبادا چاق به نظر آیند و منزلت اجتماعی شان کاهش یابد. چاقی اما قصه جالبی دارد. جامعه شناسان نشان داده اند که برای مثال در تاریخ کشورهای اروپایی، زمانی که دسترسی به غذا برای همه اقشار جامعه آسان نبود "چاقی" مایه کسب منزلت اجتماعی می شد، ولی در دوران معاصر و با دسترسی بیشتر مردم به غذا، قصه بر عکس شده است. در قرن بیستم برخی از فعالان اجتماعی نسبت به "تبعیض مبتنی بر سایز آدم ها" (لاغری و چاقی) هشدار دادند. آنان معتقد بودند که نوعی ایدئولوژی پنهان با عنوان "سایزگرایی" Sizeism در جامعه رخنه کرده است که طبق آن، به کسانی که در "سایز استاندارد" قرار نمی گیرند نگاه توهین آمیزی وجود دارد. گروهی از فعالان حقوق زنان "جنبش پذیرش اجتماعی چاق ها" را راه انداختند و به جامعه در خصوص وجود تبعیض و نگاه تمسخرآمیز علیه آدم ها هشدار دادند. بسیاری از این فعالان، رسانه های جمعی را مقصر ردیف اول معرفی کردند. آنان با بررسی فیلم های سینمایی این سؤال را مطرح کردند که چرا هالیوود هیچ وقت یک زن چاق را در نقش یک معشوقه رمانتیک در نظر نمی گیرد و آنان غالباً در نقش آدم های دست و پا چلفتی ظاهر می شوند؟ آیا در بطن این نوع برخوردها، تقسیم جامعه به بدن های زشت/زیبا، بهنجار و نابهنجار قرار ندارد؟ امروزه انجمن های بین المللی مختلفی در خصوص پذیرش اجتماعی سایزهای بدنی مختلف فعالیت می کنند. این انجمن ها می پرسند که چرا سایز بدن باید مایه شرمساری آدمها باشد؟ به نظر می رسد که وضعیت خود زشت انگاری در بین ما ایرانیان و بیشتر در بین زنان

بزرگترین اقتصاد های جهان

آرزو مظلوم ساکی - کارشناس مدیریت امور فرهنگی

در بزرگترین اقتصادهای جهان، ما شاهد آن هستیم که همواره نیروی کار ماهر برنده است. در اقتصاد آینده کسانی که مهارتشان در سطح مهارت های جهان سوم باشد، حتی اگر در جهان اول زندگی کنند، مزد جهان سومی خواهند گرفت. از نظر بزرگترین اقتصاددانان کار بدان معنا نیست که در زمان خاصی در محل کار، فرد حضور داشته باشد و در زمان خاصی به خانه برگردد، بلکه کار مفید آن است که بدون آنکه فرد مجبور شود در زمان مشخصی در مکان مشخصی حضور داشته باشد، بتواند کار و عملکرد مفید از خود و توانایی هایش ارائه دهد. از دیگر عوامل مهمی که بایستی در جهت نیل به رسیدن اقتصاد جهانی مورد توجه قرار داد بازارها و شرکت های عمده است که همچنان به یکپارچگی کامل نرسیده اند و یا جابجایی نیروی کار به واسطه کنترل مهاجرت و بیگانه پرستی مردم است که به سادگی امکانپذیر نیست و نیز ایجاد محدودیت توسط مقررات های ارزی و بانکی است که سرمایه را در اختیار خود قرار میدهند. از طرفی از بُعد سیاسی فشارهای درونی و بیرونی موجب تضعیف حکومت های ملی در عرصه اقتصادی خواهد شد. اینکه چرا و چگونه برخی دولت ها از دستیابی به جهان اقتصادی ممانعت میکنند شاید برای آن است که جهانی شدن منجر به تضعیف استقلال دولت و زوال حاکمیت ملی می شود. هرچند که برخی صاحب نظران مخالف این عقیده هستند و جهانی شدن اقتصاد را حمل بر تحکم بیشتر دولت ها در مبادلات و معاملات اقتصادی می دانند. کوتاه سخن آنکه جهانی شدن در حوزه اقتصاد، مرزها و قلمروها را از بین می برد و فرصت ها و چالش های جدیدی را در سطوح تکنولوژیکی و علمی و راهبردی برای نیروی جوان هموار می کند.

اکثر محققان، جهانی شدن را اغلب فرآیندی اقتصادی - تکنولوژیک می دانند. از نظر آنان اقتصاد جهانی شدن بر پایه فرآیند جمع آوری سرمایه، جریان کالا، تقسیم کار جهانی، پویایی جهانی سرمایه، افزایش صنایع، رشد نهادهای جهانی و تغییر در تجارت جهانی از کالاها و تبدیل خدمات به ابزارهای مالی است. فرآیند جهانی شدن اقتصاد شامل تغییرات جدید، تقسیم فنی کار به جای تقسیم بین المللی کار، غیرمتمرکز شدن تولید، غیرمادی شدن کالاها، سرمایه گذاری شرکت های فراملی و درعین حال باقی ماندن سرمایه گذاری مستقیم خارجی، تکامل بازارهای مالی و مقررات روزافزون دولت ها در بازار کار همگی تاحدودی وضعیت فعلی جهانی شدن اقتصاد را نشان می دهد.

با توجه به جهانی شدن اقتصاد، کنترل دولت بر اقتصاد ملی معنای خود را از دست داده و عناصر اصلی سیاست های اقتصادی و مالی جهان، منافع ملی را حائز می شود. می توان گفت تغییرات و پیامدهای اقتصادی جهانی شدن متنوع است، اما بطور خلاصه برخی از آنها را میتوان اینگونه بیان کرد که جهانی شدن اقتصاد باعث توسعه بازارها در مرزهای ملی و فراملی خواهد شد. این پدیده باعث تخصصی شدن فعالیت ها که یک نوع تقسیم کار بین المللی را به وجود خواهد آورد. با جهانی شدن، سرمایه با آزادی بیشتری جریان پیدا کرده و استعدادهای بالاتری شناخته می شود. جهانی شدن به ایجاد فضای رقابتی میان بنگاه های داخلی و خارجی و افزایش کارآمدی می شود. جهانی شدن اقتصاد باعث انتقال فناوری در حوزه های ملی خواهد شد. شرکت های خارجی موجب تولید شرکت های مشابه خود می شوند و در واقع، جهانی شدن موجب از میان رفتن سیاست های توسعه درونگر و خودکفا خواهد شد.



World Health
Organization

کودک همسری

سازمان بهداشت جهانی: «دلیل اصلی مرگ و میر دختران ۱۵ تا ۱۹ ساله در جهان، زایمان و پیچیدگی‌های بارداری است.»

هم اکنون کاری کنیم!
• توقف کودک همسری، ازدواج زودهنگام و اجباری

• ارائه آموزش جنسیت فراگیر
• اطلاعات، مشاوره و خدمات برای انواع متفاوت روش‌های جلوگیری از بارداری ایمن، مؤثر، قابل دسترس و قابل خرید

• مراقبت پیش از بارداری، حین بارداری، موقع زایمان، بعد از زایمان، موقع سقط جنین (جایبکه قانونیست) و بعد از سقط جنین



**BREAST
CANCER**

تشخیص سرطان پستان

جان بیش از ۶۰۰ هزار زن در جهان را می‌گیرد و تشخیص زودهنگام سرطان پستان می‌تواند به کاهش مرگ و میر ناشی از آن منجر شود.

در حال حاضر در غربالگری تشخیص سرطان پستان از ماموگرافی، ام‌آر‌آی و معاینات بالینی استفاده می‌شود، اما این روش‌ها ممکن استریسک‌هایی نظیر: نتیجه مثبت کاذب، نتیجه منفی کاذب و قرار گرفتن در معرض اشعه و همچنین ایجاد درد و ناراحتی را نیز برای بیماران در بر داشته باشند. یکی از این محققین این پژوهش می‌گوید که نتیجه حاصل از این آزمایش به اندازه آزمایش ماموگرافی قابل اعتماد است، اما در عین حال هزینه کمتری دارد و بیمار را در معرض اشعه و درد نیز قرار نمی‌دهد.

به گزارش یورو نیوز، محققان پزشکی دانشگاهی در جنوب آلمان می‌گویند که با یک آزمایش خون می‌توانند ابتلای فرد به سرطان پستان را تشخیص دهند. پژوهشگران دانشگاه هایدلبرگ، که از قدیمی‌ترین دانشگاه‌های آلمان است، آزمایشی را ابداع کرده‌اند که از طریق آن می‌توان فهمید که آیا بیمار به سرطان پستان مبتلا شده است یا خیر؟ سرپرست این تحقیق به روزنامه بیلد آلمان گفته است که توسط این روش که «هایسکرین» نام دارد از طریق آزمایش خون حتی پیش از آن که توده‌های سرطانی برای فناوری‌های فعلی تصویربرداری نظیر ماموگرافی قابل مشاهده باشد، می‌توان سرطان پستان را تشخیص داد.

به گزارش سازمان بهداشت جهانی، سرطان پستان هر سال

مصرف واکسن گارداسیل در شریک جنسی فرد آلوده

دکتر آیدا سفیدانی فروغ | پی‌اچ‌دی کلینیکال فارماسی و عضو هیئت آکادمیک
دانشگاه تکنولوژی کوئینزلند، استرالیا

رایج‌ترین روش انتقال ویروس HPV از طریق تماس جنسی واژینال یا آنال می‌باشد. از آنجایی که ویروس می‌تواند تا زمان بروز علائم ماه‌ها یا حتی سال‌ها نهفته بماند، در روابط جنسی به‌طور دقیق نمی‌توان زمان آلودگی را مطرح کرد. در حالت ایده‌آل، بهترین زمان برای دریافت واکسن گارداسیل در دخترها و پسرها سن ۱۱-۱۲ سالگی و قبل از برقراری هر نوع رابطه جنسی می‌باشد. همچنین واکسن برای بزرگسالان (سن بالای ۲۶) که تجربه رابطه جنسی نداشته و یا تنها رابطه طولانی مدت با یک شریک جنسی داشته‌اند می‌تواند در نظر گرفته شود. واکسن گارداسیل فرد را در مقابل انواع ویروس HPV که فرد طی تماس‌های جنسی قبلی به آن آلوده شده است محافظت نمی‌کند. واکسن گارداسیل نمی‌تواند به‌عنوان درمان ضایعات تناسلی ناشی از HPV و سرطان یا نتوپلازی دهانه رحم، آنال، یا واژینال در نظر گرفته شود.



عواملی که باعث پاره شدن پرده بکارت می شوند؟

دکتر مهتری نجات، متخصص اعصاب و روان، پژوهشگر حوزه آسیب های اجتماعی
و مدرس دانشگاه تهران

برخی فعالیت‌ها می توانند سبب آسیب و پارگی پرده مهبل
شوند از جمله:

- ۱- ضربه‌های شدید در منطقه مهبل، مانند لگد خوردن.
- ۲- داخل کردن شیء خارجی به داخل مهبل مانند انگشت.
- ۳- تصادف
- ۴- عمل های لگنی وخیم.
- ۵- برخی افراد بطور مادرزادی پرده‌ی مهبل ندارند.
- ۶- عمل جنسی که همراه با ورود آلت جنسی به مهبل باشد.
توجه داشته باشید که ورزش کردن لزوماً باعث پارگی بکارت
نمی شود، مگر در مواردی نادر و زمانی که با بی احتیاطی
همراه باشد. پرده به صورت پوستی بسیار نازک باقی مانده
دوران جنینی بدون عروق و اعصاب فراوان است. تمامی موارد
ذکر شده توسط پزشک قابل معاینه و تشخیص صد در صد
می باشد.



از چه سنی ماموگرافی را انجام دهیم؟

دکتر پیام آزاده متخصص رادیوتراپی
آنکولوژی دانشیار دانشگاه علوم پزشکی
شهید بهشتی

همه زنان از سن ۲۰ سال به بالا در معرض ابتلاء به سرطان پستان قرار دارند، البته شیوع این بیماری در زنان بالای ۵۰ سال بیشتر بوده و این افراد باید نسبت به علائم هشدار دهنده بسیار آگاه باشند. طی سال‌های اخیر شیوع سرطان پستان افزایش یافته که یکی از دلایل آن تشخیص بیشتر بوده، ولی به طور کلی این افزایش شیوع تنها مربوط به ایران نبوده و برای سایر کشورها نیز این چنین است. تشخیص به موقع این بیماری در درمان موفقیت آمیز آن بسیار حائز اهمیت است. استفاده از روش‌های خودآزمایی در زنان می‌تواند در شناخت به موقع مؤثر واقع شود، البته مراجعه به پزشکان و متخصصان نیز در این زمینه بسیار حائز اهمیت است. همه افراد بالای ۵۰ سال لازم است که حداقل دو سال یک بار نسبت به این موضوع اقدام کنند. بالای ۴۰ سال که ریسک ابتلاء به این بیماری در آنها زیاد است (سابقه خانوادگی ابتلاء به سرطان پستان دارند) سالانه باید یکبار برای انجام ماموگرافی اقدام کنند، روش‌های دیگر همچون سونوگرافی و ام‌آر‌آی بسته به نظر پزشک توصیه می‌شود.

غذاهای پروبیوتیک چه فایده‌ای برای بدن دارند؟

دکتر فاطمه رجبی پور، فوق تخصص خون و آنکولوژی | عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

پروبیوتیک‌ها، باکتری‌های مفیدی هستند که سیستم گوارش را با کنترل و جلوگیری از رشد باکتری‌های مضر، سالم نگه می‌دارند. منافع مصرف پروبیوتیک‌ها عبارتند از: کاهش مقاومت لاکتوز، چراکه LAB باعث تبدیل لاکتوز به اسید لاکتیک می‌شود. همچنین، باعث جلوگیری از سرطان کولون، روده باریک، کبد و پستان شده و موجب کاهش کلسترول خون و میزان جذب آن از روده (با تجزیه صفرا در روده) و کاهش فشار خون می‌گردد. همینطور سبب بهبود و تقویت سیستم ایمنی و جلوگیری از عفونت‌ها، درمان و پیشگیری از اسهال حاد می‌شود. موجب کاهش التهاب روده ای و کاهش آلرژی غذایی و یا اگزما در کودکان می‌شود. موجب بهبود جذب مواد معدنی و ویتامین‌ها و بهبود علائم نشانگان روده تحریک‌پذیر و کولیت (ورم مخاط روده بزرگ) می‌شود. در حال حاضر، فرآورده‌های پروبیوتیکی مختلفی در جهان تولید و عرضه می‌شوند. انواع نوشیدنی‌های پروبیوتیک و شیر، انواع پنیر، دوغ و ماست نوشیدنی، ماست سفت یا همزده، بستنی، خامه ترش، شیر بدون چربی و نوشیدنی‌های به دست آمده از دوغ و کره از جمله این محصولات هستند.





نجات زمین

شهرزاد محمدی

ارزش گفته های او نمایان شده است. رشد روز افزون جمعیت به نوعی توازن را در کره زمین به هم زده است. امروزه ثابت شده است که هیچ موجودی به اندازه انسان در جهت نابودی خویش گام بر نمی دارد. بشر خواسته و ندانسته باعث به هم زدن اکوسیستم محیط زندگی خویش شده است. آلودگی آبها و هوا امروزه به عنوان معضل عصر تمدن پیش روی انسان هوشمند قرارداد، اما واقعا چرا چنین است؟ آیا به راستی اینها اسباب پیشرفت نوع بشر است یا انسان خودخواهانه اقدام به وجود آوردن مشکل برای آیندگان خویش نموده است؟ بدون تردید از بین بردن یک موجود کوچک که شاید برای ما مضر به نظر برسد تاثیر بر کل جهان می گذارد؟

بشر بسیار به خود می بالد که توانسته است گام های اساسی در جهت پیشرفت و بهبود زندگی خویش بردارد. انسان قرن بیست و یکم نسبت به انسانهای ماقبل تاریخ و حتی انسانهای قرن بیستم فارغ البال به نظر می رسد، چرا که امکانات فراوانی برایش فراهم آمده است که آسایش و رفاه را بیش از گذشته نصیب او گشته است. علم پزشکی توانسته است به بسیاری از بیماریها فائق آید و از میزان مرگ و میر نسبت به قرنهای اخیر به شدت کاسته است. جمعیت بشر سرسیر صعودی زیادی در قرن گذشته داشته است. در سال ۱۷۹۸ هنگامی که «مالتوس» اقتصاددان مشهور عنوان کرد که روزی جمعیت جهان به حد انفجار خواهد رسید، خیلی ها به او انتقاد کردند، اما اکنون پس از گذشت قرن ها

همچنانکه امروزه مطرح می شود که روشن بودن حتی یک لامپ اضافی در مقیاس بسیار ریز بر آلودگی محیط زیست می افزاید، شاید باورکردنی نباشد ولی واقعیت دارد انرژی که برای روشنایی لامپ لازم است باید از نیروگاههای برق تأمین شود و این نیروگاهها نیز با فعالیت خود باعث آلودگی هوا می شوند. بایستی قبول کرد که بشر در برهه زمانی دشواری به سر می برد. از یک طرف عصر جدید نیازهای انسان جدید را بیشتر کرده و اشتیاق او را به مصرف گرایی افزایش داده است و از طرف دیگر همین مصرف گرایی بیش از حد تعادل جهان را به مخاطره انداخته است که گاهی از اخبار گزارشهای تکان دهنده ای از آلودگی آبها و گرم شدن کره زمین و سوراخ شدن لایه ازن می شنویم و لاجرم فقط باید شاهد باشیم و غمبارانه کار دیگری نمی توان انجام داد. انسان متمدن بایستی واقع بینانه به جایگاه خویش در این جهان لایتناهی پی ببرد. کره زمین بی تردید یکی از شگفتی های جهان به شمار می رود. حداقل این را به درستی می توان در منظومه شمسی مدعی شد. این کره با تمام زیبایی هایش خصوصیات بارزی دارد که همان پدیده حیات است. درک همین مسأله یک احساس عجیبی توأم با شگفتی به انسان دست می دهد، علی رغم اینکه مسئولیت آنرا نیز در قبال سیاره زمین که محل زندگی آن است بیشتر نمایان می سازد فهم این مسأله که زمین هر آنچه که حیات به آن نیاز دارد را در اختیار ساکنان آن قرار داده است؛ مسئولیت انسان را در حفظ آن سنگین تر می کند. قطع درختان در بیشتر نقاط کره زمین پدیده زیست محیطی زیادی پدید آورده است و باعث تغییر آب و هوای کره زمین شده است. ذوب شدن یخ ها بر اثر افزایش دما می تواند خطرات زیادی برای ما به دنبال داشته باشد و ما باید شاهد به زیر آب رفتن بسیاری از جزایر باشیم و بالطبع ساکنان آن جزایر نیز بی خانمان شده و ناگزیر باید محیط زندگی خویش را ترک کنند، اما در این بین شاید بی مناسبت نباشد که به مصداق تاریخی در اقبال بحران بوجود آمده به گذشته نیز نظری افکنیم. امروزه دانشمندان و باستانشناسان با این نتیجه رسیده اند که تمدن مایا که یکی از تمدنهای پیشرفته زمان قدیم بوده است تنها عامل نابودیشان چیزی بجز خودشان نبوده است. در واقع، مردمان «مایا» با دست خویش محیط زندگی خود را برای زیست نامن کرده بودند و همین مسأله باعث از میان رفتنشان شده است، بی شک در طول تاریخ مردمان زیادی به همین ترتیب تمدن خویش را به کام نیستی برده اند و این خود باعث شگفتی فراوان است. درست است که ما امروزه ابزارهای فراوانی نسبت به گذشتگان در اختیار داریم و می توانیم در بعضی از موارد بر طبیعت غلبه کنیم و آنرا به دست گیریم.

معلومات بیشماری در مورد نیروهای پنهان جهان در دست داریم و کارکردهای جهان را توانسته ایم حدس بزنیم؛ اما شاید طبیعت تنها یک لایه خود را به ما نشان داده است در حالی که پوشیده از رمز و رازهای فراوان است. انسان قرن بیستم آنچه که توانسته است بیافریند در مقابل ضرباتی که به محیط زندگی خویش وارد آورده است، در بعضی از موارد خودخواهانه جلوه گر می سازد. ما آنچنان درتجمات و مصرف گرایی غوطه ور هستیم که چشم بر حقایق منجمله سوراخ شدن لایه ازن که همانند سپری کره خاکی ما را در برابر تشعشعات کیهانی حفظ می کند بسته ایم. برآستی مسئولیت ما در برابر آیندگانمان چیست؟ چه بسا انسانهای قرن بیست و دوم ما را به باد انتقاد شدید خواهند گرفت که چنین رفتاری با کره خاکی داشته ایم! آب آشامیدنی در بعضی از مناطق کره زمین وجود ندارد و کودکان از دسترسی به آب آشامیدنی محروم اند در حالی که در بسیاری دیگر همین آب به طرز بی ملاحظه ای مصرف می شود. کشورهای زیادی در جهان وجود دارد که هزینه های سنگینی بابت شیرین کردن آب دریا جهت مصارف خوراکی می پردازند، در حالیکه در بعضی از جاها منجمله کشور ما آب آشامدنی روزانه میلیونها مترمکعب به هدر می رود، اینها مسائلی هستند و بشر قرن بیست و یکم با آن دست به گریبان است. شاید این نوع انسانها را از اینکه موجودات پرمصرفی هستند بتواند ارضاء کرد، اما نمی توان آنها را از این که مسئولیتی در قبال سایر هموعان و آیندگان دارند؛ توجیه کرد. در چنین جامعه ای هر کسی تنها به خاطر وجود خودش محکوم به مصرف گرایی می شود، به سختی می توان حس نوع دوستی را القاء کرد و بدین سبب است که امروزه همکاری همه جوامع بشری بیش از پیش احساس می شود و اجماع کشورها برای حل این بحران بشری و زیست محیطی ضروری به نظر می رسد. بایستی جدا از عقاید، سیاست ها و مذاهب سران جهان دورهم گرد آیند و پیرامون نجات زمین با هم به توافق برسند و در جهت کاهش آلاینده های زیست محیطی گام بردارند، چرا که این کره خاکی متعلق به همه موجودات است و انسان بایستی به خود این جرأت را بدهد که حیات دیگر جانداران را به خطر اندازد. زمان آن فرا رسیده است که آموزشهای صحیح در همه سطوح به مردم داده شود و حتی کتابهای درسی تحت عنوان حفظ محیط زیست و نجات زمین برای دانش آموزان تدوین گردد تا همه با این مفاهیم آشنا شوند. چه بسا هستند کسانی که خود را از این مسئولیت جهانی مبرا می کنند، اما اگر آنها به درستی به عمق بحران واقف شوند، حس مسئولیت پذیری آنان بی شک افزایش خواهد یافت. به امید زمین پاک برای همه .

در سوئد انجمنی هست به نام «دست‌کم
روزی یک آشغال از روی زمین بردار».
دبیر افتخاری انجمن، پادشاه سوئد است.
روزی در تلویزیون با یکی از مسئولان
انجمن گفت‌وگویی انجام شد. خبرنگار
پرسید: شما فکر می‌کنید اگر روزی یک
آشغال از روی زمین بردارید، سوئد تبدیل
به بهشت می‌شود؟

پادشاه گفت: نه. ما، اعضای انجمن،
انسانهای متوهمی نیستیم، اما به این
اعتقاد راسخ داریم که اگر کسی روزی یک
آشغال از روی زمین بردارد؛ خودش هرگز
آشغال روی زمین نمی‌اندازد. ما آموزش
می‌دهیم آن هم نه در تئوری که با عمل...

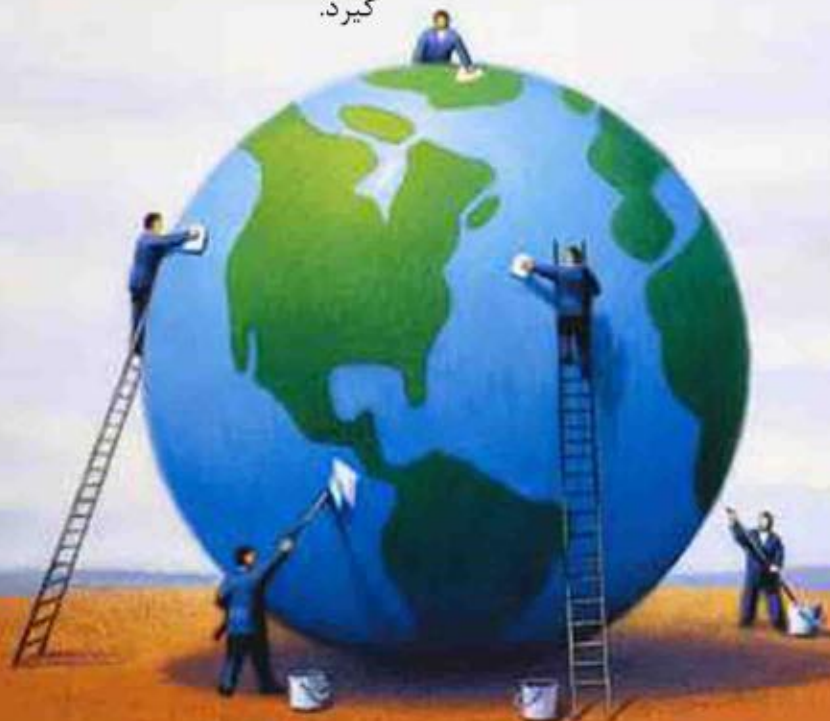


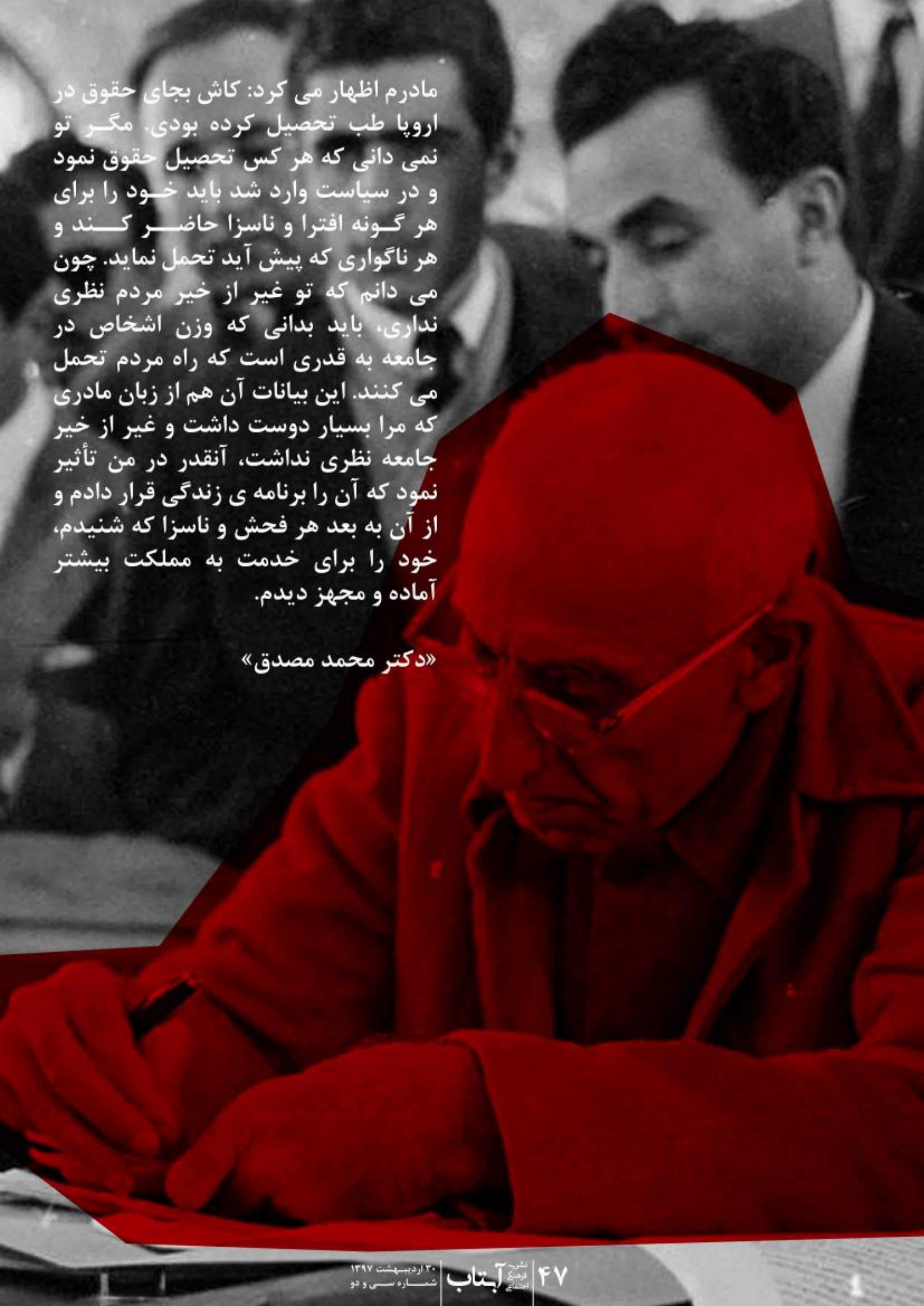
زمین پاک اشتغال روستایی را رونق می بخشد

مهتا بذرافکن

صنایع دستی چون حصیربافی و چینی و سرامیک و سفال، کیف و فرش و گلیم و گبه و نظائر اینها که عمدتاً در روستاها و روستا شهرها فعالیت می کنند می تواند جایگزین مناسبی برای پلاستیک باشند. علاوه بر حس خوب استفاده از صنایع دستی طبیعی، تولید و عرضه این صنایع نیز می تواند زنجیره ای از مشاغل را از روستاها به شهرها و حتی کشورها را ایجاد نماید. با توجه به این که منابع آب زیرزمینی به تحلیل رفته است، در بسیاری از روستاها کشاورزی منبع درآمدی بسیار ناپایداری است و در نتیجه مشاغل جایگزین بدون نیاز آب در جهت افزایش درآمد خانواده ها و جلوگیری از مهاجرت به حاشیه شهرها و ماندگاری در روستا یک ضرورت است. ممنوعیت و کاهش مصرف پلاستیک در زندگی روزمره موجب ایجاد مشاغل سبز شده و مشاغل سبز یک مسیر اشتغال زای زودبازده و بازار پسند با زنجیره تأمین گسترده از روستا به شهر است که بیش از پیش باید مورد توجه قرار گیرد.

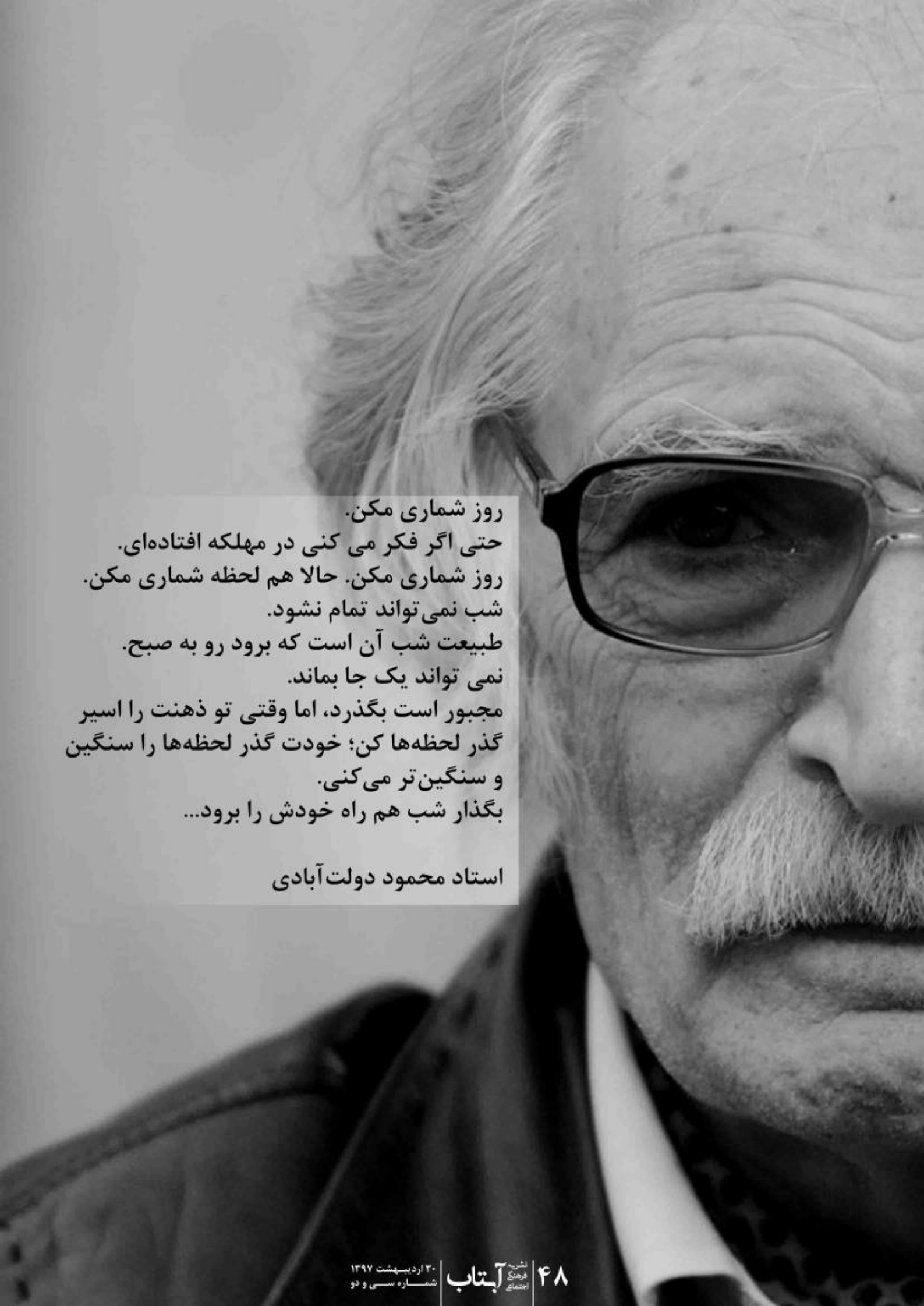
امروز روز زمین پاک است. زمینی که به خاطر عملکرد ما انسانها حالش چندان خوب نیست و البته پیامد این احوال ناخوش به زندگی ما بازمی گردد. آلودگی زمین ابعاد گسترده و تاریک زیادی دارد، اما یکی از مهمترین عوامل آلودگی زمین مصرف بی رویه پلاستیک در زندگی روزمره ما و رها کردن آن در طبیعت است. پلاستیک که به سختی تجزیه می گردد در همه ارکان زندگی ما از سازه های غول پیکر گرفته تا ابعاد میکرو در تارپود ابزار زندگی ما تنیده شده اند. از آنجا که هم اکنون مطالعات نشان داده که آلودگی و پدیده تغییر اقلیم حیات را در کره زمین به خطر انداخته است. بسیاری از کشورهای جهان گام هایی برای کاهش مصرف پلاستیک در زندگی روزمره برداشته اند تا سبک زندگی مبتنی بر پلاستیک را تغییر دهند. این تغییر البته می تواند موجب فعال شدن اشتغال در بخش روستایی شده و زنجیره تأمین طیف گسترده ای از فعالان عرصه های مختلف منتفع سازد.





مادرم اظهار می کرد: کاش بجای حقوق در اروپا طب تحصیل کرده بودی. مگر تو نمی دانی که هر کس تحصیل حقوق نمود و در سیاست وارد شد باید خود را برای هر گونه افترا و ناسزا حاضر کند و هر ناگواری که پیش آید تحمل نماید. چون می دانم که تو غیر از خیر مردم نظری نداری، باید بدانی که وزن اشخاص در جامعه به قدری است که راه مردم تحمل می کنند. این بیانات آن هم از زبان مادری که مرا بسیار دوست داشت و غیر از خیر جامعه نظری نداشت، آنقدر در من تأثیر نمود که آن را برنامه ی زندگی قرار دادم و از آن به بعد هر فحش و ناسزا که شنیدم، خود را برای خدمت به مملکت بیشتر آماده و مجهز دیدم.

«دکتر محمد مصدق»



روز شماری مکن.
حتی اگر فکر می کنی در مهلکه افتاده‌ای.
روز شماری مکن. حالا هم لحظه شماری مکن.
شب نمی تواند تمام نشود.
طبیعت شب آن است که برود رو به صبح.
نمی تواند یک جا بماند.
مجبور است بگذرد، اما وقتی تو ذهنت را اسیر
گذر لحظه‌ها کن؛ خودت گذر لحظه‌ها را سنگین
و سنگین تر می کنی.
بگذار شب هم راه خودش را برود...

استاد محمود دولت آبادی

اردوگاه های کار اجباری

دکتر مریم ریاضی | ۲۵ آپریل ۲۰۱۹

از روز قبل بلیط قطار گرفتیم و هفت صبح به سمت اردوگاه به راه افتادیم. بعد از سه ساعت و نیم سفر با قطار تا "لوبلین" و نیم ساعت پیاده روی و اتوبوس سواری تا اردوگاه، به مایدانک رسیدیم. در همان ایستگاه، بعد از پیاده شدن از اتوبوس، کل کمپ با آن ساختمانهای چوبی و سیاه رنگش را میشد به وضوح دید. در ورودی این اردوگاه سمبلی بزرگ از سنگ برای یادبود قربانیان این اردوگاه قرار داده شده. باید بگویم به جز چمن ها، تقریباً رنگ همه چیز در این مکان سیاه است!

داستان سقوط لهستان از این قرار است که هیتلر در سال هزار و نهد و سی و نه، بعد از تسخیر چک اسلواکی به فکر حمله به لهستان افتاد.

در خانه‌ی پدری اتاقی داریم که بی اغراق دور تا دورش از کف زمین تا چسبیده به سقف پر از کتاب و فیلم است. چندین سال پیش، زمانی که ایران بودم، هر موقع حال خوشی نداشتم و یا خسته از کار و اتفاقات آن روز بودم برادرم یک فیلم، کاملاً بی ربط به حال من پیشنهاد می داد، که فکرم و حواسم پرت موضوع آن فیلم شود! به لطف ایشان صدها فیلم مربوط به جنگ جهانی دوم دیده‌ام. خواستم بگویم دیدن ورشو و بازدید از اردوگاههای کار اجباری مربوط به آن دوران، از آن آرزوها بود. اردوگاه آشویتس-یکی از مخوفترین هایشان- هم از ورشو دور بود و هم به دلیل تعطیلات عید پاک، بلیط ها از دو ماه قبل، پیش فروش شده بود و در نتیجه امکان دیدن از این اردوگاه فراهم نشد. "لوبلین" شهر کوچکی ست در سه ساعتی ورشو که یکی از مهمترین اردوگاه های "نازی" ها به نام "مایدانک" در حومه‌ی همین شهر است.



در این بین فرانسه و انگلیس آلمان را تهدید کردند که در صورت لشکرکشی به لهستان، به آلمان حمله خواهند کرد، اما هیتلر تصمیم به کشورگشایی داشت و این دست تهدیدها نتوانست کمکی به اوضاع لهستان کند و در نهایت در میان بهت و ناباوری دنیا اول سپتامبر هزار و نهصد و سی و نه رایش آلمان، حمله به لهستان را آغاز کرد و بعد از یک قتل عام بزرگ در اکتبر همان سال، لهستان توسط آلمان و شوروی فتح شد و بدین ترتیب جنگ جهانی دوم آغاز شد. در سال هزار و نهصد و چهل و یک بعد از شروع جنگ، با آوردن زندانی های روسی و بعد یهودی های مجاری و یهودی های ورشو تعداد زندانیان اردوگاه مایدانک به صد هزار نفر رسید. تا اکتبر هزار و نهصد و چهل و دو با اضافه شدن زندانی هایی از چک اسلواکی، ایتالیا، اتریش، اسلوانی، آلمان و فرانسه این تعداد نزدیک به سیصد هزار نفر رسید که هشتاد درصد آنها یهودی بودند. در توضیحات نوشته شده راجع به این اردوگاه خواندم که زندانیان باید گرسنگی و سرما را تحمل می کردند. با افزایش تعداد قربانیان، کوره هایی برای سوزاندن اجساد ساخته شد تا جنازه های قربانیان هر چه سریعتر نابود شود. اتاق گاز جزو اولین بناهایی ست که در ورودی این اردوگاه به چشم می خورد، اما بازدید از آن برای عموم آزاد نبود. در یکی دیگر از این بناها، تختهای چوبی بزرگ و چند

طبقه کنار هم دیده می شوند که محل خواب بردگان یهودی بوده که سه یا چهار نفری کنار هم می خوابیدند. کفشهای زندانیان را هم در اتاقی دیگر همچنان در محفظه ای نگهداری می کنند. کفشهای زنان و کودکان، کفشهای انسانهای بی پناهی که فقط به دلیل قبول حضرت موسی به پیامبری، قربانی فاشیسم و حکومت های دیکتاتوری شدند. این اردوگاه در نهایت در سال هزار و نهصد و چهل و چهار توسط ارتش سرخ شوروی آزاد شد. نزدیک به انتهای اردوگاه، روی توضیحات نوشته شده بر در و دیوار، خواندم که در همین چند قدمی ام، بالای تپه های سنگی جایگاهی بزرگ برای نگهداری خاکستر قربانیان ساخته اند. از پله های بالا میروم، نگاهی به کل آن چند هکتار زمین اردوگاه می اندازم. ضلع شرقی اردوگاه، قبرستان است و ضلع غربی اش خانه و باغچه و صدای شادی و بازی بچه ها و زندگی... همین تصویر در یک نگاه و به خودی خود یادآور این است که مرگ و زندگی در عین دور بودن، چقدر میتوانند به هم نزدیک باشند. حرف آخر اینکه، اردوگاه مایدانک و اردوگاه هایی مثل داخائو، بوخن والد، آشویتس، برگن-بلزن روایاتی هستند از سیاه ترین اتفاقی که در تاریخ بشریت افتاده؛ روایتی از داستان جنگ. نمادی هستند از بیرحمی انسان به هم نوعان خود، نمادی برای درس گرفتن از جنگ و امیدی برای پایان دادن به آنها!



تپه ی سنگی که خاکستر قربانیان در آن نگهداری میشود



نماد سنگی در ورودی اردوگاه برای یادبود زندانیان



اتاقی که کفشهای زندانیان همچنان در آن حفظ شده است



ایستگاه قطار شهر لوبلین

مدرنیته

♦♦ کریم آزاد

تا به حال دیده اید که سرنشینان یک اتومبیل گران قیمت یک میلیارد تومانی، چگونه پوست میوه، دستمال کاغذی و خاکستر سیگار به بیرون پرتاب می کنند؟ تا به حال دیده اید که چهار نفر آهسته با هم در عرض یک پیاده رو قدم می زنند و گپ می زنند و مانع عبور دیگر شهروندان می شوند؟ تا به حال دیده اید پیاده روهای نزدیک به رستوران های فست فود ساعت دوازده شب چگونه مملو از اشغال است؟ آیا تا به حال دیده اید راننده ای نه دوبله بلکه در ردیف سوم پارک کرده و رفته است و ترافیک خیابان را مختل نموده است؟ اینها همه نشانه جامعه ای است که هنوز به بلوغ مدنی نرسیده است و قانون در آن درست اجرا نمی شود و کشورهای مثل انگلیس و ... خرافات را تا بن و ریشه این جامعه دوانده اند. این جامعه باید آنقدر سطح سواد و مطالعه اش را بالا ببرد تا بتواند از دست ظلم خلاص شود. این تنها راه است. تغییر خود مردم.

ویکتور پلوین رمان نویس روس در رمان خود، مدرن بودن را چنین تعریف می کند:

۱. قطارهای روسی سر موقع برسند و حرکت کنند.
۲. کارکنان رشوه نگیرند.
۳. قضات به تلفن های سفارشی پاسخ ندهند و حق مردم ضعیف را نخورند.
۴. تاجران درآمد خود را به لندن نبرند.
۵. پلیس راهنمایی و رانندگی با حقوق خود راحت زندگی کنند.

وی توضیح می دهد که ریشه فلسفی مدرن بودن در مدنیت است. شخص مدرن به کسی که به او می گوید من شما را دوست ندارم، می گوید حق شماست که مرا دوست نداشته باشید؛ مگر قرار است همه مرا دوست داشته باشند. شخص مدرن پرخاش نمی کند، بلکه تلاش می کند ریشه های جهل و نادانی طرف مقابل را کشف کند که چرا او آنقدر نادان است که همچین خرافاتی را باور دارد و برای باورهای غلطش اینگونه به تو پرخاش می کند. شخص مدرن نه اجازه می دهد دیگری وارد حریم خصوصی او شود و نه در حریم خصوصی دیگران دخالت می کند، اما یک ویژگی شخص مدرن بسیار تعیین کننده در جامعه مدنی و حکومت قانون است و آن اینکه تا پای خود را از منزل بیرون گذاشت در سطح جامعه برای تمامی شهروندان، حقوق انسانی قائل است.



کریم آزاد

زندگینامه

منیر شاهرودی فرمانفرمائییان هنرمند یگانه معاصر ایران

مجموعه «مرلین مونرو» را به منیر هدیه کرد. بعد از غیبتی ۱۲ ساله، در ۱۳۳۶ به ایران برگشت و در دومین ازدواج خود با «ابوالبشر فرمانفرمائییان»، دانشجوی حقوق دانشگاه کلمبیا، نام او را به عنوان نام هنری خود برگزید. یک نقاشی انتزاعی از او که در نخستین بی‌ینال تهران در سال ۱۳۳۷ به تماشا درآمد، مدال طلا را برای او به ارمغان آورد. در سال ۱۳۴۱، نخستین نمایشگاه انفرادی خود را در دانشکده هنرهای زیبای تهران برپا کرد. در همان سال، نمایشگاه انفرادی دیگری در شرکت ملی نفت ایران در آبادان برگزار کرد. در دو دهه بعد از ازدواج، سفرهای متعددی به مناطق مختلف ایران کرد و در همین سفرها با فرهنگ و هنر بومی و سنتی ایران آشنا شد. این سفرها همچنین سبب شد او مجموعه‌ای شامل بیش از ۶۰ نقاشی قهوه‌خانه، بیش از هزاران قطعه نقاشی پشت شیشه، انبوهی از جواهرات نقره‌ای ترکمن‌ها، تعدادی در، قاب‌های پنجره و پانل‌های دیواری نقاشی‌شده گردآوری کند. در چهارمین بی‌ینال تهران در سال ۱۳۴۳، بار دیگر یک نقاشی انتزاعی از او به تماشا درآمد و با همان اثر در بی‌ینال ونیز آن سال نیز شرکت کرد. سال بعد، در نمایشگاه پاله دو کنگره در مونت کارلو، موناکو شرکت کرد و نمایشگاهی به همراه پرویز تناولی در انجمن فرهنگی ایران و ایتالیا برپا کرد. در سال ۱۳۴۵ در پنجمین بی‌ینال تهران، یکی از نقاشی‌های

«منیر فرمانفرمائییان» در سال ۱۳۰۱ در قزوین به دنیا آمد. هشت ساله بود که به همراه پدرش که حالا نماینده مجلس شده بود، به تهران آمد. سرگرمی پدر طراحی فرش و اداره یک کارگاه قالببافی بود. منیر از بچگی به نقاشی گل‌ها علاقه مند بود. او در دانشکده هنرهای زیبای تهران تحصیل کرد. در همین سال‌ها یک تاریخ نویس هنری و باستان‌شناس آمریکایی توجه او را به خطوط و فرم‌های پرلطف و خوش ترکیب و ساده اشیای باستانی جلب کرد. وی به زودی تصمیم گرفت به پاریس و به مرکز هنرهای آوانگارد برود، اما آشنایی با دوستانی از جمله «منوچهر یکتایی» نقاش و شاعر که بعدها با او ازدواج کرد، مسیر او را عوض کرد. «منیر فرمانفرمائییان»، در سال ۱۳۲۴ به نیویورک رفت و در دانشگاه کورنل (Cornell) به تحصیل پرداخت؛ سپس به مدرسه طراحی پارسونز (Parsons) که قسمتی از دانشگاه نیویورک بود، رفت و به مدت سه سال تصویرسازی مُد خواند و بعد به مجمع هنرجویان رفت. در اواسط دهه ۱۳۳۰ به عنوان تصویرگر مُد برای نشریاتی چون تاون، کانتری، و گلامور طرح لباس می کشید و به عنوان گرافیکست تجاری و طراح مُد برای فروشگاه‌های بزرگ کار کرد. در همین زمان بود که «اندی وار هول» را ملاقات کرد. این دوستی ادامه یافت و بعدها، وار هول یکی از تابلوهای «سیلک اسکرین»



پشت شیشه‌اش به نمایش درآمد. در اواخر دهه ۴۰ بود که منیر به سبک ویژه خودش رسید که ترکیب تکنیک قدیمی نقاشی پشت شیشه، آینه‌کاری، خاتم‌کاری و هندسه اسلامی و طراحی معمارانه بود. نقاشی پشت شیشه نه تنها نور را منعکس می‌کند که رنگ‌هایش نیز متأثر از فضای اطراف تغییر می‌کند. تا پیش از منیر کسی این نمونه کار را به عنوان اثر هنری مستقل ارائه نکرده بود. در این سال‌ها منیر چند اثر آینه‌کاری برای اماکن عمومی ساخت که از آن جمله اند: پانلهایی بزرگ برای هتل لاله (اینترکنتیننتال سابق)، دو آینه بزرگ برای فرهنگسرای نیاوران، یک پانل اتاق خواب در کاخ نیاوران، یک مجسمه برای باغ موزه فرش و آثاری برای خانه‌های خصوصی. برای نخستین بار پس از انقلاب، در سال ۱۳۸۳، اثر تازه‌ای از این هنرمند در نمایشگاه باغ ایرانی به تماشا درآمد. اثر حجمی "آب روشنایی است" حوض آبی بود از جنس استیل. آب آرام‌آرام و به صورت یک دست از اولین شکل بسته هندسی (مثلث) پله پله به روی سطوح چند ضلعی (مربع، پنج‌ضلعی، شش ضلعی، ...) و در نهایت به پله هشتم می‌ریخت. آب دوباره به بالا بازمی‌گشت و این روند تکرار می‌شد.

منیر فرمانفرمائی‌ان تنها هنرمندی است که در ۴۰ سال اخیر از ترکیب آینه‌کاری، اشکال هندسی اسلامی، نقش‌مایه‌ها و نقاشی پشت شیشه استفاده کرده تا آثار مدرن خود را خلق کند. سبک متمایز او که در اواخر دهه ۴۰ و دهه ۵۰ شکل گرفت، از پیوندهای قوی و عمیق با کشورش و کارآموزی در نیویورک پدید آمده است. متأسفانه، این هنرمند بزرگ شامگاه روز شنبه ۳۱ فروردین (۲۰ آوریل) در سن ۹۷ سالگی درگذشت.



دختر مجاهد - قسمت سوم گفتگو با جانباز انقلاب خانم فاطمه اسماعیلی گوهری صدیقه انجم شعاع

شروع کردن به دویدن به سمت کوچه رو به روی مسجد. کم کم داشتم بیهوش می شدم. ولی صداها را می شنیدم. میگفتند برویم توی یکی از این خانه های نزدیک تا مأمورها نرسیدند. جوان ها شعار می دادند یا مرگ یا خمینی... صداهایی می آمد که می گفتند... اینها را زنده نگذارید... بالاخره رسیدند و یک دری را زدند و دویدند توی حیاط یک خانه. صاحبخانه زن جوانی بود. از لای پلک هایم او را می دیدم. انگار دستپاچه شده بود. هنوز به هوش بودم. بنده خدا رفت یک شربت درست کرد و آورد. کسی حواسش به خوردن آب من نبود. از بس عطش داشتم و خونم رفته بود، پارچ شربت عرق نعناع را سر کشیدم. عوضی بهتر بشوم، لرزم گرفت. خون ریزیم بیشتر شده بود. کاری از دست کسی بر نمی آمد، تصمیم گرفتند مرا ببرند بیمارستان. دیگر من چیزی نفهمیدم. وقتی حالیم شد کجایم و چی شده، فهمیدم توی بیمارستان کرمان درمان هستم. زخمم را بستند. دو تا متکا هم گذاشتند زیر پایم. لابد می خواستند جلوی خونریزی را بگیرند. حالا دورم جمع شده بودند، یکی می گفت تو چرا رفتی تظاهرات... سمت چیه، خانواده ات کجاست؟ و از این جور سؤال ها... در این میان، یکی از پرستارها که مادرش همسایه ما بود، مرا شناخت و آمد بالای سرم. از مادرم سؤال کرد که گفتم گمشان کردم. گفت سعی می کنم مادرت را خبر کنم که اینجایی. مادرم تا چهار پنج بعدازظهر از من خبر نداشت. خودشان از در بازار مظفری رفته بودند بیرون و خودشان را رسانده بودند به کوچه های اطراف مسجد و از دسترس مأمورها و کولی ها دور شده بودند. ساعتی گذشت و پسرخاله ام آمد. نفهمیدم از کجا متوجه شده بود من اینجا هستم. آمد سراغم و احوالم را پرسید. گفت دارند بیمارستان ها را می گردند و زخمی ها را می برند. بعد یادم داد که اگر مأمورها آمدند بگویم خانه ی خاله ام همین نزدیکی است داشتم می رفتم خانه که نفهمیدم و خوردم زمین و پایم شکست... گفت نگویی تیر خورده ای... اتفاقاً تعدادی آمدند کت شلواری و کراواتی و صورت تیغ زده، یکی شان آمد از من پرسید: چی شدی که من حرف های پسرخاله ام را گفتم. گفتم داشتم می رفتم خانه که توی خیابان تیر خوردم.

- مگر پسرخاله ات نگفت نگویی تیر خورده ای!

قضیه کفش ها را بگویند بعد برمی گردیم سر حادثه. برای اول مهر رفتیم کفش ملی، کفش بخریم. یک کفش های قرمز مشکی دیدم، خیلی خوشم آمد، ولی مادرم می گفت نه، برای دختر دوم راهنمایی این کفش ها خوب نیست، سبکه، باورتان می شود اینقدر گریه کردم تا مادرم راضی شد و کفش ها را برایم خرید. توی مسجد جامع من تا یک ساعتی همانطور با کفش می دویدم، بعد فکر کردم اگر کفش پایم نباشد، تندتر می توانم بدوم. کفش هایم را درآوردم گذاشتم پیش مادرم. به حساب مواظبشان باشد.

- چی شدند؟ سالم ماندند.

- نه، گم شدند.

- خوب ادامه بدهید. رسیدید دم پله های در زنانه.

- همه زن ها می دویدند به سمت پله های خروجی. من چادرم را محکم زده بودم زیر بغل و از لای جمعیت خودم را می کشاندم بیرون. توی پله ها کولی ها ایستاده بودند. به دستشان طناب های سیمی و زبری بود. همینطور می زدند به هر کسی خورد. خیلی سنگین بودند. وقتی یک ضربه ای خورد به پشت کمرم این را فهمیدم. خیلی درد داشت. تکانه داد. نزدیک بود بیفتم روی زمین، ولی خودم را نگهداشتم. از خدا بی خبرها فحش و ناسزا هم می گفتند. جاوید شاه هم می گفتند. پله ها را یکی یکی دو تا دو تا دویدم تا بالا، زن ها همه همین کار را می کردند. بیشتر از همه می ترسیدیم به دست مأمورها بیفتم. اینجا دیگر صدای تیر می آمد. بی هدف شلیک می کردند. می خواستم از عرض خیابان بگذرم و بروم کوچه رو به رو. رسیدم نرسیدم وسط خیابان، ناگهان مچ پایم به شدت سوخت. از نیم ساعت پیش از بس سنگ و آهن و شیشه شکسته زیر پایم رفته بود که حالیم نشد، ولی این بار خیلی سوخت، شدت ضربه چنان زیاد بود احساس کردم پایم نیم متر پرت شد بالا و آمد توی صورتم. خودم را کنترل کردم که نیفتم روی زمین. با یک دستم زیر زانویم را گرفتم و با دست دیگر مواظب چادرم بودم که از سرم نیفتد. لنگان لنگان عرض خیابان را دویدم. چند نفر آن طرف خیابان مرا دیدند و داد زدند... تیر خورده... این دختر بچه تیر خورده. خودم تازه حالیم شد. از زیر پایم همینطور خون می ریخت. رسیدم آن طرف خیابان و افتادم. بی حال شدم. چند نفر از این جوان ها دویدند و بلندم کردند روی دست و

- چرا ولی من گفتم. فکر کنم باورش نشد. واقعاً به شکل و قیافه ی کوچکم نمی آمد که تظاهرات بروم و شعار بدهم و از این چیزها...

می گویند حرف راست را از بچه بشنوید.

- بله... (خانم اسماعیلی می خندد. البته ما بچه نبودیم...)

- داشتم می گفتم. اذان مغرب بود که برادر و مادرم آمدند. بنده های خدا چقدر ترسیده بودند. چقدر نگران شده بودند. همان پرستار دختر همسایه مان آن ها را خبر کرده بود. مادرم را که دیدم خندیدم. مادرم گفت تیر خوردی و می خندی!

مسئولان بیمارستان به مادرم گفتند اینجا بیمارستان خصوصیه و ما زخمی پذیرش نمی کنیم و باید مریضان را از اینجا ببرید. اینها آنقدر از ساواک می ترسیدند که اصلاً زیاد دور و بر من هم نمی آمدند. یک عکسی از پایم گرفتند و گفتند بروید. تازه چهارصد تومان هم از ما بابت چند ساعت پول گرفتند. وقتی مرا می خواستند بلند کنند متکاها زیر پایم غرق خون بود. مرا برداشتند و بردند بیمارستان آیت ... کاشانی. اسمش آن وقت ها ۲۴ اسفند بود. توی اورژانس یک پزشک هندی کشیک بود. آدم خوبی بود. وقتی فهمید من توی تظاهرات تیر خورده ام، گفت اینجا مرتب مأمورهای ساواک می آیند و زخمی ها را می برند. ما سرپایی ها را مرخص کردیم، ولی این دختر که تیر خورده، ماندنش اینجا خطرناکه. بعد دو تا آمبول زد برای جلوگیری از خونریزی، زخمم را شستشو داد و پانسمان کرد. عکس پایم را نگاه کرد و گفت: گلوله از پایین مچ خورده و از برآمدگی روی پا آمده بیرون. خوبی اش این است که توی پایت نمانده، ولی هر چی در مسیرش بوده برده و ماهیچه را له کرده. استخوان هم شکسته، درد دارد ولی باید تحمل کنی. صبح بیایید برای گچ گرفتن. اینجوری بهتر است. دیر وقت شب رفتیم خانه. همسایه ها خبر شده بودند و می آمدند احوالپرسی. البته همسایه هایی هم داشتیم که انقلابی نبودند. نیش و کنایه می زدند ولی خوب، ما کاری به بدگویی هایشان نداشتیم.

می دانستیم حقیق و حق همیشه بر باطل پیروز است. چند روز بعد فهمیدم حاج محمد باقدرت در مسجد شهید شده است. فردای آن شب رفتیم بیمارستان، پایم را گچ گرفتند و با دستور همان پزشک هندی توی بخش اطفال بستریم کردند. مأمورها دیگر نمی توانستند کاری بکنند. وقتی هم مرخص شدم، باز با چوب زیر بغل می رفتم مسجد. مسجدی ها می گفتند: دختر مجاهد آمد. راهپیمایی نمی توانستم بروم، ولی برنامه های مسجد را می رفتم. یک ماه پایم توی گچ بود. بچه ها رویش شعار می نوشتند. تا اینکه امام آمد و انقلاب اسلامی پیروز شد.

چهل سال گذشته است؛ از روزهای شعر و شعور و شعار. از روزهای ایمان و وحدت و ولایت. از روزهایی که یکی بودیم. مشت واحد. هدف واحد و برای رسیدن به اهداف مقدس، از جان می گذشتیم...

خانم فاطمه اسماعیلی، جانباز دوران مبارزه و انقلاب، حالا با تحصیلات فوق لیسانس مطالعات زنان، در دانشکده الزهرا مشغول تدریس علوم و معارف دفاع مقدس به دختران دانشجویست. ۳ فرزند پسر و یک دختر دانشجوی دارد و ۵ نوه. او مثل همه ی پیشتازان انقلاب و مبارزان سال ۵۷ و پیش از آن و دهه ی شصت، نگران ادامه ی انقلاب نیست که به فرموده امام انقلاب، این کشور و این نظام به لطف الهی به جلو می رود و عقب گرد ندارد، اما دل آشوب این است که نسل کنونی و آینده نداند و نخواهد بداند که برای او چه رنج هایی برده شده و چه ارزش هایی با چه خون دادن هایی به دست آمده است.

به هر حال ما همه مسئولیم. باید باز در صحنه باشیم مقاوم و صبور و روزهای باشکوه پیروزی را در انتهای نگاهمان به تصویر آوریم. روزگاری پیروزی برطاغوت ناممکن بود اما با همت امام و امت، مجسمه ی ستم ریخت و فرو پاشید و اسلام بر بلندای تاریخ ایران اسلامی درخشید و فردا نیز کشور امام زمان(عج) بر سریر حکومت بر جهانیان تکیه خواهد زد. امید به خدا.



خاطرات یک مادر

نوشته: م. عباسی

قسمت اول



به نام شفا دهنده بزرگ آغاز می کنم.
سوگند به قلم و آنچه می نویسد.
(سوره قلم-آیه ۱)

خدایا خواندمت پاسخم گفתי
به سویت آمدم آغوشت را گشودی
به تو تکیه کردم، نجاتم دادی
خدایا با تو بودن چقدر زیباست

مادری هستم صاحب دو فرزند که فرزند اولم دچار بیماری شده بود. من نویسنده نیستم، زیرا نوشتن قلمی توانا می خواهد ولی به توصیه و تشویق خانم دکتر فاطمه رجبی پور تصمیم گرفتم بخشی از زندگی ام را که مربوط به فرزندم می شد به روی کاغذ بیاورم؛ باشد که بتوانم در این راستا هم درد دیگر مادران درد کشیده باشم.

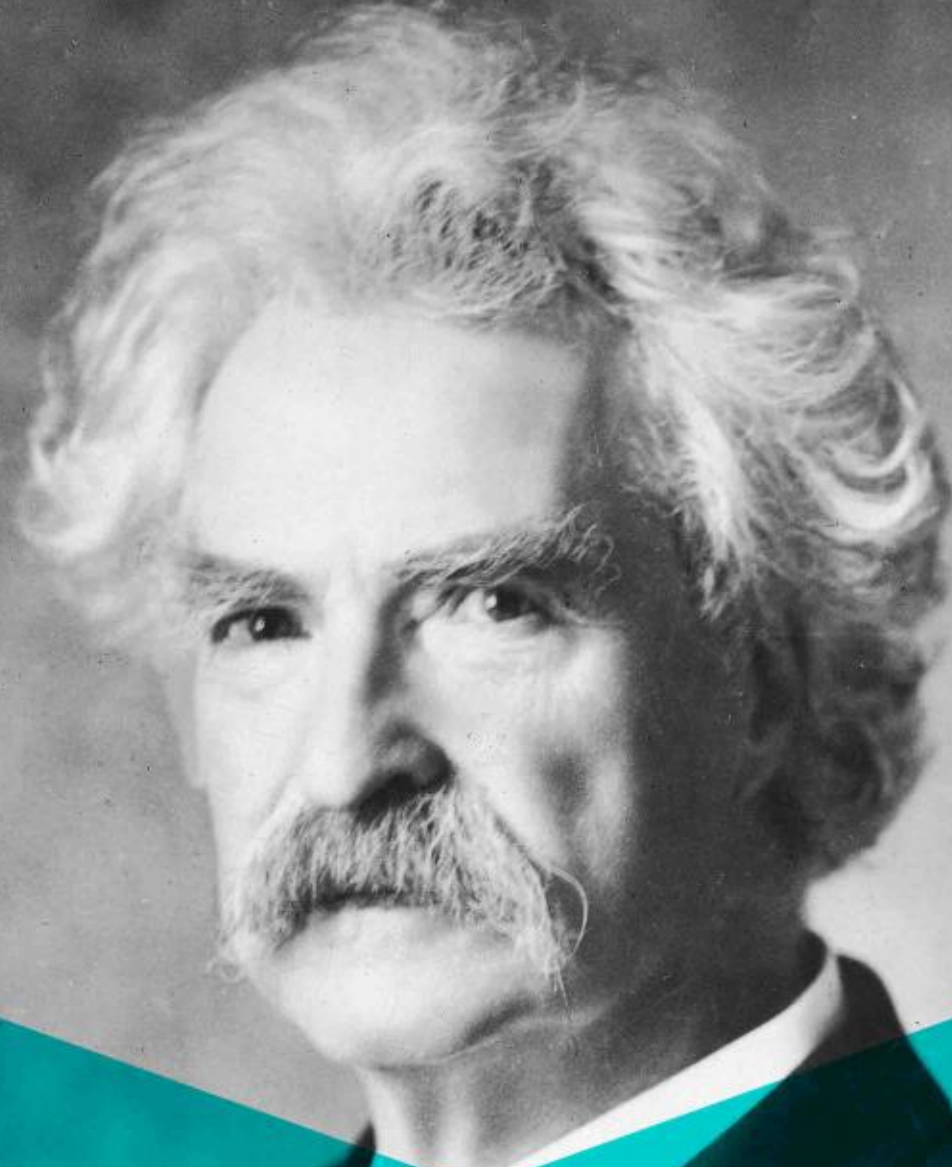
آدمی مخفی ست در زیر زبان این زبان پرده است در دل جان

بعضی وقتها دلم می خواهد تنها باشم و با کسی حرف نزنم. دفترم را باز کنم و خودکارم را بردارم و فقط بنویسم. زمانی پیش می آید که ساعتها می نشینم و به حرفهایی که هیچ وقت قرار نبود به کسی بگویم فکر می کنم، زیرا بعضی از مسائل و یا احساسات را نمی شد گفت یا توصیفشان کرد و یا بعضی ناراحتی ها و دلخوری ها را هیچوقت نمی توان فراموش کرد، انگار که تا ابد در گوشه ی قلبم می ماند و یا آنها را به سینه مکتوب کرده و همه جا با خود حمل می کنم، به طوری که شاید دیگران متوجه درونم بشوند یا در این میان کسی پیدا شود که از نگاه یا رفتارم بخواند تمام ناخواندنی های قلبم و یا ناشنیدنی های کلامم را و گاهی احساس می کردم که احتیاج دارم دیگران بشنوند و درکم کنند. نهایتاً نیز به این معتقدم که نباید نسخه های زندگی خودم را برای دیگران بیچم، زیرا انسانها با هم فرق دارند و نمی شود از کسی خواست تا مانند بقیه فکر یا رفتار کند، البته کسی چه می داند شاید شما که این مطلب را می خوانید نیز یک روز تصمیم بگیرید برای صبر و طاقت و یا حال بهتر مادران دیگر دل نوشته هایی از این جنس داشته باشید.

روایت عشق یک مادر

هر آدمی رسالتی دارد، پس از یک سال و نیم که از ازدواجم می گذشت با همسرم تصمیم گرفتم صاحب فرزند شویم و من رسالت مادر بودن را انتخاب کردم، از همان ابتدا که خودم را شناختم علاقه زیادی به بچه ها داشتم شاید یک دلیلش این بود که فرزند آخر خانواده بودم. نمی دانم، اما تمام بچه ها را دوست داشتم و دائماً بچه های همسایه ها را به منزل دعوت می کردم و از آنها نگهداری می کردم، پس از آن نیز فرزندان خواهر و برادرهایم را، آنقدر این حس دوست داشتن عمیق بود که اقوامم گاهی مدعی می شدند که شاید من هرگز بچه دار نشوم، البته ناگفته نماند که این سخنان در من تأثیر می گذاشت و گفته های اشتباه دیگران و تلقی آنها را ملاک ارزیابی خود قرار می دادم و راستش را بخواهید از این مسئله مادر شدن وحشت زیادی داشتم، ولی خوشبختانه خیلی زود متوجه شدم که باردار هستم.

این برای من که مدتها قبل از ازدواج با دلهره ناباروری روزگار گذرانده بودم، بسیار خوشحال کننده بود، به همین دلیل دوران بارداری را با تمام مشکلاتی که داشت با عشق سپری کردم. همه مادران می دانند که ۹ ماه حاملگی چه مشقاتی در پی دارد، ولی حس اینکه کسی در وجودت شکل می گیرد، تغذیه می کند، رشد می کند و بزرگ می شود؛ بسیار شیرین است. من سلول به سلول بدنم را به مرور به او می دادم. با طفلی که در شکم داشتم حرف می زدم. او انگیزه و مأمور احساسم در روی زمین بود و بودنش عین بهشت؛ پرهیاهوترین دقایق را می گذراندم. برای دیدنش، در آغوش کشیدنش و بوسیدنش، خودم را بین خدا و او واسطه خلقت می دیدم از این رو بسیار بی تاب آمدنش بودم. بارداری مقوله مهمی در زندگی هر مادریست. بچه تمام دنیای مادر است و خوشحالی یک مادر زمانی به نهایت خودش می رسد که فرزندش را در آغوش بگیرد و او بشود عزیزترین موجود زندگی و زیباترین دلیل خوشبختی هر مادری، حس خیلی خوبی داشتم انگار که همه آرزوهای خوب منتظرند که یک روزی آنها را از ته دل بخواهیم تا برآورده شوند. ۳۴ سال پیش علم سونوگرافی یا غربالگری یا تشخیص جنسیت جنین نبود یا اگر هم بود ما آشنا به این مسئله نبودیم، اما هر ماه تحت نظر پزشکان در بیمارستان مصطفی خمینی بودم و آنها پس از معاینه ظاهری ماهانه تشخیص به ترمال بودن مادر و جنین می دادند، فقط در هشت ماهگی بود که وقتی برای معاینه به همان بیمارستان رفتم پزشک خانمی که نامش را فراموش کردم، این بار با تأمل بیشتری به صدای قلب جنین گوش می داد سپس از پزشکان دیگر هم همان لحظه مشورت گرفت، نگران شدم؛ سؤال کردم چه شده که اینچنین با دقت زیاد معاینه می کنند؟ نمی دانم آیا آنها واقعاً به مسئله ای شک کرده بودند یا در معاینه احتیاط می کردند، به هر حال به من گفتند جای نگرانی نیست. ما همیشه در این زمان از بارداری بررسی بیشتری می کنیم و فرزندت سالم و پر جنب و جوش است و طوری صحبت کردند که من این امر را یک رفتار عادی از طرف پزشکان تصور کردم.
ادامه دارد.....



زندگی نامه دوران کودکی مارک تواین

قبل از آنکه مارک تواین شود
پسر بچه ای به نام سام بود.
نوشته: مارک تواین | مترجم: ماندانا قدیانی

«جان کلیمنس»، پدر ساموئل، در شهر میسوری به نام فلوریدا یک کشاورز، بازرگان و رئیس پست خانه بود. همسرش، جین کلیمنس، زنی پر تحرک و پر جنب و جوشی بود که دوست داشت به نوعی از زیر کار در برود و بعد بازیگوشی کند، اما شوهرش نمی دانست که بازیگوشی به چه معنایی است. خیلی خوب شروع نکرد و سالیان پیش وقتی اوقات فراغتی بدست می آورد، پیش خودش می نشست و چیزی اختراع می کرد. وقتی قطعه بزرگ زمین تنیسی را فروخت، زمان بسیار زیادی را صرف فکر کردن در مورد کارهای خوبی می کرد که می توانست برای خانواده اش انجام دهد. زمانیکه جوان تر بود، هفتاد و پنج هزار هکتار زمین خرید که هر کدام چند سنت می شدند و هنگامیکه قیمت زمین بالا رفت، حداقل انتظار داشت به عنوان میلیونر معرفی شود. «جان کلیمنس» یک مرد خوب و به نوعی دانشمند بود، اما یک ذره هم خوشحال نبود. فرزندانش هرگز ندیدند که او در تمام عمرش بخندد. خانم کلیمنس وقتی با عجله کارهای خانه را انجام می داد، دوست نداشت کسی در اطرافش باشد. بنابراین، شش فرزند روزها را صرف پرسه زدن بیرون شهر، جمع آوری گردو و توت می کردند و وقتی شب می شد و شام شان را می خوردند، دور آتش باز جمع می شدند و جنی، یک دختر برده، یا عمو ند، کشاورز سیاه پوست، را نوازش می کردند تا برایشان داستان تعریف کنند.

عمو ند راوی معروفی بود و زمانیکه جادوگران و دیوها را تعریف می کرد، بچه ها طوری از بالای شانه های خود نگاه می کردند که انگار نصف شان انتظار داشتند موجودات عجیبی را در اتاق ببینند. تمام داستان ها با "یکی بود یکی نبود" شروع می شدند و هر کدام متفاوت به پایان می رسیدند. یکی از بچه ها، «سام کلیمنس»، قصه های عمو ند را تحسین می کرد برای اینکه به سختی می توانست برای شب بعد صبر کند. «سام» بچه حساسی بود و همسایه ها سرشان را تکان می دادند و اظهار می داشتند که هرگز مثل یک مرد زندگی نکرد و همه همیشه از او به عنوان «سام» کوچولو یاد می کردند. هنگامیکه خانم «کلیمنس» به شهر دیگری رفت، مادر فوراً گفت: "بسیار خوب، شاید هانیبال برای کارتان خوب باشد، ولی فلوریدا بیشتر به درد «سام» کوچولو می خورد که من می بایست هر تابستان را اینجا صرف بچه ها در مزرعه «کوارلز» کنم."

وقتی این نقشه را عملی کرد، بچه ها خوشحال شدند چون خانم «کوارلز» می خندید و برایشان جوک تعریف می کرد، برایشان تاب های بزرگ می ساخت، اجازه می داد گاو سواری و اسب سواری کنند و در چمن زارهایی که همه شان آرزو داشتند، جست و خیز کنند. آنقدر تفریح و ورزش کردند که دلشان می خواست بدون شنیدن داستان به رختخواب بروند. «سام» گوشتالو شد. زمانیکه اول تابستان پیش خانم کوارلز مهربان رفتند، اتفاق جالبی افتاد. خانم «کلیمنس» به همراه بچه های بزرگتر، نوازده تازه و جنی در یک واگن بزرگ جای گرفتند. «سام» خواب بود و آقای «کلیمنس» هم منتظر ماند تا بیدار شود و بعد او را سوار اسب کند تا به بقیه ملحق شود. خوب، همانطور که آقای «کلیمنس» منتظر تمام شدن چرت سام بود، به اختراع جدید یا زمینش در تنسی فکر کرد و اسب را زین کرد، افسارش را به دست گرفت و بدون او رفت. هرگز دوباره به سام فکر نکرد تا اینکه همانطور که به حیاط بیرونی «کوارلز» می رسیدند، همسرش گفت: «سام کوچولو کجاست؟»

با لکنت گفت: «چطور - چطور مگر. باید فراموشش کرده باشم.» البته از خودش خجالت کشید و سریع با اسب چابک به هانیبال رفت که سام آنجا گرسنه و وحشت زده و در خانه قفل شده بپرگردان بود. وقتی سام پنج سالش شد به مدرسه رفت. قطعاً دوست نداشت درس بخواند، اما یاد گرفت خواننده و هجی کن خوبی شود. در نه سالگی شناگر خوبی شد (هرچند هنگام یادگیری نزدیک بود سه بار غرق شود) و عاشق رودخانه بود چون تقریباً هر ساعت در روز کنار ساحل پیدا می شد. آرزو داشت با کشتی بخار سفر کند و یکبار فرار کرد و در عرشه کشتی قایم شد تا اینکه به رودخانه رسید. به محض اینکه خودش را به کاپیتان نشان داد، در ساحل پیاده اش کردند، پدرش به دنبالش آمد و یک شلاقی خورد که تا مدت ها یادش ماند. در نه سالگی سری بسیار بزرگ تر نسبت به بدنش داشت و حتی بزرگتر هم به نظر میرسید چون چنین موهای موج وحنایی داشت. دارای چشمان خاکستری قشنگ، صدای کشیده و آرام بود و چنان چیزهای مضحکی می گفت که پسرها به هر چیز می گفت، گوش می دادند. «ویل بوئن» و «جان بریگز» دو تا از بهترین دوستانش بودند و این سه دوست می توانستند مانند گوزن بدونند و اینکه چه موقع ماهی می گرفتند یا شنا می کردند معمولاً صرف غاری می شد که پیدا کرده بودند.

در دوازده سالگی، یک پسر شلخته، شاد، پابرهنه و اغلب شیطون بود و فقط در دو چیز در مدرسه بهتر بود. برنده مدال هفتگی املاء شد و انشاهایش به قدری خنده دار بودند که معلم ها و دانش آموزان آنقدر می خندیدند که اشک شان در می آمد وقتی با صدای بلند می خواندند. معلمانش می گفتند او باید خودش را برای نویسنده شدن آماده کند، اما به نظر نمی رسید که در این دنیا سکاندار کشتی شدن، کار شریف و مطلوبی باشد. بیشتر عاشق رودخانه بزرگ می سی سی پی شد تا آن مکانی که می شناخت یا تصور کرده بود. پدر سام هنگام مرگ زمزمه زمزمه کنان گفت: «زمین تنسی را نفروش! دو دستی بهش بچسب چون از طریق آن پولدار می شوی!»

بعد از مرگ پدر، سام حرفه چاپگری را یاد گرفت. در ایجاد نوع و درستی سرعت عمل داشت برای اینکه خیلی زود به برادر بزرگش کمک کرد یک روزنامه راه بیندازد. تا هجده سالگی با برادرش کار کرد و بعد به مادرش گفت که می خواهد عازم دنیا شود. «جین کلیمنس» پسرش را بسیار دوست داشت و از جدایی متنفر بود، اما وقتی دید قلبش آماده رفتن است، سراغ انجیل رفت و گفت: «بسیار خوب سام، شاید امتحانش کنی، اما از تو می خواهم این کتاب را نگه داری و به من قول بدهی. از تو می خواهم این کلمات را بعد از من تکرار کنی: "رسمای قسم می خورم که زمانیکه رفتم قمار نمی کنم یا یک قطره نوشیدنی هم نمی نوشم!"

این کلمات را بعد از مادرش تکرار کرد، با او خداحافظی نمود و به خیابان لوئیس رفت. قصد سفر داشت و از آنجا که از طریق کار در روزنامه پول کافی بدست آورده بود، از نیویورک، فیلا دلفیا دیدن کرد و هنگامیکه شانس سکاندار کشتی شدن در رودخانه می سی سی پی را بدست آورد، عازم امریکای شمالی شد. زمانیکه این حرفه را یاد گرفت، شادتر از حالا در زندگی اش بود. اگر می خواستید بدانید در این موقع چه اتفاقی برایش افتاد، باید کتابی که نوشت، زندگی در رودخانه می سی سی پی، را بخوانید. کتاب های فوق العاده ای نوشت و هر چه می نوشت را با نام عجیب "مارک تواین" امضاء می کرد و این یک اصطلاح قدیمی بود که توسط سکانداران کشتی بکار می رفت تا با پرتاب سرب عمق سنج میزان عمق آب را نشان دهند. نوشته هایش مانند انشاءهای دوران کودکی اش باعث خنده مردم می شد و حالا گرچه چند سال از مرگش می گذرد، اما هر موقع اسمی از مارک تواین برده می شود، لبخند به لب تان می آید. اگر می خواهید بیشتر در مورد کارهای واقعی سام و دوستانش، ویل بوئن و جان بریگز، بدانید، کتاب های «تام سایر» و «هاکلبری فین» را بخوانید چون در این کتاب ها «سام» ماجرای بسیار زیبایی فرارشان را نوشته است. آقای کلیمنس دارای همسر و فرزندان بود که خیلی دوست شان داشت. وقتی پول زیادی از کتاب ها و سخنرانی هایش بدست آورد، همه شان توانستند به کشورهای خارجی سفر کنند و بهترین کتاب سفرش، خارجیان بی گناه نام دارد. به نظر من که حتی پدرش هم از این کتاب خسته میشد. صحبت دوباره در مورد پدرش من را به یاد این می اندازد که به شما بگویم که زمین تنسی هرگز هیچ رفاه و نعمتی برای خانواده کلیمنس نیاورد، بلکه به قیمتی کمتر از مالیات فروخته شد.



پس از سفر های بسیار و
عبور از فراز و فرود امواج این دریای توفان خیز،
بر آنم که
در کنار تو لنگر افکنم
بادبان برچینم
پارو وانهم
سکان رها کنم
به خلوت لنگرگاهت در آیم و
در کنارت پهلو گیرم
آغوش را باز یابم:
استواری امن زمین را
زیر پای خویش..

مارگوت بیکل | ترجمه: احمد شاملو

هر روز

۶ کودک

مبتلا به سرطان

تحت حمایت محک
قرار می گیرند.

این یک حقیقت تلخ است؛ اما سال‌هاست با مشارکت شما حمایت از همه کودکان مبتلا به سرطان ایران با امید رسیدن به شیرینی سلامتی محقق شده است.

روش‌های حمایت از کودکان محک:

شماره کارت: ۶۰۳۷-۹۹۱۱-۹۹۵۰-۰۵۹۰

۰۲۱-۲۳۵۴۰ ☎ *۷۸۰ *۲۳۵۴۰# 📠

از اینکه به پیام ما توجه می کنید، سپاسگزاریم.

تلفن بازدید از محک: ۰۲۱-۲۳۵۰۱۲۱۰



محک

مؤسسه خیریه حمایت از
کودکان مبتلا به سرطان

mahak-charity.org

برنامه
جهانی غذا



WFP/Yalda Ashtari

در دنیا غذای کافی برای همه وجود دارد

اما مشکل اینجاست که بسیاری از مردم دنیا درآمد کافی برای تهیه غذا نداشته و یا به غذای مغذی و سالم دسترسی ندارند.
برنامه جهانی غذا سازمان ملل متحد بزرگترین آژانس بشردوستانه دنیا در مبارزه با گرسنگی در تلاش است تا با ارائه کمک های غذایی و همکاری با جوامع در هنگام بحران به بازسازی وضعیت معیشت آسیب دیدگان بپردازد.

با ما همراه شوید

بانک تجارت، بنام برنامه جهانی غذا

شماره کارت جهت واریز کمک های نقدی ۵۸۵۹ ۸۳۷۰ ۰۰۴۹ ۶۷۸۲

۲۲ ۸۶ ۳۴ ۹۹

wfpiran